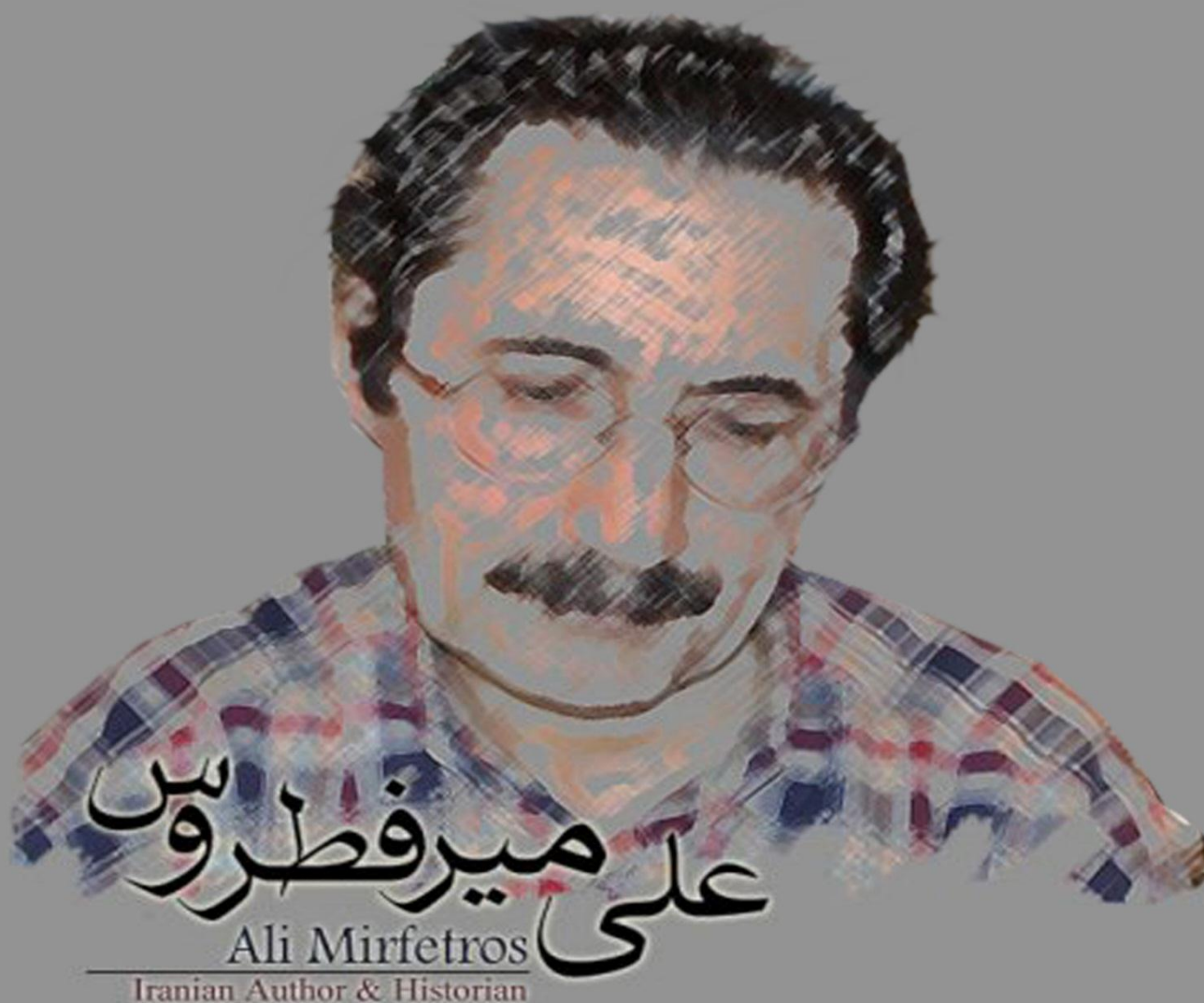


مقالات



به کوشش : امیر قربانی

مقالات

علی میر فطروس

نام کتاب : مقالات

نویسنده : علی میرفطروس

به کوشش : امیر قربانی

طراح جلد و صفحه آرا : امیر قربانی

تاریخ نشر الکترونیک : خردادماه ۱۳۹۵

www.book-house.blogsky.com

فهرست

مقدمه	۵
زندگینامه	۶
دکتر مظفر بقائی: قربانی «حمّامِ فین» حزب توده!	۸
قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، مصدّق وقوام السلطنه	۴۹
دکتر محمد مصدّق و محمد علی فروغی: دو روش و منشِ سیاست ورزی در ایران معاصر	۵۷
نقش و نقشهء دکتر مصدّق در روز ۲۸ مرداد	۷۷
برخی خصلت‌ها و خَلقیّات دکتر مصدّق	۹۷
... که عشق، آسان نمود اوّل، ولی افتاد مشکل‌ها!	۱۰۹
ترور مقدّس!	۱۱۴
جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و سقوط دولت مصدّق (۱)	۱۲۰
جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و سقوط دولت مصدّق (۲)	۱۳۰
جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و سقوط دولت مصدّق (۳)	۱۴۴
تأمّلاتی دربارهء جنبش مشروطیت	۱۵۵
حکومت رضاشاه و «دستِ انگلیسی‌ها»!	۱۶۵
غوغای نفت!	۱۷۵

مقدمه

این مقالات بدان جهت منتشر شد که جناب میرفطروس تفسیر جدید یا متفاوتی را از حوادث تاریخی مخصوصا دوران ملی شدن صنعت نفت و شخص دکتر محمد مصدق ارائه می کنند . اینکه این مطالب و تفاسیر چقدر درست و غلط می باشد بر عهده خواننده می باشد که با تحقیق های بیشتر به وقایع این دوران پر پیچ و خم تاریخ ایران پی ببرد .

امیر قربانی

خرداد ماه ۱۳۹۵

علی میرفطروس، نویسنده، مورخ و ایران‌شناس ایرانی مقیم فرانسه است.

میرفطروس در دانشگاه‌های ایران، تاریخ و حقوق قضایی خواند و تحصیلات عالی‌ه را در «مدرسه مطالعات عالی» (دانشگاه سوربن پاریس) دنبال کرده است.

در سال ۱۹۹۲ میلادی به همّت «احسان یارشاطر»، میرفطروس به یکی از برجسته‌ترین ایران‌شناسان فرانسوی، «ژان کالمار» معرفی شد و وی دوره پیش دکتري ((با نماد اختصاری D.E.A)) را با همین استاد در مدرسه مطالعات عالی‌ه دانشگاه سوربن پاریس در سال ۱۹۹۴ میلادی گذراند. موضوع رساله او «کتاب‌شناسی و نقد منابع جنبش حروفیان» به زبان فرانسه منتشر شده است. در ادامه و تکمیل رساله فوق، موضوع رساله دکترای میرفطروس با نام «جنبش‌های اجتماعی ایران در قرن‌های ۱۶–۱۵ میلادی: جنبش حروفیان و نهضت پسیخانیان» از سوی ژان کالمار تأیید شد و میرفطروس در رشته دکترای مدرسه مطالعات عالی‌ه دانشگاه سوربن در سال ۱۹۹۵ میلادی ثبت‌نام کرد؛ اما به علت «شرایط جانشکار» و «گریزهای ناگزیر» که در مقاله «داس‌ها، یاس‌ها و هراس‌ها» بازگو شده است، این رساله فرصت دفاع نیافت؛ اما به فارسی بخشی از این رساله دکترای با نام «عمادالدین نسیمی؛ شاعر حروفی» در ۲۲۰ صفحه منتشر شده است.

میرفطروس در سال ۲۰۰۸ میلادی، دکترای افتخاری American Global University را پس فرستاد و از پذیرفتن ریاست بخش ایران‌شناسی این مؤسسه نیز خودداری کرد.

علی میرفطروس در سال‌های اخیر به علت انتشار اثر جنجالی خود پیرامون کارنامه ی دکتر محمد مصدق با نام آسیب‌شناسی یک شکست، آماج حملات و همچنین ستایش‌ها قرار گرفت؛ اثری که به گفت‌وگوهای بسیاری میان منتقدان و موافقان دامن زد. او در مقدمه کتاب آسیب‌شناسی یک شکست می‌نویسد: «ما میراث‌خوارِ یک تاریخ عصبی و عصبانی هستیم و چه

بسا که حال و آینده را فدای این عَصَبِیتِ ویران‌ساز کرده‌ایم. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران –
عموماً – بازتاب این عصیت‌ها و عصبانیت‌هاست.»

کتاب‌ها

جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیاں (۱۳۵۶ خورشیدی)

حلاج (۱۳۵۷ خورشیدی)

ملاحظاتى در تاریخ ایران (۱۹۸۸ میلادی)

عمادالدین نسیمی، شاعر و متفکر حروفی (۱۹۹۲ میلادی)

دیدگاه‌ها (۱۹۹۳ میلادی)

گفتگوها (۱۹۹۸ میلادی)

رو در رو با تاریخ (۱۹۹۹ میلادی)

هفت گفتار (۲۰۰۱ میلادی)

برخی منظره‌ها و مناظره‌های فکری در ایران امروز (۲۰۰۴ میلادی)

تاریخ در ادبیات (۲۰۰۶ میلادی)

دکتر محمد مصدق؛ آسیب‌شناسی یک شکست (۲۰۰۸ میلادی)

خاطرات دکتر امیراصلان افشار، آخرین رئیس تشریفات محمدرضاشاه پهلوی (۲۰۱۲ میلادی)

دکتر مظفر بقائی: قربانی «حمام فین» حزب توده!

مقالهء حاضر بخشی تازه از چاپ تازهء کتاب «دکتر محمد مصدق؛ آسیب شناسی یک شکست» است. در بیست و هشتمین سال قتل دکتر مظفر بقائی (۲۵ آبان ۱۳۶۶)، نگارنده با اعتقاد به «نگاه مادرانه به تاریخ و شخصیت های تاریخ معاصر ایران»، امیدوار است که کم و کیف اسناد، مدارک و شواهد این مقال و نیز نحوهء نگاه و نگرش آن، فصل تازه ای برای ارزیابی شخصیت دکتر مظفر بقائی بشمار آید بی آنکه سخن گفتن از زندگی، زمانه و عقاید وی پایان گرفته باشد.

م.ع

چکیدهء مقاله:

* دکتر مظفر بقائی در دادگاه نظامی: «از روز کشف «اسنادخانه سیدان» ماخائن شدیم، مارچاله شدیم، ماچاقوکش شدیم، از نهضت ملی منحرف شدیم، ماقاتل شدیم، پرونده قتل و پرونده جنایت برایم ساختند ولی پرونده دزدی نتوانستند بسازند... ماه ها وهفته ها رادیو دولتی و جراید منتسب به دولت های مختلف، این متهم [مظفر بقائی] را زمانی قاتل و منافق و مرفقی، گاهی عامل امپریالیسم انگلیس و آمریکا، روزگاری مزدور سیاست شمالی و چندی نوکر دربار و ماجراجو و جاه طلب نامیده اند».

* سرتیپ محمود افشارطوس پایه گذار و دبیر کل «سازمان افسران ناسیونالیست» (هوادر مصدق) بود. ترکیب اعضای موسس این سازمان، از جمله سرتیپ «حسین آزموده» (دشمن سرسخت حزب توده) نشان دهنده این است که این سازمان نظامی - اساساً - در مقابل «سازمان نظامی حزب توده» قرار داشت.

* سرتیپ افشارطوس در صدآشتی بین دکتر بقائی با مصدق بود و لذا ربودن و کشتن وی مغایر با این آشتی طلبی و تفاهم بود!

*دکتر مظفر بقائی نیز -مانند صادق هدایت- در مبارزه با «رِجَاله ها» و «آدم های بی حیا، پُررو، گدامنش و معلومات فروش» و جاسوسان و زدوبندچی های سیاسی -عملاً- در چند جبهه می جنگید و «دارای دستجات مخالف زیادی بود»!

*قتل ها و ترورهای مشابه در این دوران نقش احتمالی حزب توده در قتل افشارطوس را برجسته می کند. احسان طبری درباره هدف از قتل محمد مسعود توسط «کمیته ترور سازمان نظامی حزب توده»، تأکید می کند: «قتل محمد مسعود برای ایجاد یک شوک عصبی علیه دربار بود، زیرا خسرو روزبه اطمینان داشت که قتل، صدر صد به حساب دربار تمام خواهد شد».

*سرگرد علی اکبر بهمنش -از یاران نزدیک خسرو روزبه- دادیار یا نماینده دادستان نظامی در پرونده قتل افشارطوس بود!

*«امیل زولا» در اعتراض به پرونده سازی علیه «آلفرد دریفوس»: «آن را «ناشی از جنون و بلاهت و تخیلات دیوانه وار و اعمال پلیسی پست و سنت های تفتیش عقاید و جباریت و لذت بردن چند ستاره به دوش... به بهانه و هنر آو صلاح دولت» نامیده بود. آیا در اجرای قتل افشارطوس و پرونده سازی علیه دکتر بقائی نیز همین شیوه بکاررفته بود؟

*دکتر بقائی خطاب به دکتر مصدق: «به شرط عدول جنابعالی از عمل غیرقانونی و خطرناک رفتار دوم، حاضرم به فوریت از نمایندگی مجلس شورای ملی استعفاء داده و از مجلس، مستقیماً خود را تسلیم زندان شمانمایم، زیرا من همه چیز را برای نجات مملکت می خواهم و اگر این عمل من وطنم را از تجزیه و خطرات دیگر نجات دهد، آماده تحمل همه گونه شداید هستم.... جان مافدای وحدت ایران عزیز».

*پس از ۲۸ مرداد ۳۲، دکتر بقائی سیاست های دولت سرلشکر زاهدی را شدیداً مورد انتقاد قرار داد. او حتی از محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی و نیز از شکنجه دستگیرشدگان توده ای انتقاد کرد و نوشت: «دادگاه باید بین دوران خدمت دکتر مصدق و زمان انحراف او تمیز قائل شود».

محکومیت مصدق السلطنه نباید طبق میل دشمنان ایران، بصورت محکومیت ملت ایران جلوه گر شود».

قتل سرتیپ افشارطوس، اهداف و انگیزه ها:

درفروردین ۱۳۳۲، درحالیکه حسین مکی و دیگران، برای آشتی و تفاهم بین شاه و دکتر مصدق تلاش می کردند، نشریه شهbaz (وابسته به حزب توده) خبرتکوین یک کودتای نظامی با شرکت شاه، حسین علا، سرلشکرزاهدی، کاشانی و «اقلیت مزدور پارلمان» را تیتراول خود ساخت [۱]. یک روز بعد از انتشار خبر شهbaz، جنازه سرتیپ محمود افشارطوس - رئیس شهربانی دولت مصدق - در کوه های حوالی لشکرک پیدا شد [۲]. چند روز پیش از این قتل، حسین ذبیح پور - کارمند شهربانی و کارآگاه و محافظ ویژه سرتیپ افشارطوس - نیز بطور فجیعی بقتل رسیده و جسدش در کوه های اطراف کرج کشف شده بود [۳].

قتل افشارطوس، ضمن بی ثبات کردن فضای عمومی جامعه، دوهدف زیر را دنبال می کرد:

- ۱- تشدید اختلاف بین شاه و مصدق و در نتیجه، تحکیم موقعیت سیاسی حزب توده.
 - ۲- بدنام کردن و متهم نمودن برجسته ترین دشمن حزب توده - دکتر مظفر بقائی - و تشدید اختلاف بین دوستان دیروز و دشمنان امروز نهضت ملی (مصدق، کاشانی، بقائی، مکی و ...).
- با وجود نارضایتی افشارطوس از ساختار سستی ارتش و عدم ارتقای درجه سرهنگی وی به سرتیپی، در این زمان، او با محمد رضا شاه و دربار، دشمنی یا اختلاف مهمی نداشت و حتی بقول پسر دکتر مصدق: «افشارطوس، نوکر شاه بود» [۴]. ملکه ثریا نیز در خاطرات خود از افشارطوس بعنوان «دوست محمد رضا» [شاه] یاد می کند [۵].

افشارطوس مدت ها مسئول املاک سلطنتی بود و در پایان دادن به غائله آذربایجان (پیشه وری) و سرکوب تظاهرات نیروهای حزب توده در اصفهان، همدان و کرمانشاه شرکت داشت. به

روایت یکی از نزدیکان سرتیپ افشارطوس: «اوازشیفتگاه رضاشاه بودومی گفت:» دکتر مصدق یک رضاشاه با سواد است» [۶]. افشارطوس در زمان حکومت مصدق (۱۳۳۱) به تأسیس «سازمان افسران ناسیونالیست» یا «سازمان گارد ملی» پرداخت و دبیرکل آن سازمان شد [۷]، ترکیب اعضای موسس این سازمان و حضور نظامیانی مانند سرتیپ «حسین آزموده» (دشمن سرسخت حزب توده و دادستان بعدی دادگاه مصدق) [۸] نشان دهنده این است که این سازمان نظامی - اساساً - در مقابل «سازمان نظامی حزب توده» قرار داشت. سرهنگ مصور رحمانی - از نخستین اعضای سازمان - یادآور می شود:

- «هیأت مدیره موقت [سازمان افسران ناسیونالیست] در صدد برآمد با سر بازگیری از بین افسران سالم و فداکار، یک هسته انقلابی روشن فکر به وجود بیاورد» [۹].

قتل افشارطوس در شرایطی صورت می گرفت که بخاطر حکومت نظامی حاکم در تهران، تحرکات مخالفان مصدق، خصوصاً در منطقه وقوع جنایت (خیابان صفی علیشاه / خانقاه) بخاطر وجود «باشگاه افسران بازنشسته» (به رهبری سرلشکر زاهدی تحت تعقیب دولت مصدق) و چند حزب سیاسی مخالف دولت، از جمله «حزب سومکا»، شدیداً تحت مراقبت و نظارت مأموران دولت بود [۱۰]. به گزارش روزنامه اطلاعات: خانه حسین خطیبی (متهم اصلی) بیست قدم با «حزب سومکا» فاصله داشت [۱۱]، موضوعی که ربودن، قتل و جابجائی جنازه سرتیپ افشارطوس را در این منطقه پررفت و آمد دشواری ساخت. از این گذشته، افراد و عناصر سازمان نظامی حزب توده در این مراقبت ها، چشم و گوش دولت مصدق بودند آنچنانکه بقول نورالدین کیانوری:

- «افراد سازمان افسری ما در تمام واحدهای مهم عملیاتی ارتش و حتی گارد شاهنشاهی حضور داشتند و به این ترتیب، خبر همه توطئه ها - در همان لحظه تدارک - به ما می رسید» [۱۲].



سرتیپ افشارطوس

با انتشار خبر ناپدید شدن سرتیپ افشارطوس، ابتداء یوسف بهرامی (رئیس اداره آگاهی شهربانی تهران) مسئول بررسی و کشف جنایت شد، ولی بلافاصله (در ۲ اردیبهشت)، بدستور دکتر مصدق، سرهنگ امیر هوشنگ (قدرت الله) نادری به همراه سرهنگ حسینقلی سر رشته، معاون فرمانداری نظامی، رئیس رکن دو (سازمان تجسس و اطلاعات ارتش) و هوادار سرسخت دکتر مصدق، مسئول شناسائی عامل یا عاملان جنایت شدند. دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور دولت مصدق، ضمن دیدار با سرهنگ سر رشته، نظروی مبنی بر «گرفتن اجازه دائمی و اختیارات فوق العاده قانونی جهت پیگیری پرونده» را پذیرفت [۱۳]

پس از چند روز، فرمانداری نظامی تهران، ضمن اعلام اسامی ۱۳ تن از مخالفان شناخته شده دولت، تأکید کرد که دستگیر شدگان با مظفر بقائی ارتباط داشته و بقائی را از عوامل قتل افشارطوس معرفی کرده اند [۱۴]. یکی از وجوه مشترک افسران دستگیر شده، دشمنی شدید آنان با حزب توده بود. مثلاً، سرلشکر علی اصغر مزینی - رئیس سابق شهربانی دولت مصدق - از دشمنان سرسخت حزب توده به شمار می رفت. به گزارش «میدلتون» (کاردار سفارت انگلیس در ایران):

- «سرلشکر مزینی کسی بود که می توانست باشدت عمل با حزب توده برخورد کند» [۱۵].

مزینی معتقد بود که: «بزرگ ترین خطر مملکت ماهمین خطر کمونیست ها» است از این رو «در تمام دوران ریاست شهربانی خود، با توده ای ها مبارزه شدیدی کرد و با تمام قدرتی که داشت

در سرکوب آنها کوشید» [۱۶]. او - بارها - به خطر سلطه حزب توده بر ایران هشدار داده بود [۱۷]. وی به همراه تیمسار غلامعلی بایندر و تیمسار دکتر منزّه در تظاهرات روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ - برای جلوگیری از خروج شاه از ایران - حضور داشتند [۱۸].

برادرزاده سرلشکر مزینی - که بخاطر جنجال های قتل افشارطوس مجبور به تغییر نام خود از مزینی به «مزین» شده بود [۱۹] نیز دشمن سرسخت حزب توده به شمار می رفت بطوریکه برای قلع و قمع حزب توده، ایجاد «سازمان مخصوص مبارزه با خائنین» (توده ای ها) را پیشنهاد می کرد [۲۰].

سرلشکر مزینی، تحصیلات نظامی خود را در فرانسه تمام کرده و در جنگ جهانی دوم نیز از طرف ارتش برای دیدن جبهه به فرانسه اعزام شد و مدتی در آنجا بود [۲۱]. با توجه به آشوب های مستمر خیابانی توسط حزب توده، فدائیان اسلام و دیگر گروه های سیاسی در آن هنگام، سرلشکر مزینی - بر اساس سیستم نیروهای انتظامی کشورهای اروپائی - معتقد به ایجاد «واحد پلیس منظم» برای جلوگیری از اینگونه آشوب های خیابانی بود. هدف اصلی این طرح، برخورد با حادثه آفرینی های روزانه حزب توده و سازمان های وابسته به آن بود. مزینی می گفت: «مطمئن بودم که با اجرای آن [پروژه]، به بسیاری از بی نظمی ها و خودسری های شهر خاتمه داده خواهد شد». این طرح انتظامی مورد موافقت شاه و مصدّق بود، ولی دکتر فاطمی (معاون و سخنگوی دولت مصدّق) با آن مخالفت کرد [۲۲].



سرلشکر مزینی برای جلوگیری از فعالیت «چاقو کشانی مانند شعبان جعفری» و تظاهرات وحادثه آفرینی های فدائیان اسلام نیز اقداماتی انجام داد و موجب تبعید فدائیان اسلام به بندرعباس گردید [۲۳]. او برای نخستین بار در ایران «پلیس مدارس» را - به سبک کشورهای اروپائی - تأسیس کرد و در تأمین امنیت مدارس و آسودگی خاطر خانواده ها کوشید چون معتقد بود که «در تمام دنیا به اطفال احترام می گذارند»، در حالیکه در همین زمان، حزب توده با شعارهای عوامفریبانه می نوشت:

- «پدران! مادران! اطفال خود را از چاقوی دولتی شعبان بی مُخ و عشقی و فروهرها رها سازید!» [۲۴].

اختلاف نظر دکتر فاطمی با سرلشکر مزینی، موجب شد تا ۴ روز قبل از تظاهرات خونین ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و حمله به دفاتر، سازمان ها و روزنامه های حزب توده، سرلشکر مزینی از ریاست شهربانی کُل کشور استعفاء دهد و امیر تیمور کلّالی سرپرست موقت شهربانی گردد که بدنبال آن، تظاهرات عظیم

هواداران حزب توده روی داد. حزب توده ضمن محکوم کردن این رویداد خونین، آن را «رسواترین آشکال دیکتاتوری فاشیستی» و مصدق را «پیشوائی که در میان حصارى از سرنیزه پنهان شده است» نامید [۲۵].

دشمنی سرسختانه سرلشکر مزیّنی با حزب توده، می توانست وی را آماج انتقام جوئی رهبران آن حزب سازد بطوری که «گروه ترور حزب توده» به رهبری کیانوری، در صدد بود تا سرلشکر مزیّنی را به قتل برساند [۲۶].



در حالیکه هنوز پروندهٔ متهمان به قتل افشارطوس تکمیل نشده و به مقامات قضائی ارائه نگردیده بود، برخلاف عُرْف قانونی، پخش «اعترافات» دستگیرشدگان از طریق روزنامه ها [۲۷] و رادیو و تکرار چندبارهٔ این «اعترافات» در طول روز، نشان از سناریوی خطرناکی می داد که اولین قربانی

آن، دکتر مظفر بقائی بود. دکتر عباس دیوشلی-تئورسین حزب زحمتکشان وازیاران نزدیک دکتر بقائی-نیز در شمار این قربانیان بود [۲۸]. دکتر بقائی در اعتراض به این شیوه غیرقانونی و نامتعارف گفت:

«دستگاه رادیو که اقراریر متهمین و تمام آن مسخره بازی ها را ساعت ها و روزها گذاشت، هیچ توجه نکردند که در کجای دنیا چنین چیزی سابقه داشته است؟ یک موردی پیدا کنید که در دنیا سابقه داشته باشد. یکی پرونده اش پیش از اینکه بسته شده باشد، پیش از اینکه تحقیقات به نتیجه رسیده باشد اقراریر را توی رادیو بخوانند آنوقت در تفسیر سیاسی رادیو هم یک عده ای که هنوز اتهام و مجرمیت شان محرز نشده [را] مرتباً لجن مال بکنند. اینها هیچ جای دنیا سابقه ندارد» [۲۹].

چرا دکتر مظفر بقائی؟

خسرو روزبه (مسئول کمیته ترور سازمان افسران حزب توده) در علت انتخاب محمد مسعود برای ترور می گوید:

«فکرمی کردیم برای گم کردن راه، برای اینکه دستگاه پلیس نتواند سمت لازم را برای پیدا کردن گروه ما [کمیته ۸ نفره ترور حزب توده] بیابد، ما باید اولاً از کسی شروع کنیم که دارای دستجات مخالف زیادی باشد. محمد مسعود از این جهت، ایده آل بود زیرا از یک طرف بادیسته مسعودی ها و روزنامه اطلاعات سخت در آویخته بود، از طرف دیگر با قوام السلطنه و گروه طرفداران او مخالف بود و جنگ وجدال های زیادی با هم داشتند... از یک طرف نیز روزنامه اش خواننده داشت و مقالاتی که علیه نهضت جهانی طبقه کارگر منتشر می ساخت، می توانست تأثیر منفی داشته باشد» [۳۰].

به جرأت می توان گفت که بسیاری از این «مشخصات» در دکتر مظفر بقائی نیز وجود داشت چون بقائی-مانند صادق هدایت-در مبارزه با «رجاله ها» و «آدم های بی حیا، پُرو، گدامنش و معلومات فروش» و جاسوسان و زودبندچی های سیاسی-عملاً-در چند جبهه می جنگید و «دارای دستجات مخالف زیادی بود»، از جمله:

-موضع تنددکتر بقائی پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و تأکید او بر تعقیب عاملان کشتار مردم و محاکمه قوام السلطنه و مصادره اموال وی [۳۱]،

-کینه سوزان بقائی نسبت به حزب توده،

-جنگ وجدال های بقائی با شخصیت های جبهه ملی (مانند دکتر فاطمی، مهندس زیرک زاده، و....)،

- مخالفت های بقائی با مصدق درباره کسب «اختیارات فوق العاده» و خصوصاً با «قانون امنیت اجتماعی» و انجام رفراندوم برای انحلال مجلس، متهم کردن مصدق به مماشات با حزب توده و...

همه این موارد می توانستند دکتر بقائی را -بعنوان کسی که «دارای دستجات مخالف زیادی بود»- طعمه مطلوبی برای ترور شخصیتش توسط حزب توده سازند بطوری که این امر در فضای کدورت هاو کینه ورزی های سیاسی، نه تنها مخالفتی را برنیا نگیزد بلکه -مانند ترور محمد مسعود- با «استقبال» نیز روبرو گردد!

سازمان افسران حزب توده و قتل سرتیپ افشارطوس

نام ها و نشانه ها!

«امیل زولا» در اعتراض به پرونده سازی علیه «آلفرد دریفوس»: «آن را «ناشی از جنون و بلاهت و تخیلات دیوانه وار و اعمال پلیسی پست و سنت های تفتیش عقاید و جباریت و لذت بردن چندستاره به دوش... به بهانه و هنر اصلاح دولت» نامیده بود. آیا در اجرای قتل افشارطوس و پرونده سازی علیه دکتر بقائی نیز همین شیوه بکاررفته بود؟

از ترکیب افسران فرمانداری نظامی تهران بهنگام تعقیب قتل افشارطوس و چگونگی تنظیم پرونده دستگیرشدگان، آگاهی کاملی نداریم، ولی می دانیم که در این زمان -و نیز تا مدتی بعد از سقوط

دولت مصدّق-برخی از اعضای برجسته سازمان نظامی حزب توده در فرمانداری نظامی تهران و دادستانی ارتش دارای پُست های مهم و حسّاس بودند آنچنانکه سرهنگ محمدعلی مبشری و سرهنگ حبیب الله فضل الهی در مقام دادیار دادگاه نظامی و معاون سرتیپ حسین آزموده، مسئول رسیدگی به پرونده های دستگیرشدگان توده ای بودند [۳۲]. سرهنگ فضل الهی و نیز سروان محمد پولاددژ (عضو دیگر سازمان نظامی حزب توده معاون سرهنگ (سپهد) محسن مُبصر در اداره تجسس و اطلاعات ارتش برای شکار افسران توده ای و مُشیرو مشاور سرتیپ تیموربختیار [۳۳] (جزو مأمورینی بودند که در جریان بازرسی از خانه های حزبی و سازمانی افسران توده ای «هرچه توانستند اسناد و مدارکی را که می توانست اسرار و مشخصات اعضای سازمان افسران را برملا کند، از بین بردند» و بدین ترتیب «تقریباً همه ضررها و خطرات احتمالی که موجودیت سازمان [نظامی حزب توده] را تهدید می کردند، خنثی شدند» [۳۴].

در رابطه با پرونده قتل سرتیپ افشارطوس، شاید برخی افراد-مانند سرهنگ نادری و سرهنگ سر رشته-در ساختن و پرداختن این پرونده نقش داشته اند [۳۵]. برخی اعضای سازمان نظامی حزب توده -خصوصاً سرگرد علی اکبر بهمنش (دادیار دادستان پرونده) و سروان محمد پولاددژ نیز شاید در این ماجرا فعال بوده اند [۳۶]. بنابراین، با توجه به دشمنی شدید دکتر بقائی با حزب توده، چه بسا که این افراد در مراحل بازجویی و تنظیم پرونده، اعترافات ناروایی به منظور بدنام کردن و متهم نمودن بقائی از دستگیرشدگان اخذ کرده باشند [۳۷]؛ اقداماتی که هم حزب توده را از حضور یک دشمن خطرناک، خلاص می کرد؛ و هم برخی اطرافیان دکتر مصدّق را از شرّ یک رقیب یا مخالف سرسخت می رهانید. بقائی ضمن حملات شدید به این «پرونده سازی های رسوا»، بر «شکنجه دستگیرشدگان جهت اخذ اقرار» تأکید کرد و در گفتگو با خبرنگاران گفت:

-«از مدّت ها قبل بعضی هادر صد در ساختن پرونده برای ما بوده اند و ما مطمئن هستیم که این جریان [قتل افشارطوس] چنانچه به محاکم [دادگستری] بکشد، بصورت تاریخی در خواهد آمد» [۳۸].

در باره پرونده قتل افشارطوس، دکتر بقائی افزود:

«رادیو در تمام سرویس های خود، روزی چند بار و چند هفته متوالی مشغول قرائت و پخش نوارهای ادعائی متهمین بقتل شد و این عمل خلاف قانون و بی سابقه در دنیا و برخلاف نص ماده ۱۴۴ فقط به این منظور بود که مارا در مقابل ملت ایران و دنیا قاتل معرفی کنند» [۳۹].

پرونده قتل سرتیپ افشارطوس - چنانکه گفته ایم - ماجرای پیچیده ای است که با وجود اسناد موجود، شاید «تا ابد الدهر مفتوح باشد»، اما آنچه که تاکنون مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته شرکت احتمالی «کمیته ترور سازمان نظامی حزب توده» در قتل افشارطوس و یا نقش افسران وابسته به آن حزب در پرونده سازی علیه دکتر مظفر بقائی است. نام ها و نشانه هایی که این فرضیه را تقویت می کنند عبارتند از:

۱- در درون حزب توده بخشی بنام «شعبه احزاب» بود، که وظیفه آن، نفوذ، خبرگیری و در نتیجه، ایجاد اختلال و اختلاف در صفوف احزاب و سازمان های رقیب بود. جدا از «شعبه احزاب»، بخشی نیز به نفوذ در ارگان های ستاد ارتش و پادگان های مختلف - مانند دژبان لشکر ۱، لشکر ۲ زرهی، وزارت جنگ، اداره مهندسی ارتش - اختصاص داشت. بوسیله این بخش، اخبار و اطلاعات داخلی ارتش و همچنین آمار اسلحه و مهمات ارتش و ... به حزب توده گزارش می شد. سرقت پرونده های جاسوسان خارجی و بخشنامه های محرمانه ارتش نیز بوسیله افراد این شعبه انجام می شد و در اختیار حزب توده قرار می گرفت. مسئول این شعبه، با سروان محمد پولاد دژ و سروان شهربانی [نورالله] شفا ارتباط داشته و بوسیله این دو افسر [پولاد دژ و شفا] عملیات دائره تجسس رکن ۲ ستاد ارتش و شهربانی و مبارزات این دو دستگاه نوپای امنیتی علیه حزب توده و افراد آن، به حزب توده گزارش می شد [۴۰].

سروان پولاد دژ، معاون سرهنگ (سپهد) محسن مبصر - رئیس رکن دوارتش و کاشف «دفترچه رمز» سازمان افسران حزب توده - بود. به روایت نورالدین کیانوری:

«پولاد دژ در رکن دو ستاد ارتش کار می کرد و اطلاعات گرانبهای به حزب می رساند» [۴۱].

۲- گرایش ملی گرایانه سرتیپ افشارطوس و سابقه اودر سرکوب نیروهای حزب توده بهنگام فرماندهی هنگ پیاده و ریاست شهربانی شهرهای اصفهان، کرمانشاه و همدان-طبیعتاً-موردخشم و کینه رهبران حزب توده بود.

۳- تأسیس «سازمان افسران ناسیونالیست» (هوادر مصدق) توسط سرتیپ افشارطوس و مخالفت ذاتی آن باایدئولوژی «سازمان افسران حزب توده»، از آغاز برای مسئولان سازمان نظامی حزب توده (خسرو روزبه و نورالدین کیانوری) ناگوار و ناخوشایند بود و اگر درست باشد که «دکتر بقائی نیز در جلسات اولیه سازمان افسران ناسیونالیست شرکت کرد و سپس حسین خطیبی [متهم نخست پرونده قتل افشارطوس] را بعنوان جانشین خود در این گروه معرفی نمود» [۴۲]، آنگاه به شدت و علت کینه ها و پرونده سازی های حزب توده علیه این دو آگاه تر می شویم.

۴- سرتیپ افشارطوس در صدد آشتی بین بقائی و دیگر رهبران جبهه ملی با مصدق بود. در گفتگوی دکتر فاطمی با هندرسون (سفیر آمریکا) نیز فاطمی به سفیر گفت: بقائی از افشارطوس خواسته بود تا میان او و مصدق میانجی گری کند [۴۳]. در گزارشی دیگر گفته شده که: «برخی از مقامات می گویند که افشارطوس در نظر داشته که با استفاده از دوستی با [حسین] خطیبی، روابط بین یکی از نمایندگان [دکتر بقائی] را با آقای نخست وزیر و دولت التیام داده و توافقی بوجود آورد» [۴۴]. بنابراین ربودن و کشتن افشارطوس توسط بقائی مغایر با این آشتی طلبی و تفاهم و تنها به نفع حزب توده بود که از تفاهم و آشتی بین مصدق، شاه و دکتر بقائی واهمه داشت.

۵- قتل ها و ترورهای مشابه در این دوران نقش احتمالی حزب توده در قتل افشارطوس را برجسته می کند، مانند قتل احمد دهقان (سردبیر ضد توده ای مجله تهران مصور)، حسام لنکرانی (عضو فعال و مسئول چاپخانه و انتشارات حزب توده)، محمد مسعود (سردبیر روزنامه مرد امروز). احسان طبری درباره هدف از قتل محمد مسعود توسط «کمیته ترور سازمان افسران حزب توده» تأکید می کند:

- «قتل محمد مسعود برای ایجاد یک شوک عصبی علیه دربار بود، زیرا خسرو [روزبه] اطمینان داشت که قتل، صدر صد به حساب دربار تمام خواهد شد» [۴۵].

به روایت انور خامه ای:

«اکثر مردم تصوّر می کردند که این ترور بدستور دربار انجام گرفته است.... روزنامه های وابسته به سیاست انگلیس و حزب توده نیز این شبهه را تقویت می کردند و با گوشه و کنایه، ترور مسعود را کارِ دربار و هدف از آن را اختناق مطبوعات و مقدمه دیکتاتوری شاه جلوه می دادند، مثلاً روزنامه مردم (ارگان حزب توده) در سرمقاله خود می نوشت: «حکومت دیکتاتوری بیست ساله نخستین اقدام خود را با ترور یکی از مدعیان جراید آغاز نمود. قتل محمد مسعود اعلام خطری است برای تمام کسانی که از تجدید دوران دیکتاتوری گذشته وحشت دارند. اگر دولت در کشف ریشه های قوی این جنایت سهل انگاری کند، آن وقت ملت ایران حق دارد مظنون شود و تصوّر کند که مقامات بالاتر در این نقشهء بی باکانه و فجیع بی دخالت نیستند» [۴۶].

۶- قتل ۴ تن از مأموران اطلاعاتی و تجسس رکن دوم ارتش، بنام های محسن صالحی، داریوش غفاری، آقا برار فاطری، پرویز نوایی توسط «کمیته ترور سازمان نظامی حزب توده» و سربه نیست کردن اجساد گذشته شدگان در چاه های اطراف تهران [۴۷] و نیز نقشه ربودن سرهنگ (سپهبد) محسن مبصر، سرهنگ زیبائی، سرگرد سیاحتگر و دیگران [۴۸] و دستور کیانوری برای کشتن پرویز شیرینلو و عبدالحسین نوشین (که انجام نشد) [۴۹]، احتمال دست داشتن سازمان نظامی حزب توده در قتل افشارطوس را تقویت می کند.

۷- رابطه و همکاری «ماشاالله ورقا»-عضو سازمان افسران حزب توده و رئیس اداره اطلاعات و مراقبت شهربانی کل کشور با سرتیپ افشارطوس حوزه نفوذ حیرت انگیز حزب توده را در بین افسران شهربانی نشان می دهد. «ورقا» ضمن ریاست بخش مراقبت اداره اطلاعات شهربانی، مأمور حفظ و نگهبانی جان شاه و افراد خانواده سلطنتی در تشریفات رسمی و دیگر بازدیدها بود! [۵۰].

۸- رئیس آگاهی شهربانی و مسئول پرونده قتل افشارطوس، سرهنگ امیر هوشنگ (قدرت الله) نادری، به روایت دکتر بقائی، عضو حزب توده بوده و به همین جرم در کرمان به ۶ ماه حبس محکوم شده بود [۵۱]. نادری از مؤسّسین «گروه افسران ناسیونالیست» بود [۵۲] ولی بقول سرهنگ

سر رشته: سرگردهوشنگ نادری روز ۲ اردیبهشت [روز قتل افشارطوس] بادرجه سرهنگ دومی وبه طرزی مشکوک ریاست آگاهی شهربانی را به عهده گرفت...» در واقع، سرهنگ نادری با حرکاتی مشکوک و مرموز، خود را در شهربانی جا می کند» [۵۳].

۹- درحالی که کمیسیون دادگستری مجلس به علت نداشتن اصل پرونده و فقدان دلایل، پیگیری «سلب مصونیت پارلمانی از دکتربقائی را متوقف کرده بود و باز پرس و دادیار ناظر این پرونده (سروان پرویز قانع و سرگرد موسی رحیمی لاریجانی) مدت ها در تنظیم پرونده و ارائه آن به دادگاه تمارض یا پرهیز نموده بودند، دادستان اصلی پرونده -سرهنگ احمد قربانی- نیز در اقدامی سؤال انگیز «به علت کارهای زیاد روزانه»، شخصاً از حضور در دادگاه برای دفاع از کیفرخواست خودداری کرد، «لذا سرگرد توپخانه علی اکبر بهمنش -دادیار دادرسی موقت نظامی - را به سمت نمایندگی دادستان تعیین وبه محضر دادگاه معرفی می نماید» [۵۴].

به گفته نورالدین کیانوری:

- «بسیاری از دادیاران و باز پرس ها از رفقای مابودند» [۵۵].

سرگرد علی اکبر بهمنش، از یاران نزدیک خسرو روزبه -مسئول «کمیته ترور حزب توده»- بود که در فرار روزبه از زندان (مهرماه ۱۳۳۲)، نقش داشت [۵۶]. به روایت سروان محمد جعفر محمدی، عضو سازمان نظامی حزب توده:

- «سرگرد علی اکبر بهمنش باشجاعت بی نظیری از متهمان به قتل [افشارطوس]... بازجوئی نمود» [۵۷].

۱۰- نام برخی دیگر از افسران سازمان نظامی حزب توده، مانند سروان شهربانی محمد درمیشیان، در این پرونده، احتمال حضور اعضای آن سازمان در پرونده قتل افشارطوس را پُررنگ تر می کند. سروان شهربانی جواد درمیشیان پس از کشف سازمان نظامی حزب توده، دستگیر وبه ۱۵ سال حبس محروم و محاکمه شده بود [۵۸]. سرگرد آذر نور (عضو برجسته سازمان افسران حزب توده) تأکید می کند:

- «سروان درمیشیان-یکی از اعضای سابقه دار سازمان نظامی [حزب توده] ورئیس کلانتری ناحیه شاپور (سبزه میدان) افسری کاردان و به معنای واقعی کلمه مسلط به امور و رموز شهربانی بود. به علاوه، دارای نفوذ فراوان بر روی شعبان بی مُخ بود که دستورات او [سروان درمیشیان] را کودکانه اجراء می کرد» [۵۹].

۱۱- نکته دیگر درباره فعالیت های این دوره دکتر بقائی، گزارش های فردی بنام سرهنگ «نیک اعتقاد»- رئیس بخش سیاسی اداره آگاهی تهران است [۶۰]. در محاکمه متهمان به قتل سرتیپ افشارطوس نیز به گزارش های این فرد اشاره و استناد شده، در حالیکه بقول احمد نصیری، وکیل مدافع یکی از متهمان: «نیک اعتقاد یکی از توطئه کنندگان [در پرونده قتل افشارطوس] بوده است» [۶۱].

از وابستگی های سیاسی یا حزبی سرهنگ نیک اعتقاد اطلاعی نداریم، اما می دانیم که برادر وی- ستوان یکم سیاوش نیک اعتقاد- از اعضای سازمان افسران حزب توده بوده که پس از کشف آن سازمان، به ۸ سال حبس محکوم شده بود [۶۲]. با توجه به حضور و نفوذ حیرت انگیز افسران حزب توده در مقامات حساس ارتش و شهربانی، آیا گزارش های سرهنگ نیک اعتقاد درباره بقائی آغشته به تعلقات وی به حزب توده بود؟

۱۲- و سرانجام، سرتیپ محمود کیانوری (برادر نورالدین کیانوری) از دوستان نزدیک سرتیپ افشارطوس و گویا از بنیانگذاران «سازمان افسران ناسیونالیست» بود [۶۳].

سرتیپ محمود کیانوری با خواهر عبدالصمد کامبخش ازدواج کرده بود، در حالیکه کامبخش از اعضای گروه کمونیستی «۵۳ نفر»، از رهبران برجسته حزب توده و نویسنده کتاب معروف «نظری به جنبش های کارگری و کمونیستی ایران» بود. کامبخش- همچنین- شوهر خواهر نورالدین کیانوری (اختر کیانوری) بود [۶۴]. این پیوند دو جانبه- با توجه به قدرت گیری روزافزون حزب توده و احتمال انجام یک کودتا - چه بسا، بردیدگاه هاوانگیزه های سیاسی سرتیپ محمود کیانوری تأثیر داشت [۶۵]. نورالدین کیانوری می گوید:

- «افشارطوس را من شخصاً می شناختم. او همشاگردی برادر من - محمود - دردانشکده افسری بود... آن دو تا آخر، دوست و رفیق صمیمی هم بودند... مصدق که به قدرت رسید، از اولین کسانی که درجه سرتیپی گرفتند، افشارطوس و محمود، برادر من بودند» [۶۶].

سرتیپ محمود کیانوری علاقه خاصی به نورالدین کیانوری داشت آنچنانکه ضمن اعزام وی به آلمان جهت ادامه تحصیل، کتاب نورالدین کیانوری بنام «ساختمان های درمانی و بهداشت» را بهنگام فرار و اختفای وی منتشر کرده بود [۶۷].

در گزارش محرمانه ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ رکن دو (سازمان اطلاعات و تجسس ارتش) از یکی دیگر از برادران کیانوری بنام «سرهنک بازنشسته» [احمد] کیانوری یاد شده است که در خیابان صفی علیشاه [محل قتل سرتیپ افشارطوس] منزل دارد [۶۸]. نورالدین کیانوری درباره این برادر می نویسد:

- «احمد کیانوری ... چون از جوانی روحیه سرکشی داشت... تنها تا درجه سرهنگی پیش رفت و پس از گرفتاری من در سال ۱۳۲۷ بازنشسته شد» [۶۹].

اگر این داده ها با اطلاعات افسران درگیر با این ماجرا - خصوصاً سروان محمد پولاد دژ - تکمیل شوند، آنگاه می توانیم از ماجرای قتل سرتیپ افشارطوس و چرایی متهم کردن دکتر مظفر بقائی تصویر نسبتاً کاملی داشته باشیم [۷۰].

ربودن و قتل فجیع افشارطوس فضای سیاسی و پارلمانی ایران را بشدت عصبی و آشفته ساخت و باعث شد تا بار دیگر، انتقام و اتهام جای انصاف و اعتدال را بگیرد. این قتل فجیع، تلاش های حسین مکی و دیگران برای ایجاد تفاهم و بهبود رابطه بین شاه و مصدق را نقش بر آب کرد بطوریکه به روایت نصرالله شیفته، سردبیر روزنامه باختر امروز: مصدق با احضار ابوالقاسم امینی (وزیر دربار) به وی گفت:

— « برو به شاه بگو تحریک می کنی؟ که رئیس شهربانی و من و دکتر فاطمی را بکشند؟ وازیک طرف در مصاحبه ها دم از همکاری با دولت میزنی؟. حالا که کار ما به این جا کشیده و حاضر نیستی ملت ایران به حق خودش برسد، من فردا با جراید خارجی و داخلی مصاحبه ای ترتیب می دهم و اسرار ربودن افشار طوس و قتل او را که دست دربار و سرلشکر زاهدی و پسر او به چشم می خورد به دنیا اعلام می کنم ... » [۷۱].

همه این اقدامات، ضمن تشدید اختلاف بین نیروهای نهضت ملی، باعث تحکیم موقعیت سیاسی حزب توده می شد که با استفاده «از این آب گل آلود»، خود را برای تسخیر قدرت سیاسی آماده می کرد. به روایت مهندس زیرک زاده:

— «از اواخر سال ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۳۲ حزب توده هر وقت می خواست می توانست با یک کودتا تهران را تصرف کند ...» [۷۲].

ماجرای «دریفوس» و مظفر بقائی!

شکست سخت ارتش فرانسه از آلمان (پروس) در سال ۱۸۷۰، اسارت امپراتور فرانسه (ناپلئون سوم) و ازدست دادن ایالت های «الزاس» و «لورن»، جامعه فرانسه را دچار سرشکستگی و شرمساری شدیدی کرده و حسرت انتقام، فرانسویان را درگیر شدیدترین منازعات وطن پرستانه ساخته بود و لذا، ارتش فرانسه - بعنوان یک «قربانی» - در اذهان عمومی دارای اعتبار عاطفی شدیدی گردیده بود. در این میان ماجرای «آلفرد دریفوس» نقطه حساسی بود که توانست همه کمبودها و کینه های شکست از آلمان را متوجه خود سازد.

در ۱۵ اکتبر ۱۸۹۴، آلفرد دریفوس، افسر یهودی ارتش فرانسه، به جرم جاسوسی و خیانت در جنگ فرانسه و آلمان، دستگیر و در دسامبر همان سال به تبعید ابدی در جزیره ای دور افتاده بنام «جزیره شیطان» محکوم شد. پس از حدود پنج سال، کشف اسناد و مدارک تازه، دریفوس را

بی‌گناه نشان می‌داد و محاکمه وی را ناشی از یهودستیزی در حال رشد در اروپای دانست. این امر باعث بحث‌ها و مناظرات بسیاری در محافل حقوقی و مطبوعاتی فرانسه شد.



در همین رابطه، در ژانویه ۱۸۹۸ امیل زولا در نامه اعتراض آمیزی بانام «من متهم می‌کنم!»، اجرای دریفوس را از حوزه حقوقی و قانونی به عرصه روشنفکری کشاند. او ضمن اعتراض به پرونده سازی علیه دریفوس، آن را ناشی از «جنون و بلاهت و تخیلات دیوانه وار و اعمال پلیسی پست و سنت‌های تفتیش عقاید و جباریت و لذت بردن چندستاره به دوش... به بهانه و هنر آو صلاح دولت» نامید [۷۳].

در فضائی از هیجان و هذیان و هلله و هیاهوی توده‌های عوام، نامه زولا نوعی توهین به مقامات ارتش بشمار آمد و کینه ملی‌گرایان عوام‌فریب را علیه وی برانگیخت بطوری که بسیاری از خانواده‌های فرانسوی نام ظرف «ادرار» را «زولا» نامیدند.

در ۱۳ فوریه ۱۸۹۸ زولا بخاطر نوشتن «من متهم می‌کنم!»، دستگیر و به یک سال زندان و پرداخت سه هزار فرانک جریمه نقدی محکوم شد و نشان معروف «لژیون د‌نور» نیز از او پس گرفته شد.

نامه زولا، بی تفاوتی و سکوت جامعه روشنفکری فرانسه را درهم شکست زیرا بلافاصله پس از انتشار نامه او، بیانیه‌ای با امضای حدود ۳۰۰ نفر از نویسندگان، هنرمندان و دانشمندان فرانسه منتشر شد که در آن، محاکمه دریفوس، غیرقانونی اعلام شد و به محاکمه زولا نیز اعتراض گردید.

در یک آشوب و تنازع عظیم اجتماعی، پس از انتشار بیانیه روشنفکران، ارتش و دادگستری فرانسه مجبور به عقب نشینی شدند و در احکام خود تجدید نظر کردند بطوری که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۰۶ با اعاده حیثیت از دریفوس، تمام مراتب و درجات نظامی وی به او بازگردانده شد و دریفوس پس از گذراندن سال‌های سیاه و مرگبار در «جزیره شیطان»، طی مراسم باشکوهی در برابر سربازان و فرماندهانی که زمانی بر او «تف» کرده بودند، بعنوان «شوالیه» به دریافت نشان معروف «لژیون د نور» مفتخر گردید.

* * *

- «از آن روز [۷۴] ما خائن شدیم، ما رجاله شدیم، ما چاقوکش شدیم، از نهضت ملی منحرف شدیم، ما قاتل شدیم، پرونده قتل و پرونده جنایت برایم ساختند ولی پرونده دزدی نتوانستند بسازند... ماه‌ها و هفته‌ها رادیو دولتی و جراید منتسب به دولت‌های مختلف، این متهم [مظفر بقائی] را زمانی قاتل و منافق و مرفقی، گاهی عامل امپریالیسم انگلیس و آمریکا، روزگاری مزدور سیاست شمالی و چندی نوکر دربار و ماجراجو و جاه طلب نامیده‌اند... ما در این چند سال اخیر، هیچ نوع وسیله ابراز عقیده و بیان حقایق در اختیار نداشته‌ایم. رادیوهای دولتی از واسطه سال ۳۱ تا تقریباً زمان حاضر، همیشه، کم و بیش، برای تبلیغ برضد من و دوستان من بکاررفته است. قلم‌های ما را شکستند و روزنامه‌های ما را توقیف کردند، در حالیکه ما هیچ نوع وسیله دفاعی نداشتیم، همه گونه وسیله حمله به ما در دست مخالفین بود...» [۷۵].

کیفیت اتهامات و پرونده سازی هاعلیه دکتر مظفر بقائی یادآور ماجرای دریفوس است. این ماجرا نیز در اوج تنش‌های سیاسی و آشفتگی‌های اجتماعی روی داد. تنش‌هایی که از یک طرف باناکامی و بن بست مذاکرات مربوط به نفت، و از طرف دیگر، با قدرت گیری روزافزون حزب توده همراه بود. چنانکه گفته ایم [۷۶]: یکی از ویژگی‌های ذاتی جامعه توده وار (پیشامدرن) عصبیت، خشونت

و پر خاش نسبت به «دیگران» است، این «دیگران» می‌تواند آئین‌ها و اندیشه‌های «غیر خودی» باشد یا یک «مُدعی سیاسی دیگر». از این رو، جامعه در کشاکش‌های دائمی و کشمکش‌های ویرانگر مدعیان، از عصبیتی به عصبیتی دیگر و از خشونت به خشونت دیگر پرتاب می‌شود ... تبلور عینی چنین شرایطی، یک «جامعه کلنگی» است [۷۷]، جامعه‌ای که در آن، «کلنگ» جای «مهندسی آرام اجتماعی» را می‌گیرد. چنین جامعه‌ای بخاطر بی‌ثباتی‌های سیاسی و بی‌سامانی‌های اجتماعی - اساساً - جامعه‌ای است بی‌ثبات، سیال و غیر متمرکز، بهمین جهت، در چنین جامعه‌ای از «فضیلت» تا «رذیلت» و از «مخالفت» تا «دشمنی» راهی نیست و «حذف رقیب» جای «جذب رقیب» را می‌گیرد و لذا، «انتقاد» تا حد «انتقام» فرا می‌رود و «توده عوام» و «عوام توده‌ای» - هر دو - در مقابله با رقیب، به دشمن و دشنام و عوامفریبی توسل می‌جویند.

رهبران سیاسی و روشنفکران چنین جامعه‌ای، عموماً، در «لحظه» زندگی می‌کنند و لذا فاقد آینده‌نگری و برنامه ریزی‌های درازمدت هستند و عموماً، منافع ملی، تحت الشعاع مطامع شخصی یا مصالح سیاسی - ایدئولوژیک قرار می‌گیرد و ... اینچنین است که در شرایط حساس و سرنوشت‌ساز، روشنفکران و رهبران سیاسی جامعه نیز با «فرهنگ کلنگی»، تیشه به ریشه می‌زنند و همراه با عقب‌مانده‌ترین اقشار جامعه، فریاد می‌کشند:

- حواله سر دشمن؛ به سنگ خاره کنم!

دوران پُر آشوب ملی شدن صنعت نفت و خصوصاً ماه‌های منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ نمونه غم‌انگیزی از چنین جامعه‌ای بود. در فضائی از هیجان و هذیان و هل‌هل و هیاهو، و در حالیکه به روایت دکتر بقائی:

- «رادیو و روزنامه‌های دولتی مرا - مرتباً - قاتل معرفی می‌کردند، سیل طومار و تلگراف به مجلس شورای ملی سرازیر شد. توطئه‌ای برای طردن از مجلس، طرح و ترتیب داده بودند» [۷۸].

در این میان، درخواست عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری مصدق، از مجلس برای سلب مصونیت پارلمانی دکتر بقائی، داغ‌ترین موضوع روز در پرونده قتل افشارطوس بشمار می‌رفت [۷۹]. اکثریت

قاطع اعضای کمیسیون دادگستری مجلس متشکل از حامیان و هواداران مصدق بود [۸۰] و رئیس کمیسیون (سید ابراهیم میلانی، نماینده مردم تبریز) در این باره گفت:

- «اگر پرونده قتل افشارطوس به دست من برسد، تصرف در پرونده، امری محال خواهد بود... من خود - کاملاً - به این مسئولیتی که متوجه ما شده، واقف هستم و خود بنده شخصاً مسئولیت وجدانی را بالاتر از همه چیز می دانم و بهیچوجه و به هیچ قیمتی حاضر نیستم برای آینده خود، کمترین ناراحتی و جدان بخرم.... خوشبختانه ماده ۱۸۵ آئین نامه مجلس، اختیارات وسیعی برای تحقیقات و رسیدگی و بازجویی از متهمین و حتی اشخاص متفرقه در قدرت کمیسیون دادگستری گذاشته، ما اولاً این پرونده را دو - سه بار، مکرر، رسیدگی خواهیم کرد و از طرفی، اگر متهمین، مدعی ساختگی بودن پرونده باشند و اقرار بر متهمین را جعل و یا بر اثر اجبار بدانند، ما تمام متهمین را در کمیسیون خواهیم خواست و بار دیگر از آنها توضیح خواهیم خواست و حتی اگر ممکن است از کسانی که نامی هم از آنان در پرونده برده شده، برای ادای توضیحات در کمیسیون دادگستری دعوت کنیم [تا] واقعاً جای هیچگونه شبهه ای باقی نماند» [۸۱].

کریم سنجابی، عضو حقوقدان کمیسیون دادگستری مجلس نیز متعهد شد تا پرونده بقائی را با انصاف و بیطرفی بررسی کند و در صورت احراز بی گناهی وی، چنان دفاعی از بقائی نماید که «دفاع معروف امیل زولا از دریفوس راتحت الشعاع قرار دهد» [۸۲].

در ۷ تیر ماه فرمانداری نظامی تهران اعلام کرد «تا تعیین تکلیف دکتر بقائی [در مجلس] پرونده قتل افشارطوس به دادگاه فرستاده نخواهد شد» [۸۳]. این امر نشان می دهد که هدف اصلی در این پرونده، شخص دکتر مظفر بقائی بوده است!

در ۹ تیر ماه دکتر بقائی از هیأت رئیسه مجلس شورای ملی تقاضا کرد تا پرونده قتل افشارطوس از دست حکومت نظامی خارج و برای بررسی به محاکم دادگستری واگذار شود و نیز هیأت رئیسه مجلس با طرح سئوالات وی در کمیسیون دادگستری مجلس موافقت کند و ضمناً به او فرصت دهند که همین رونوشت پرونده ای را که در کمیسیون مورد مطالعه است، قرائت

کند. بقائی همچنین از هیأت رئیسه مجلس تضمین خواست تا به او اطمینان دهند که پس از توضیحات وی، در پرونده اصلی که در اختیار دولت است، دست بُرده نشود [۸۴].

در ۲۹ اردیبهشت ۳۲ دکتربقائی از هیأت رئیسه مجلس شورای ملی تقاضا کرد جلسه ای تشکیل دهند تا او مدارک مربوط به قتل سرتیپ افشارطوس را در صندوق مجلس به امانت بگذارد [۸۵] و سپس، در تاریخ ۲ خرداد ۳۲ دکتربقائی اسناد مربوطه به جریانات اخیر را -مُهر و موم شده- در اختیار مجلس گذاشت و در صندوق اسناد مجلس ضبط گردید [۸۶]. دکتر مصدّق از ارسال «عین پرونده قتل افشارطوس» به کمیسیون دادگستری مجلس خودداری نمود [۸۷] ولی با تقاضای دوباره این کمیسیون، دولت، «رونوشتِ مصدّق (تصدیق شده) پرونده» را به کمیسیون دادگستری مجلس فرستاد و قرار شد تا هر روز -در حضور نماینده فرمانداری نظامی و دادستان نظامی ارتش- رونوشت پرونده با اصل باهم مقایسه شود و «اطمینان حاصل شود که دو پرونده بایکدیگر تفاوتی ندارند» [۸۸].

مقایسه «رونوشت پرونده» و کم و کیف تشکیل آن و خصوصاً دفاعیات روشنگر دکتربقائی، ضمن اینکه فضای مجلس را به نفع دکتربقائی تغییر داد [۸۹]، بازجویی، تحقیقات و دلایل بیشتری را ضروری ساخت، لذا، چند روز بعد، کمیسیون دادگستری مجلس صلاح دید تا پیگیری پرونده اتهامی دکتربقائی را متوقّف کند و بدین وسیله خود را از فشارهای دولت و دولتیان آزاد سازد. بنابراین، سید ابراهیم میلانی، رئیس کمیسیون دادگستری مجلس، طی مصاحبه ای مطبوعاتی اعلام کرد:

- «کمیسیون دادگستری [مجلس] از درخواست ارسال پرونده قتل افشارطوس به مجلس منصرف شده است» [۹۰].

با تجدید انتخابات کمیسیون دادگستری مجلس و انتخاب نمایندگان از مخالفان مصدّق، خودداری دکتر مصدّق برای ارسال اصل پرونده قتل افشارطوس به مجلس امری مُسلّم بود. از این گذشته استیضاح دولت مصدّق به اتهام «شکنجه متهمان به قتل» توسط علی زُهری [۹۱] و نگرانی مصدّق از رأی عدم اعتماد مجلس [۹۲]، باعث شد تا مصدّق در ۵ مرداد ۱۳۳۲ طی یک پیام رادیویی،

مردم را به رفراندوم برای انحلال مجلس فراخواند. برای جلوگیری از انجام رفراندوم، اعضای فراکسیون آزادی و نهضت ملی، در مجلس متحصّن شدند و سخنگوی اقلیت مجلس گفت: «ما به سازمان ملل شکایت خواهیم کرد» [۹۳].

برگزاری رفراندوم (در روزهای ۱۲ و ۱۸ مرداد ۳۲) پرونده قتل افشارطوس را به موضوعی «دست دوم» تبدیل کرد و عملاً آن را از حوزه سیاست روز، خارج ساخت.

دکتر بقائی - مانند بسیاری از یاران دکتر مصدّق - رفراندوم برای انحلال مجلس را غیرقانونی می دانست [۹۴]. او در تلگرافی به دکتر مصدّق ضمن اعتراض به انجام رفراندوم تأکید کرده بود:

— «به شرط عدول جنابعالی از عمل غیرقانونی و خطرناک رفراندوم، حاضرم به فوریت از نمایندگی مجلس شورای ملی استعفاء داده و از مجلس، مستقیماً خود را تسلیم زندان شمانمایم، زیرا من همه چیز را برای نجات مملکت می خواهم و اگر این عمل من وطنم را از تجزیه و خطرات دیگر نجات دهد، آماده تحمل همه گونه شداید هستم.... جان مافدای وحدت ایران عزیز» [۹۵].

با انجام رفراندوم انحلال مجلس و رویداد ۲۵ مرداد ۳۲ - که بقائی آنرا «کودتای ساختگی دولت مصدّق» نامید، او توسط نیروهای دولتی بازداشت و زندانی شد.

۳۲



دکتر مظفر بقائی در دادگاه نظامی

- «این روش مبارزه با حزب توده، غلط است. در جنگ میان سرنیزه و فکر همیشه سرنیزه مغلوب شده است. کسانی که با گرفتن یک کارگرستمدیده و گرسنه نگهداشتن یک عائله و آزاد گذاشتن سران حزب توده، تصوّر می کنند [که] با این حزب مبارزه می نمایند، یانمی فهمند یا سوء نیت دارند» [۹۷].

بقائی در انتقاد از محاکمه دکتر مصدّق نوشت:

- «هیچ دادستانی حق ندارد به متّهم توهین کند. دادگاه باید بین دوران خدمت دکتر مصدّق و زمان انحراف او تمییز قائل شود. محکومیت مصدّق السطنه نباید طبق میل دشمنان ایران، بصورت محکومیت ملت ایران جلوه گر شود» [۹۸].

دادگاه باید بین دوران خدمت دکتر صدق و زمان انحراف او تمیز قائل شود

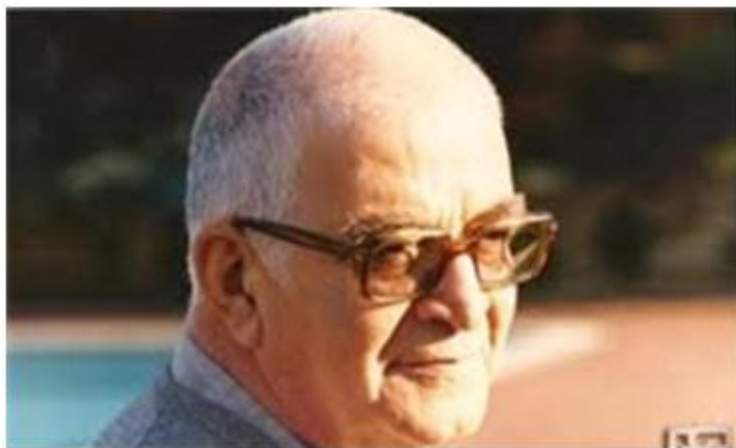
د کور مظهر بنایي کړمالي

۳۴

«قانون امنیت اجتماعی»: ضررها و ضرورت ها

یکی از اختلافات اساسی دکتر بقائی با مصدّق - چنانکه گفتیم - تصویب «قانون امنیت اجتماعی» در اوّل آبان ۱۳۳۱ بود. با توجه مذاکرات مربوط به نفت و ضرورت ثبات و آرامش در جامعه و نفوذ روزافزون حزب توده - خصوصاً در کارخانجات و مدارس و در نتیجه، اعتصابات و میتینگ های زنجیره ای آن حزب، تصویب و اجرای «قانون امنیت اجتماعی» هرچند لازم و ضروری می نمود، اما کلمات نسنجیده، دوپهل و جملات قابل تفسیر در متن قانون باعث مخالفت ها و نگرانی های عموم مطبوعات و رهبران سیاسی گردید [۹۹]. ظاهراً پس از رد طرح استقرار مجدد حکومت نظامی از طرف مجلس، دولت مصدّق همان انگیزه و اهداف استقرار حکومت نظامی را در لافاه دیگری بنام «قانون امنیت اجتماعی» دنبال می کرد. بی خبری حقوقدانان و یاران نزدیک دکتر مصدّق (مانند دکتر علی شایگان) از کم و کیف تدوین این قانون و ابهامات و تناقضات ماهوی آن با قانون اساسی مشروطیت - ناظر به حقوق اساسی مردم - و خصوصاً تأکید این قانون بر گزارش های غیر قابل استیناف کارمندان و رؤسای ادارات و گسترش مسئولیت آنان تا حد «ضابطین دادگستری» به منظور مبارزه با اعتصابات و اجتماعات و «اخلالگران در نظم و آرامش عمومی» و «عاملان ایجاد اضطراب و تشویش»، این قانون خام و نسنجیده را به سان «حربه دو دم» (بقول دکتر علی شایگان) آماج انتقادات شدیدی ساخت. دکتر بقائی که بخاطر مصالح نهضت ملی و مبارزه با دولت انگلیس، در گذشته از برخی اقدامات و اختیارات غیر قانونی دولت حمایت کرده بود، اینک ضمن قبول اشتباه گذشته و با تأکید بر اینکه: مخالفت با دکتر مصدّق «نوعی انتحار سیاسی» و «برخلاف جریان آب شنا کردن» است، بایادآوری شعار اساسی حزب زحمتکشان («ما برای راستی و آزادی قیام کرده ایم»)، به مخالفت با «قانون امنیت اجتماعی» پرداخت و آنرا «یک سنت خطرناک برای آینده» نامید. بقائی با قبول شرایط استثنائی کشور و ضرورت قانون های استثنائی، به ضررهای «قانون امنیت اجتماعی» اشاره کرد و لذا «مُصراً از جناب آقای نخست وزیر - که عُمری را در راه آزادی و ایجاد یک عدالت اجتماعی گذرانده اند» - تقاضای لغو و عدم اجرای «این لایحه که نتیجه القاعات دشمنان دوست نمای ملی ایران می باشد» را نمود [۱۰۰].

سخنگوی دولت (دکتر حسین فاطمی) اگرچه در برابر انتقادات نمایندگان مجلس وعده ترمیم و حتی لغو این قانون را داده بود [۱۰۱]، اما هیچ اقدامی در این باره انجام نشد. به جرأت می توان گفت که اگر «قانون امنیت اجتماعی» بامشورت و شفافیت بیشتری تدوین و تصویب می شد، چه بسا که از آنهمه تنش های نالازم سیاسی-آنهم در شرایط حساس مذاکرات مربوط به نفت-جلوگیری می شد.



دکتر بقائی ضمن هشدار از اجرای این قانون، پرسیده بود:

«آیا در آینده، این قانون -بعنوان یک سابقه خطرناک- آلت دست و ابزاری برای اختناق آزادی مان خواهد شد؟ آیا هم اکنون این قانون برای از بین بردن صمیمی ترین دوستان و سربازان نهضت ملی ما بکار نخواهد رفت؟ آیا این قانون وسیله نخواهد شد که توده ای ها و ایادی نقاب زده استعمار سیاه و سرخ در ایجاد یک خفقان عمومی و بالتیجه ایجاد یک محیط پُرازیاس و عدم اعتماد بکشند؟...» [۱۰۲].

روند حوادث آینده نشان داد که نگرانی های دکتر بقائی در این باره درست بوده زیرا بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ و با ادامه انتقادات بقائی از دولت زاهدی، وی بر اساس همین «قانون امنیت اجتماعی» -بارها- دستگیر و به شهرهای دور افتاده و نواحی گرمسیر تبعید گردید. بقائی در این باره می گوید:

«من از قانون امنیت اجتماعی آقای دکتر مصدق منتفع شدم زیرا بوسیله این قانون بود که موفق شدم قسمت های عمده ای از وطن عزیزمان را -از جزیره هرمز تا منطقه اراک، از منطقه جیرفت تا خاک بلوچستان- دیدن کنم... در طی دو سال اولیه حکومت تیمسار زاهدی -دائماً- به استناد همین قانون، در تبعید بودم» [۱۰۳].



دفتر کار دکتر مظفر بقایی پس از بازداشت وی در فروردین ۱۳۶۶



نمای بیرونی خانه دکتر مظفر بقایی کرمانی

پانویس ها:

[۱]- نگاه کنیده: شهباز، ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۲]- روزنامه اطلاعات، ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۳]- روزنامه اطلاعات، ۳ و ۱۶-۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۴]- دکتر غلامحسین مصدق، تاریخ شفاهی هاروارد، (نوار شماره ۱۱)

Le Palais des Solitudes, p142-۵

[۶]- حجازی، مسعود، رویدادها و داورى ها، نشر نیلوفر، تهران، ۱۳۷۵، ص ۶۹

[۷]- درباره «سازمان گارد ملی» یا «سازمان افسران ناسیونالیست» نگاه کنیده: مصور رحمانی،

غلامرضا (سرهنک ستادهوایی)، کهنه سرباز، نشر رسا، تهران، ۱۳۷۷، صص ۲۰۶-۲۱۳

۸- مصور رحمانی، ص ۲۱۳؛ سر رشته، حسینقلی، خاطرات من (یادداشت های دوره ۱۳۱۰-

۱۳۳۴)، ناشر نویسنده، تهران، ۱۳۶۷، ص ۹۷

[۹]- مصور رحمانی، ص ۲۱۲

[۱۰]- نگاه کنیده: روزنامه اطلاعات، ۱۸-۲۵ فروردین ۱۳۳۲

[۱۱]- روزنامه اطلاعات، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۱۲]- کیانوری، نورالدین، خاطرات، نشر اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۶۴. مقایسه کنید با: «اطلاعات

جدیدی درباره توقیف افسران عضو سازمان نظامی حزب توده»، روزنامه کیهان، ۲۴ شهریور ۱۳۳۳؛

ورقا (رئیس دایره اطلاعات و مراقبت شهربانی مصدق و عضو سازمان نظامی حزب توده)،

فروریزی حکومت مصدق، صص ۱۵-۱۷ و ۱۳۵-۱۳۶ و ۱۵۵-؛ ورقا، در سایه بیم و امید، صص ۱۵-۱۷

[۱۳]- سر رشته، ۱۳۶۷، ص ۴۱. سرهنک سر رشته، خود را مسئول اصلی کشف و پیگیری قتل

سرتیپ افشارطوس می داند که با ادعاهای همکارش - سرهنک نادری - مغایر و متناقض

است. اوروایت سرهنگ نادری - مندرج در کتاب «اسنادی پیرامون توطئه قتل افشارطوس» (محمد ترکمان) - را «تماماً ساختگی و غیر واقعی» می داند (صص ۴۴ و ۹۹). روایت سر رشته درباره چگونگی جستجو و کشف قتل سرتیپ افشارطوس بیشتر به یک «سناریوی سینمایی» شبیه است که طی آن، سرتیپ افشارطوس بصورت فردی ساده لوح و فاقد شناخت و هوشیاری یک عنصر نظامی - امنیتی تصویر می شود که گویا قاتلین، او را «چنان اغفال می کنند که رفتن به محل قتل را حتی به معاونین خود و خانواده اش اطلاع نمی دهد»!! سر رشته، پیشین، صص ۳۹ و ۵۴ - ۶۰

[۱۴] - برای متن اعلامیه فرمانداری نظامی تهران، نگاه کنید به: روزنامه باختر امروز، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ روزنامه اطلاعات، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۱۵] - OF70321/91466, November 7, 1951

[۱۶] - نگاه کنید به: «اسرار استعفای سرلشکر مزینی از زبان خودش»، خواندنیها، شماره ۹۲، ۱۳۳۱، ص ۱۳

[۱۷] - برای نمونه نگاه کنید به گفتگوی وی با خبرنگاران: روزنامه اطلاعات، ۲۲ مهر ماه ۱۳۳۰.

[۱۸] - سرشار، هما، خاطرات شعبان جعفری، نشر ناب، لوس آنجلس، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴

[۱۹] - روزنامه کیهان، ۱۸ خرداد ۱۳۳۲

[۲۰] - نگاه کنید به: سازمان افسران حزب توده به روایت اسناد ساواک، صص ۴۷ - ۴۸

[۲۱] - روزنامه اطلاعات، ۷ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۲۲] - نگاه کنید به: «اسرار استعفای سرلشکر مزینی...»، پیشین، ص ۱۱

[۲۳] - سرلشکر مزینی ضمن تکذیب استخدام شعبان جعفری قبل از رویداد ۱۴ آذر ۱۳۳۰ می گوید: «همینکه من رفتم [۱۰ آذر ۱۳۳۰]، همان روز او [شعبان جعفری] را آوردند و استخدام کردند... بعد می خواستند موضوع شعبان جعفری را به حساب من بگذارند و بگویند که در زمان

من استخدام شده. من فوری یک کاغذ به آنها نوشتم و تمام جریان را به آنها گفتم، دیگر چیزی نگفتند و کاغذ مرا هم منتشر نکردند زیرا می دانستند که برای خودشان خوب نیست». همان، ص ۱۳

[۲۴] - نگاه کنیده: نشریه راهنمای ملت (وابسته به حزب توده)، ۱۷ آبان ماه ۱۳۳۰

[۲۵] نگاه کنیده: نشریه شهباز، ۲۱ دی ماه ۱۳۳۱؛ به سوی آینده، ۲۷ بهمن ماه ۱۳۳۱؛ روزنامه شجاعت (بجای به سوی آینده) ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۰. درباره این رویداد خونین نگاه کنیده: روزنامه اطلاعات، شماره های ۱۵ آذر تا ۱۰ دی ماه ۱۳۳۰؛ باختر امروز، ۱۱ دی ماه ۱۳۳۰؛ روزنامه کیهان، ۱۴ و ۱۶ آذر ماه ۱۳۳۰

[۲۶] - روایت انور خامه ای در: برهان، عبدالله، کارنامه حزب توده، ج ۱، صص ۲۵۸-۲۵۹. سرلشکر مزینی - سرانجام - پس از انقلاب اسلامی شناسائی و بازداشت شد و در مهر ماه ۱۳۶۰ اعدام گردید. روزنامه کیهان، ۷ مهر ماه ۱۳۶۰

[۲۷] - روزنامه اطلاعات، ۱۳، ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت ۳۲

[۲۸] - نگاه کنید به روزنامه شاهد، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۲۹] - نگاه کنیده مشروح مذاکرات مجلس، ۵ شنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۳۰] - اعترافات خسرو روزبه، ص ۲۸، به نقل از زیبایی، کمونیزم در ایران، ص ۴۳۷

[۳۱] - شگفتاکه در آستانه انقلاب اسلامی و روی کار آمدن آیت الله خمینی و در برابر چاره جوئی های شاه، دکتر بقائی به شاه توصیه کرده بود: «فردی مانند قوام السلطنه که قدرت مقاومت و پایداری داشته باشد». دکتر امیراصلان افشار (آخرین رئیس کل تشریفات محمدرضا شاه) در گفتگو با نگارنده، ۲۵ ژانویه ۲۰۱۴

[۳۲] - در جریان دادرسی و محاکمه دکتر مصدق نیز، سرهنگ مبشری معاون سرتیپ آزموده و سرهنگ فضل الهی از جمله بازپرسان دکتر مصدق بود. روزنامه اطلاعات، ۶ مهر ماه ۱۳۳۲؛ خواندنیها، شماره ۳، ۱۰ مهر ماه ۱۳۳۳، ص ۱۴ به نقل از: خسرو پناه، ص ۲۰۰

[۳۳] - نگاه کنید به مبصر، محسن، نقدی بر کتاب ارتشبد سابق حسین فردوست و گزیده هائی از یادمانده های نویسنده، بکوشش افشین مبصر، نشر کتاب ایران، لندن، ۱۹۹۶، صص ۳۱۰-۳۱۹ مقایسه کنید با نظر سروان محمد جعفر محمدی، در: امیر خسروی، صص ۷۱۴-۷۱۵؛ زیبایی، پیشین، ص ۵۵۵

[۳۴] - نگاه کنید به: عموئی، محمد علی، دُر زمانه، صص ۴۷-۴۸، مقایسه کنید با روایت سرگرد فریدون آذرنور، در خسرو پناه، ص ۳۹

[۳۵] - در جلسات دادگاه، حسین عبده، وکیل یکی از متهمین، ضمن تأکید بر «قساوت» بجای «قضاوت» در این پرونده، سرهنگ نادری و سرهنگ سر رشته را در ساختن این پرونده متهم کرد و نصیری، وکیل مدافع برادر حسین خطیبی (متهم ردیف اول) تناقضات پرونده را نشان داد. نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، ۱۷-۱۸ آبان ۳۲. سرهنگ سر رشته (ص ۵۴) تأکید می کند: «اعترافات حسین خطیبی [متهم ردیف اول و دوست بسیار نزدیک دکتر بقائی]، درست ساعت ۲ صبح... و تنها در حضور من انجام شد».

[۳۶] - سروان «محمد پولاد دژ» در بازجویی و اعتراف گیری از متهمان به خشونت و بیرحمی معروف بود. او - همچنین - در قتل برخی از مخالفان حزب توده مشارکت مستقیم داشت. نگاه کنید به: اعترافات سروژ استپانیان و خسرو روزبه، در: زیبایی، پیشین، صص ۵۵۳-۵۵۴، مقایسه کنید با: خاطرات سپهد محسن مبصر، در گفتگو با حبیب لاجوردی، نشر صفحه سفید، تهران، ۱۳۹۰، صص ۳۶-۳۸؛ سپهد محسن مبصر، ارتشبد سابق حسین فردوست و گزیده هائی از یادمانده های نویسنده، بکوشش افشین مبصر، نشر کتاب ایران، لندن، ۱۹۹۶، صص ۳۱۰-۳۱۹

[۳۷] - مهندس کاظم حسینی در یادداشت ۱۶ اردیبهشت خود از قول حسین مکی می نویسد: «باشکنجه، از حسین خطیبی اقرار گرفته اند که بقائی در ربودن افشار طوس وارد بوده است»: موحد، خواب آشفته نفت، ج ۲، ص ۷۴۴. در جلسات دادگاه، حسین عبده، وکیل یکی از متهمین، ضمن تأکید بر «قساوت» بجای «قضاوت» در این پرونده، سرهنگ نادری و سرهنگ سر رشته را در ساختن این پرونده متهم کرد و نصیری، وکیل مدافع نصیر خطیبی، برادر حسین خطیبی، متهم

ردیف اول، تناقضات پرونده را نشان داد. نگاه کنیده: روزنامه اطلاعات، ۱۷-۱۸ آبان ۳۲. برای آگاهی از دفاعیات وکلای مدافع متهمین و اظهارات شهود و ادعای شکنجه متهمان برای گرفتن اقرار، نگاه کنیده: روزنامه اطلاعات، شماره های ۱۱ مهرماه تا ۲۸ آبان ۱۳۳۲؛ درویش، سودابه، «جریان محاکمه سرتیپ افشار طوس»، نشریه قضاوت، شماره های ۲۱-۲۲، تهران، بهمن و اسفند ۱۳۸۲ و فروردین ۱۳۸۳. برای آگاهی از متن بازجویی دستگیرشدگان نگاه کنیده: ترکمان، پیشین، تهران، ۱۳۶۳. برای تحقیقی تازه و متفاوت نگاه کنیده: سیف زاده، حمید، گواه تاریخ، قم، ۱۳۸۹؛ شمشیری، مهدی، اسرار مستند قتل سرتیپ افشار طوس، تگزاس (آمریکا)، ۲۰۱۱.

[۳۸] - روزنامه اطلاعات، ۷ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۳۹] - بقائی، چه کسی منحرف شد؟، ص ۲۸۴

[۴۰] - سازمان افسران حزب توده به روایت اسناد ساواک، پیشین، صص ۲۱۰، ۲۰۷ و ۲۹۹-۳۰۰. سرهنگ (سپهبد) مبصر-رئیس سازمان اطلاعات و تجسس ارتش (رکن دو) تعداد مأموران رکن دو در تهران و شاید در سراسر ایران را ۹ می داند در حالیکه در همان زمان سازمان نظامی حزب توده با ۶۰۰ افسر ورزیده در تمام ارکان و پست های حساس ارتش فعال بود. نگاه کنیده: مبصر، پیشین، صص ۳۰۷-۳۰۸

[۴۱] - کیانوری، خاطرات، ص ۳۳۹

[۴۲] - ترکمان، پیشین، ص ۸

[۴۳] - موحد، پیشین، ص ۷۴۸؛ همچنین نگاه کنیده:

Minute by Rotinie , May 1, 1953, FO 371/104565

به نقل از: عظیمی، حاکمیت ملی و دشمنان آن، ص ۲۰۰.

[۴۴] - روزنامه اطلاعات، ۶ و ۷ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ مقایسه کنیده: ترکمان، ص ۸

[۴۵] - طبری، احسان، کژراجه، ص ۸۵.

[۴۶] - خامه ای، از انشعاب تا کودتا، انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۳، صص ۹۵-۹۶

[۴۷] - نگاه کنیده: اعترافات خسرو روزبه، ابوالحسن عباسی و سروژ استپانیان: زیبایی، پیشین، صص ۴۰۴-۴۰۵ و ۵۴۸-۵۵۴؛ کیانوری، پیشین، ص ۱۵۸

[۴۸] - اعترافات خسرو روزبه...، زیبایی، پیشین، ص ۵۵۵

[۴۹] - به نقل از بابک امیر خسروی، از کادرهای برجسته مرکزی حزب توده.

[۵۰] - نگاه کنیده: ورقا، ناگفته‌هایی پیرامون فروریزی حکومت مصدق و نقش حزب توده ایران، ص ۲۴۹ و درباره قدرت افسران شهربانی در این هنگام نگاه کنیده روایت سرگرد فریدون آذر نور، در: امیر خسروی، پیشین، ص ۷۱۲

[۵۱] - مصاحبه مطبوعاتی دکتر بقائی، روزنامه شاهد، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۵۲] - مصوّر رحمانی، پیشین، ص ۲۱۳؛ سر رشته، پیشین، ص ۹۸

[۵۳] - سر رشته، صص ۲۰-۴۴، ۲۱ و ۹۸. نکته عجیب اینکه سرهنگ نادری با وجود ارتقای درجه سرهنگی توسط مصدق (در ۲ اردیبهشت)، ظاهراً با سرلشکر زاهدی نیز پیوند داشته. اردشیر زاهدی از رابطه نزدیک سرهنگ هوشنگ نادری با خود و پدرش (سرلشکر زاهدی) در روزهای منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ یاد می کند. نگاه کنیده: زاهدی، خاطرات، صص ۱۱۴۶-۱۴۸ و ۱۵۵.

[۵۴] - روزنامه کیهان، ۱۱ مهر ماه ۱۳۳۲

[۵۵] - کیانوری، ص ۱۵۸.

[۵۶] - نگاه کنیده: مرتضی زربخت، افسر خلبان، عضو برجسته سازمان افسران حزب توده، مجله آدینه، شماره ۱۲۱-۱۲۲، آبان ۱۳۷۶، ص ۷۹

[۵۷] - محمدی، محمدجعفر، پس از نیم قرن: رازیپروزی کودتای ۲۸ مرداد، نشر فروغ، آلمان، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷.

[۵۸] - نگاه کنیده: لیست افسران محکوم توده ای: کتاب سیاه، صص ۳۵۶

[۵۹] - امیر خسروی، ص ۷۱۲

[۶۰] - برای نمونه هائی از این گزارش ها نگاه کنیده: گل محمدی، احمد، جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد، ج ۲، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۲، اسناد شماره ۲۶۰ تا ۲۶۵، صص ۴۷۴-۴۸۰؛ دکتر بقائی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۳۲.

[۶۱] - نگاه کنیده: روزنامه اطلاعات، شماره های ۱۶-۱۸ آبان ۱۳۳۲؛ سیف زاده، پیشین، صص ۷۴۶

[۶۲] - نگاه کنیده: لیست افسران محکوم توده ای: کتاب سیاه، ص ۳۵۶

[۶۳] -

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AD%D9%85%D9%88%D8%AF_%D8%A7%D9%81%D8%B4%D8%A7%D8%B1%D8%B7%D9%88%D8%B3

متأسفانه فهرست کامل اعضای مؤسس «سازمان افسران ناسیونالیست» در دست نیست و سرهنگ مصوّر رحمانی نیز با ذکر «اسامی زیر، از جمله افراد تشکیل دهنده سازمان بودند» (ص ۲۱۳) بطور سؤال انگیزی از ذکر اسامی دیگر افراد - از جمله سرتیپ محمود کیانوری - پرهیز کرده است.

[۶۴] - کیانوری، پیشین، ص ۳۴.

[۶۵] - کیانوری (ص ۵۸) تأکید می کند که «بازداشت عبدالصمد کامبخش [در گروه معروف به «۵۳ نفر»] بر خانواده ما بسیار ناراحت کننده بود به ویژه که برادرم محمود، تازه افسر شده بود».

[۶۶] - کیانوری، پیشین، صص ۲۵۷-۲۵۸

[۶۷] - کیانوری، پسیین، ص ۵۸

[۶۸] - سازمان افسران حزب توده به روایت اسناد ساواک، پیشین، ص ۱۷. گفتنی است که سازمان نظامی حزب توده در ناحیه محل قتل سرتیپ افشارطوس (خیابان صفی علیشاه/خانقاه) دارای «خانه تیمی» بوده است. برای نمونه نگاه کنید به: مبصر، پیشین، صص ۳۱۷-۳۱۸

[۶۹] - کیانوری، پسیین، ص ۳۴

[۷۰] - چنانکه گفته ایم، سروان محمد پولاددژ، عامل نفوذی سازمان نظامی حزب توده در فرمانداری نظامی تهران و معاون سرهنگ محسن مبصر - رئیس رکن دو ارتش - و مشاور نزدیک سرتیپ تیمور بختیار بود که به روایت کیانوری: «اطلاعات گرانبهای از سازمان اطلاعات و امنیت ارتش در اختیار رهبری حزب قرار داده بود». طبق اعترافات خسرو روزبه و دیگران، سروان پولاددژ در قتل برخی از مخالفان حزب توسط «کمیته ترور حزب توده» نقش مستقیم داشت. پس از کشف سازمان افسران حزب توده، سروان پولاددژ از معدود افسرانی بود که توسط رهبری حزب توده به خارج از کشور منتقل شد و این امر، شاید بخاطر موقعیت ممتاز و اطلاعات گرانبهای سروان پولاددژ از «کمیته ترور حزب توده» بود. سروان پولاددژ در کشور چکسلواکی (در شهر پراگ) در رشته اقتصاد تحصیل کرد و به کار مشغول شد، اما در جریان انشعاب مائوئیست ها از حزب توده در بهمن ماه سال ۴۲ (گروه قاسمی، فروتن و سغانی)، پولاددژ نیز به «سازمان انقلابی حزب توده» پیوست (کیانوری، صص ۳۳۹ و ۴۳۰). امید است که دوستان و نزدیکان سروان محمد پولاددژ یا اعضای شاخص «سازمان انقلابی حزب توده» و نیز آقای بابک امیر خسروی - که در واقع تاریخ زنده حزب توده می باشد - به منظور روشن شدن بخش مهمی از تاریخ حزب توده، اطلاعات خویش را درباره سرنوشت «سروان محمد پولاددژ» (مبهوت) در اختیار نگارنده قرار دهند.

[۷۱] - شیفته، نصرالله، زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، نشر کومش، ۱۳۷۶، تهران، ص

۱۴۱

[۷۲] - زیرک زاده، ص ۳۲۳.

[۷۳] - سارتر، پیشین، ص ۱۴۲

[۷۴] - اشاره دکتر بقائی به کشف «اسنادخانهء سدان»، نماینده شرکت نفت انگلیس در تهران است. ذکر نام یکی از بستگان نزدیک مصدق موجب بروز اختلاف بین بقائی و مصدق شده بود. برخی از این اسناد در شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز در دادگاه لاهه برای استیفای حقوق ایران مورد استناد و استفاده دکتر مصدق قرار گرفت.

۷۵- بقائی، مظفر، چه کسی منحرف شد؟...، صص ۱۳۰، ۱۴۰، ۲۸۴ و ۲۹۹-۳۰۱

[۷۶] - ایران در گذر روزگاران، نشر شورآفرین، تهران، ۱۳۹۰، صص ۱۶۹-۲۳۴.

[۷۷] - تعبیر «جامعه کلنگی» از دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان است.

[۷۸] بقائی، پیشین، ص ۲۸۴

[۷۹] - مشروح مذاکرات مجلس، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ روزنامه اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۸۰] - نگاه کنیده عکس ها و اسامی مندرج در: روزنامه اطلاعات، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۸۱] - روزنامه اطلاعات، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۸۲] - نگاه کنیده: مشروح مذاکرات مجلس، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ همچنین نگاه کنیده پاسخ علی ژهری به دکتر سنجابی، مشروح مذاکرات مجلس، ۷ خرداد ۱۳۳۲؛ روزنامه اطلاعات، ۳۱ اردیبهشت و ۷ خرداد ۱۳۳۲

[۸۳] - روزنامه اطلاعات، ۷ تیرماه ۱۳۳۲

[۸۴] - روزنامه اطلاعات، ۹ تیرماه ۱۳۳۲

[۸۵] - روزنامه اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۸۶] - روزنامه اطلاعات، ۲ خردادماه ۱۳۳۲

[۸۷] - روزنامه اطلاعات، ۴ و ۱۷ خرداد ۱۳۳۲. وزیر دادگستری مصدّق، عبدالعلی لطفی یادآور می شود: «... آقای دکتر معظمی [رئیس مجلس] نامه به من نوشت که برای روز استیضاح، پرونده [قتل افشارطوس] را بفرستید. من نامه را پیش ایشان [دکتر مصدّق] بردم. تغییر فوق العاده کرد که: «نامه را بگذار کنار. فردا هم وزراء نباید به مجلس بروند». بنده دیدم این دستور صحیح نیست. فردا رستم به مجلس که به آقای دکتر معظمی بگویم: آقای نخست وزیر پرونده [قتل افشارطوس] را نمی دهد، شما صبر کنید تا من قدری اورا نرم کنم و این پرونده را برای استیضاح بگیرم». مصدّق در محکمه نظامی، ج ۱، ص ۴۹

[۸۸] - روزنامه اطلاعات، ۲۵ و ۲۶ خرداد ۱۳۳۲

[۸۹] - روزنامه اطلاعات، ۹ تیر ۱۳۳۲

[۹۰] - روزنامه اطلاعات، ۱۰ خرداد ۱۳۳۲

[۹۱] - روزنامه اطلاعات، ۱۰ تیر ماه ۱۳۳۲

[۹۲] - دکتر بقائی معتقد است که جواب دولت مصدّق به استیضاح زهری «به منزله انتحار بود»... [زیرا] با مدارکی که علی زهری جمع کرده بود، دولت مصدّق «خُرد می شد». بقائی، پیشین، صص ۲۸۶-۲۸۷

[۹۳] - روزنامه اطلاعات، ۶ اردیبهشت ۱۳۳۲

[۹۴] - نگاه کنیده روزنامه شاهد، ۱۴ مرداد ۳۲

<http://iranshahr.org/?p=16252>

[۹۵] - نگاه کنیده روزنامه شاهد، ۱۱ مرداد ۳۲

[۹۶] - نگاه کنیده روزنامه شاهد، شماره های ۳۱ مرداد تا ۷ مهر ماه ۱۳۳۲

[۹۷] - نگاه کنیده روزنامه شاهد، ۲ آبان ماه ۱۳۳۲

[۹۸]- روزنامه شاهد، شماره ۳۰ آبان ۱۳۳۲. کاتوزیان از روی اسناد و مدارک موجود به این نتیجه رسیده که شاه وزاهدی در آغاز «حاضر بودند مصدق را رها کنند به این شرط که به احمدآباد برود و در هر حال سکوت اختیار کند. حتی پس از انجام محاکمه بدوی در آذرماه ۱۳۳۲، شاه تماس هائی در این باره گرفته و خواسته بود که توسط یوسف مُشار به راه حلّی برسد». کاتوزیان، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲

[۹۹]- درباره «قانون امنیت اجتماعی» و بازتاب های آن نگاه کنیده: کوهستانی، پیشین، صص ۴۳۲-

۵۰۷

[۱۰۰]- روزنامه شاهد، ۳ و ۸ آبان ۱۳۳۱؛ مشروح مذاکرات مجلس، ۱۱ آبان ماه ۱۳۳۱

[۱۰۱]- روزنامه باخترا امروز، ۱۱ آبان ۱۳۳۱

[۱۰۲]- روزنامه شاهد، ۲۲ آبان ۱۳۳۱

[۱۰۳]- بقائی، چه کسی منحرف شد؟...، ص ۲۵۳

قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، مصدق و قوام السلطنه

* قیام ۳۰ تیر، اوج اتحاد و همبستگی نیروهای مذهبی و غیرمذهبی (سکولار) در جنبش ملی شدن صنعت نفت بود.

* قوام السلطنه شخصیتی است که نه تنها فرمان مشروطیت به خط زیبای او نوشته شده بلکه در جنبش مشروطیت، رابط مشروطه خواهان و مظفرالدین شاه بود.

* برخلاف قوام السلطنه، مصدق - عموماً - در برزخ سنت و تجدّد، اسلام و ایران، مذهب و مدنیت سرگردان بود. جبهه او - اساساً - جبهه «ملی - مذهبی ها» بود و این - در واقع - «چشم اسفندیار» فلسفه سیاسی دکتر مصدق بشمار می رفت.

* * *

در شرایطی که مصدق، سیاست «همه چیز یا هیچ چیز» را در پیش گرفته بود، شاه - توسط حسین مکّی و حسین علاء - به مصدق پیغام داد که با توجه به حساسیت انگلیسی ها و بن بست مذاکرات نفت، بهتر است که از کار، کناره گیرد و هر کس که او (مصدق) صلاح بداند (مانند حسین مکّی یا الهیار صالح) را به نخست وزیری انتخاب کند تا مذاکرات نفت از حالت بن بست، خارج و جامعه نیز از حالت التهاب و آشفتگی بیرون شود و... [۱]، اما مصدق ضمن رد این پیشنهاد، پاسخ داد:

- «حالا می خواهید برای من، نخست وزیر هم تعیین کنید؟!» [۲]

بدین ترتیب: راه مذاکرات معقول و مناسب بسته شد چرا که بقول سنجابی (وزیر فرهنگ کابینه مصدق):

- «او (مصدق) به احدی گوش نمی داد».

مصدق که از تاریخ ۱۹ آذر ۳۱ در جلسات مجلس شرکت نکرده بود، پس از ۷ ماه غیبت، در تاریخ ۲۲ تیر ماه ۱۳۳۱ برای بحث درباره کسب «اختیارات فوق العاده» در مجلس حضور یافت [۳].

تقاضای «اختیارات فوق العاده»، در حالی صورت می‌گرفت که مصدق خود - قبلاً - قوام‌السلطنه، رزم‌آرا و علی اکبر داور (وزیر دادگستری رضاشاه) را بخاطر کسب چنین اختیارات به قول مصدق «خلاف قانون اساسی»، مورد انتقادات شدید قرار داده بود. مصدق - در آن زمان - دادن این اینگونه اختیارات «حتی به دولت مورد اعتماد جامعه» را، «مغایر قانون و مایه تزلزل حکومت ملی می‌دانست» [۴].

پس از بحث‌ها و مخالفت‌های بسیار [۵]، سرانجام، دادن «اختیارات فوق العاده» به مدت شش ماه به تصویب مجلس رسید، اما، در این میان، مصدق در دیدار با شاه، ناگهان، خواستار فرماندهی کل قوا (وزارت جنگ) شد، تقاضایی که هم موجب شگفتی شاه و هم باعث تعجب بسیاری از یاران نزدیک مصدق گردید. آیا طرح این بهانه یا پیشنهاد ناگهانی، نوعی فرافکنی یا فرار مصدق از مسئولیت‌های سنگین مربوط به حل مسئله نفت بود؟ و آیا او با این بهانه و سپس استعفاء، بقول کاتوزیان: «می‌خواست نفس راحتی بکشد»؟ [۶].

در هر حال، با رد تقاضای مصدق توسط شاه، مصدق، بدون مشورت با هیچیک از یاران نزدیکش در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ استعفا می‌دهد و قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری می‌رسد، اما، قوام کهنه کار با شعار «کشتیان را سیاستی دگر آمد» ضمن تعهد به پایان دادن به مسئله نفت و استقرار نظم و امنیت و «مبارزه با سالوس و ریادامور مذهبی»، مخالفان سیاسی خود را شدیداً تهدید کرد و آنانی را که به بهانه «مبارزه با فراطیون سرخ، ارتجاع سیاه» را تقویت کرده اند، محکوم نمود. این اعلامیه ناپخته و تهدیدآمیز، باعث قیام مردم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و در نتیجه، موجب سقوط کابینه چهار روزه قوام و بازگشت مصدق به حکومت گردید [۷].

قیام ۳۰ تیر، اوج اتحاد و همبستگی نیروهای مذهبی و غیرمذهبی (سکولار) در جنبش ملی شدن صنعت نفت بود و نشان داد که با توجه به استعفاء و تزلزل و تردید مصدق، حضور قاطعانه آیت‌الله کاشانی در پیروزی قیام، تعیین کننده و حتی سرنوشت‌ساز بود. کاشانی در ۲۹ تیرماه در نامه تهدیدآمیزی به حسین علا (وزیر دربار شاه) اعلام کرده بود:

— «اگر [اعلیحضرت] در بازگشت دولت دکتر مصدّق تا فردا اقدام نفرمایند، دهانهء تیز انقلاب را - با جلوداری شخص خودم - متوجّهء دربار خواهم کرد» [۸].

قیام ۳۰ تیر و بازگشت مصدّق به حکومت، در عین حال، تیری بود بر پیکر جنبش ملی ایران، چرا که با ۳۰ تیر و سپس، خصوصاً با رویداد نهم اسفند ۱۳۳۱، تضادهای پنهان یک جنبش پوپولیستی، آشکار شد و تضعیف و تشتت جنبش ملی آغاز گردید.

مصدّق که در دورهء نخست حکومت خود، ملی کردن صنعت نفت را هدف اولیه و اساسی خود قرار داده بود، اینک، با برنامه ای نه ماده ای، در اندیشهء تغییرات اساسی در ساختار ارتش، دادگستری، قوهء قانونگذاری، اقتصاد، مطبوعات و آموزش و پرورش بود، بی آنکه مسئلهء اساسی نفت و یابحران های عمیق اقتصادی و مالی را به سامان رسانده باشد.

در چنان شرایطی، دکتر مصدّق برای اجرای برنامه ها و تحقق آرمان هایش، به اقتدارگرایی و روش های غیردموکراتیک متوسل می شد. او که تا دیروز آنهمه از اصول مشروطیت و حرمت و احترام مجلس و ضرورت اصلاحات سخن می گفت و «انتخاباتی که ۵۰ سال در راه تحصیل آزادی اش مبارزه و مجاهده کرده بود» [۹]، اینک در مقابله با مشکلات و موانع موجود، به «اقتدارگرایی» می گرائید.

بدین ترتیب: مصدّق می کوشید تا هم قدرت اجرائیه (نخست وزیری) و هم قدرت مقننه و هم ریاست قوای نظامی (وزارت جنگ) را در تسلط خود داشته باشد چرا که در این زمان، وی معتقد شده بود:

— «هیچ گونه اصلاحی ممکن نیست، مگر این که متصدی (مصدّق) مطلقاً در کار خود، آزاد باشد.» [۱۰]

مصدق وقوام السلطنه

قوام السلطنه شخصیتی است که نه تنها فرمان مشروطیت به خط زیبای او نوشته شده بلکه در جنبش مشروطیت، رابط مشروطه خواهان و مظفرالدین شاه بود. در حالیکه مصدق ۲۵-۲۶ ساله، برخلاف هم سن و سالانش (مانند میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، دهخدا، سید حسن تقی زاده، عارف قزوینی، محمد تقی بهار و دیگران) نقشی در انقلاب مشروطیت نداشت هرچند که بعدها یکی از نمایندگان برجسته اندیشه مشروطه خواهی گردید. او در هنگامه انقلاب مشروطیت مدت کوتاهی، عضو «شورای کبرای دولتی» محمد علی شاه قاجار بود و پس از به توپ بستن مجلس و کشتار آزادیخواهان، در خانه میرزا یحیی خان سرخوش (شاعر آزاده و منشی سفارت انگلیس) مخفی شد [۱۱]، و سپس، با کسب اجازه از محمد علی شاه، به قصد ادامه تحصیل و شاید از بیم تهدید و آزار آزادیخواهان، عازم اروپا شد، تهدید و آزاری که گاه موجب اختفاء وی شده و سایه آن، حتی در اروپا نیز گریبان گیر مصدق بود [۱۲].



قوام السلطنه و فرمان مشروطیت

قوام السلطنه به تشکیل و گسترش حزب و نهادهای سیاسی مدرن معتقد بود. به نظر او: «نظام مشروطه بدون حزب منضبط، مثل بنای بدون سقف است.» [۱۳] حزب او (حزب دموکرات ایران) ضمن احترام به روحانیت و سنت های اسلامی - در مجموع - به جدائی دین از دولت (سیاست) باور داشت، در حالیکه مصدق، با بی اعتقادی به تحزب و تشکیلات حزبی، ضمن همگامی با روحانیت، می خواست پیشوای همه اقشار و طبقات باشد، از این رو، آیت الله کاشانی و طرفداران وی، هسته اساسی جنبش مصدق را تشکیل می دادند. او به محض اینکه به

قدرت رسید، جبهه ملی را رها کرد و کوششی برای ارتقای آن به یک حزب منسجم سیاسی نکرد [۱۴].

برخلاف قوام السلطنه، مصدق - عموماً - در برزخ سنت و تجدد، اسلام و ایران، مذهب و مدنیت سرگردان بود. جبهه او - اساساً - جبهه «ملی - مذهبی‌ها» بود و این - در واقع - «چشم اسفندیار» فلسفه سیاسی دکتر مصدق بشمار می‌رفت.



مصدق و آیت الله کاشانی

وجه مشخصه دیگر این دو شخصیت، ارجحیتِ وجاهت ملی در نزد مصدق و اهمیت یا اولویت منافع ملی در نزد قوام السلطنه بود، هم از این رو، قوام السلطنه - بی‌سودای ننگ و نام - مرد میدان‌های پرخطر و در تیررسِ حادثه بود [۱۵].

اما وجه مشترک این دو شخصیت، بی‌توجهی آن دو در دو مرحله حساس زندگی سیاسی‌شان بود: قوام السلطنه، با روی کار آمدن در ۲۶ تیرماه ۳۱، بی‌آنکه ضعف و ظرفیت نیروهایش را بسنجد، ضمن صدور اعلامیه معروف «کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد»، مردم و مخالفان سیاسی خویش را به دستگیری و حبس و زندان تهدید کرد که این امر، موجب قیام ۳۰ تیر و سقوط حکومت ۴ روزه قوام گردید. مصدق نیز که بدنبال قیام ۳۰ تیر به حکومت رسید، سرمست از پشتیبانی و حمایت عظیم مردم، چنان بر توسن یگانه‌تازی و تهدید و ارباب نمایندگان مجلس تاخت که یک سال بعد، ضمن به بن‌بست کشیده شدن مذاکرات نفت و پراکنده شدن یاران

نزدیکش، سرانجام در ۲۸ مرداد ۳۲ همه چیز را باخت. از این گذشته، هم قوام السلطنه و هم مصدق در دوره‌ای از زمامداری خویش کوشیدند تا برای پیشبرد برنامه‌های خود ضمن گرفتن «اختیارات فوق‌العاده» از مجلس یا انحلال این نهاد اساسی، عملاً فراتر از قوه مقننه عمل کنند و در اقدامات خویش «مبسوط‌الید» باشند.

قوام السلطنه در غائله آذربایجان و ظهور «فرقه دموکرات» (۱۳۲۴) با هوشمندی و درایت بی‌نظیر، سیاستمداری مانند استالین را فریفت و بعنوان نخست وزیری که اکثریت پارلمانی را در مجلس داشت پس از مذاکره با استالین در مسکو برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و سپس امضاء توافقنامه با سادچیکف [۱۶] (سفیر وقت شوروی در تهران)، به احمد شریعت‌زاده، رئیس فراکسیون پارلمانی حزبش (حزب دموکرات ایران) گفت: از نمایندگان مجلس بخواهید تا با توافقنامه بین او و سادچیکف، مخالفت کنند و باعث ابطال و بی‌اعتباری این توافقنامه شوند [۱۷]. قوام السلطنه در یکی از خطرناک‌ترین لحظات تاریخ ایران مقام نخست‌وزیری را پذیرفته بود، او با خطر کردن و هوشیاری ستایش‌انگیز در مذاکره با روس‌ها، چنان مقام و منزلتی یافت که می‌توان او را یکی از معماران برجسته نجات آذربایجان بشمار آورد [۱۸].

پانویس ها:

[۱]- نگاه کنید به: مکی، کتاب سیاه، ج ۵، ص ۲۲۲

[۲]- گفتگوی نگارنده با سید جلال الدین تهرانی، پاریس، ۲۲ خرداد ۱۳۶۶

[۳]- روزنامه اطلاعات، ۲۲ تیر ماه ۱۳۳۱

[۴]- روزنامه اطلاعات، ۱۸ دی ماه ۱۳۳۱، ص ۱؛ کی استوان، ج ۲، ص ۲۶۰؛ موحد، ج ۲، ص ۵۷۱. همچنین نگاه کنید به مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۲، دوره ششم، مرداد ۱۳۰۶؛ دوره چهاردهم، ۲۰ فروردین ۱۳۲۳.

[۵]- برای آگاهی از این بحث‌ها و مخالفت‌ها، نگاه کنید به: کوهستانی نژاد، اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، نشرنی، تهران، ۱۳۸۳

[۶] - کاتوزیان، ص ۱۵۲

[۷]- برای متن اعلامیه قوام السلطنه، نگاه کنید به: اطلاعات، ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱.

[۸] - دهنوی، ج ۲، ص ۲۱۸، برای دیگر پیام‌ها و سخنرانی‌ها نگاه کنید به صفحات ۲۰۶، ۲۱۶-۲۱۷ همان کتاب؛ مکی، سال‌های نهضت ملی، صص ۲۷۷-۲۷۹ و ۲۸۱. برای نگاه تازه‌ای درباره کاشانی، نگاه کنید به: یادباد، محمدحسن سالمی، نشرشورآفرین، تهران، ۱۳۹۳

[۹] - روزنامه اطلاعات، ۲۶ آذر ۱۳۳۰

[۱۰]- نامه مصدق به آیت الله کاشانی بتاريخ ۶ مرداد ۱۳۳۱، مکی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مکی، وقایع سیام تیر، ص ۳۴۲

[۱۱]- مصدق، خاطرات، ص ۶۳؛ بزرگمهر، جلیل، تقریرات مصدق در زندان، به کوشش ایرج افشار، صص ۱۱-۱۲

[۱۲]- مصدق، صص ۶۵-۶۶، همچنین نگاه کنید به:

Diba, Farhad: Dr Mohammad Mossadegh, A Political Biography,
London, 1998, p. 12

[۱۳] - خواندنیها، ۶ مهر - ۱۱ آبان ۱۳۳۴

[۱۴]- نگاه کنید به: ملکی، احمد، تاریخچه جبهه ملی، تهران، ۱۳۳۲، صص ۲۱-۲۳؛ ملکی، خلیل، نامه‌ها، ص ۱۴۷ عظیمی، ص ۱۰۲.

[۱۵] - برای تحقیقی تازه درباره قوام السلطنه، نگاه کنید به: شوکت، حمید، تیررس حادثه (زندگی سیاسی قوام السلطنه)، نشر اختران، تهران ۱۳۸۵.

Sadtchicov - [۱۶]

[۱۸]- روایت سناتور محمد حسین موسوی در گفتگو با نگارنده، نیس، ۱۰ اوت ۲۰۰۵

[۱۷]- علاوه بر نقش برجسته محمد رضا شاه در نجات آذربایجان، اخیراً به نقش مهم حسین علاء نیز در پایان گرفتن غائله آذربایجان تأکید شده است. نگاه کنیده مقاله منصوره اتحادیه (نظام مافی): اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۵۲، پاییز ۱۳۹۰. برای نمونه ای از مواضع کمونیست های ایرانی درباره غائله آذربایجان نگاه کنیده: محمد امینی (م. الف. جاوید) دموکراسی ناقص، صص ۳۵-۳۸

دکتر محمد مصدق و محمد علی فروغی: دو روش و منشِ سیاست ورزی در ایران معاصر

هر نسل یا دوره‌ای با فرزندگان و فرهیختگانش اعتبار می‌یابد و بر این اساس محمد علی فروغی (ذکاء المُلک) را می‌توان بزرگ‌ترین و اندیشمندترین شخصیت سیاسی-فرهنگی ایران بعد از جنبش مشروطیت بشمار آورد [۱] هرچند که بخاطر ملاحظات سیاسی-ایدئولوژیک، شخصیت و عقاید وی هنوز نیز در هاله‌ای از خاموشی و فراموشی پنهان است. مهم‌ترین این «ملاحظات سیاسی-ایدئولوژیک» عبارتند از: عضویت فروغی در «فراماسونری» و سپس، نقش برجسته وی در اصلاحات اجتماعی دوران رضاشاه و نیز حضور او بعنوان نخستین نخست وزیر پادشاهی محمد رضاشاه پهلوی [۲].



محمد علی فروغی

متأسفانه در فرهنگ سیاسی مابکارگیری برخی مفاهیم سیاسی در فضای زمانی و مکانی نامناسب، موجب آشفتگی‌های فراوان در ارزیابی‌های تاریخی شده است، از آن جمله است مفهوم «فراماسون» و «فراماسونری» که در آغاز یک گرایش اجتماعی برای مهندسی اجتماعی یا معماری سیاسی-فرهنگی جامعه بوده و به همین جهت از آغاز جنبش مشروطیت تا زمان رضاشاه، این مفهوم کاربردی مثبت و مترقیانه داشته و بسیاری از روشنفکران ترقیخواه و رهبران سیاسی آن دوران، وابسته به فراماسونری بوده اند، از میرزا ملکم خان، میرزا عباسقلی خان آدمیت، سید جمال

الدین اسدآبادی، مستشارالدوله، شیخ هادی نجم آبادی، سید محمد طباطبائی، ادیب الممالک فراهانی [۳]... تا میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا)، سید حسن تقی زاده، محمد علی سیاح، سید نصرالله تقوی، کمال الملک نقاش، ارباب کیخسرو شاهرخ، میرزا حسن خان مستوفی الممالک، علی اکبر دهخدا، محمد علی فروغی و دکتر محمد مصدق.



دکتر محمد مصدق

بنظر می رسد که مصدق در «مجمع آدمیت» به جناح ملکم خان وابسته بود و از این رو چنان به او اعتقاد داشت که ضمن مقایسه ملکم خان با میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار می گفت:

«اگر ناصرالدین شاه یک نفر آدم عاقلی بود می بایستی تمام اختیارات خودش را به ملکم واگذار کند». [۴]



میرزا ملکم خان

فراماسون‌هانقش بزرگی در انقلاب کبیرفرانسه (سال ۱۷۸۹) و انقلاب آمریکا (در اواخر قرن ۱۸) داشتند و برخی از جریان‌های انقلابی (مانند ژاکوبین‌ها) و نیز سیاستمداران و نویسندگان برجسته (مانند جورج واشنگتن، جفرسون، ولتر، منتسکیو و گوته) عضو آن بودند. این جریان در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران در انقلاب مشروطه و کشورهای آمریکای لاتین-به رهبری سیمون بولیوار- نیز نقش فراوان داشت. کوشش فراماسون‌ها برای نوسازی اجتماعی و تجددملی و مخالفت آنها با حاکمیت مذهب و روحانیت و تمایل آنها به کوتاه کردن دست روحانیون از عرصه سیاست - فرهنگ جامعه باعث شد تا فراماسونری در بسیاری از کشورها-از جمله در ایران- مورد نفرت و کینه اصحاب دین و روحانیت قرار گیرد [۵].

فریدون آدمیت در باره یکی از شعبات فراماسونری بنام «مجمع آدمیت» در زمان مشروطیت که دکتر مصدق نیز مدتی عضو آن بود، می‌نویسد:

«مجمع آدمیت» سه هدف اصلی داشت،

۱- به کار بردن مهندسی اجتماعی برای دستیابی به توسعه ملی،

۲- کسب آزادی فردی به منظور شکوفایی عقل و اندیشه بشری،

۳- دستیابی به برابری در حقوق برای همگان بدون در نظر گرفتن اصل و نسب و مذهب به منظور حفظ شأن و منزلت همه شهروندان. [۶]

محمدعلی فروغی نماینده ممتاز این معماری فرهنگی و مهندسی اجتماعی در تاریخ اندیشه و سیاست ایران معاصر بود.

فروغی از آغاز جوانی، حل مشکلات جامعه ایران را بطور تاریخی یاد از مدّت می‌دید و بهمین جهت به نوعی «مهندسی اجتماعی تدریجی» معتقد بود [۷]. با اعتقاد به فرهنگسازي و «مهندسی اجتماعی تدریجی» بود که او آموزش و پرورش را پایه اساسی تحولات جامعه می‌دانست، بعبارت دیگر، فروغی ابتداء فرهنگسازي و به مبارزه فرهنگی معتقد بود، او سال‌ها قبل از انقلاب مشروطیت در کنار پدر دانشورش (محمدحسین فروغی) با انتشار روزنامه «تربیت» کوشید سپهر

فکری و فرهنگی جامعه ایران را دگرگون کند. در واقع، روزنامه «تربیت» آئینه تمام نمائی است که دغدغه های فکری فروغی جوان را قبل از انقلاب مشروطیت نشان می دهد. میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل در این باره می گفت:

- «تربیت، اول روزنامه آزادی است که در داخله ایران خصوصاً در پایتخت به چاپ رسیده است. خدماتی که این روزنامه به وطن ما کرده است، یکی این است که مردم ایران از هرچه روزنامه بود آزرده خاطر بودند. تربیت به واسطه شیرینی بیان و مزایای چند که دارا بود، مردم را روزنامه خوان کرد. دیگر اینکه اهل هوش می دانند که تمام مطالب گفتنی را ذکاءالملک در تربیت گفته و هنر بزرگ او همین است که چیزهایی را که در زمان استبداد کسی یارای گفتن نداشت به قدرت قلم و پرده و حجاب انشاء و ادب چنان می گفت که اسباب ایراد نمی شد و مع ذلک زحمت و مرارت و صدماتی که در زیاده از ده سال روزنامه نویسی کشید و آزار و اذیت هایی که از دوست و دشمن دید... به تصوّر کسانی که خارج از کار بودند در نمی آید.» [۸]

فروغی جوان چند سال پیش از پیروزی جنبش مشروطیت ضمن تدریس در مدرسه علوم سیاسی، به ترجمه کتاب های مهمی مانند «اصول علم ثروت ملل یعنی اکونومی پلتیک»، «تاریخ ملل مشرق زمین» و «حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول» پرداخت. رساله اخیر، نخستین کتاب اساسی و مهم درباره مشروطیت و مبانی آن بود. [۹]

در بررسی فلسفه سیاسی دکتر محمد مصدّق و محمد علی فروغی، ابتداء باید دانست که مصدّق نه نظریه پرداز سیاسی بود و نه دستی در تاریخ و فرهنگ و ادب ایران داشت و از این رو، مجموعه نوشته های وی بسیار اندکند [۱۰]. در حالیکه فروغی با آشنائی به زبان های انگلیسی، فرانسه، روسی و عربی، درک عمیق و گسترده ای از تاریخ و فرهنگ و فلسفه ایران و غرب داشت [۱۱] و از این نظر شاید بتوان فروغی را با جواهر لعل نهرو مقایسه کرد. [۱۲]

فروغی در روش و منش سیاسی دارای اعتدال سیاسی بود و برخلاف مصدّق از شور و احساسات در عرصه سیاست پرهیزی کرد. این عقلانیت و اعتدال در سیاست، وجه دیگری نیز داشت و آن، پرهیز فروغی از «توده گرایی» (پوپولیسم) بود. با توجه به تکفیرهای علمای مذهبی و تهدیدهای

مخالفان تجدّد و توسعه ملی در آن روزگار؛ فروغی از «توده های بی شکل» و «عوام الناس» و اهمه داشت و از این رو معتقد بود که توده های ناآگاه به علت بی سوادى، خرافات و نداشتن آموزش و پرورش صحیح، توان تمییز درست از نادرست را ندارند، لذا او معتقد بود:

«در مملکت ما حرف های مُهمَل، زود مؤثر می شود و نتیجه می دهد، اما حرف های حسابی به خرج هیچ کس نمی رود» [۱۳]

ویا:

«به عقیده من، خود مردم هم نمی دانند چه می خواهند؛ زیرا آنچه می خواهند واقعاً خیر مملکت نیست.» [۱۴]

در حالیکه مصدّق با تأکید اغراق آمیز بر شور و احساسات توده ها، حضور هیجانی «قاطبهء ملّت» را ملاک «درستی قوهء تشخیص و تمیز مردم» می دانست و لذا معتقد بود که «می بایست از افکار عمومی تبعیّت کند» [۱۵] از این رو، در زمان حکومت او «خیابان» به جای «پارلمان» حرف اوّل را می زد. به این جهت، خلیل ملکی، مصدّق را «نه عوام فریب بلکه فریفتهء عوام» می نامید. [۱۶].

فروغی ضمن انتقاد از تحقیرها و سیاست های استعماری دولت انگلیس، اعتقاد عمیق خود به توانائی، استعداد و بضاعت تاریخی ایرانیان برای ادارهء امور خویش را اعلام می کند و باطنزی گزنده، از انگلیسی ها می پرسد:

«ایرانی ها که ظرف سه هزار سال تاریخ ملی خود، مملکت خود را در کمال خوبی اداره کرده و غالباً جزو دول مُعظّمه بلکه اعظم دول بوده، و هر وقت بر حسب پیشامد روزگار لطمه به آنها وارد آمده در اندک مدتی جبران آن را نموده اند، [حال] نمی توانند مملکت خود را اداره کنند؟» [۱۷]

باچنین باوری، فروغی با انتقاد از «بهانه گیری» های ملل شرق و خصوصاً ایرانیان برای رهایی از عقب ماندگی و اسارت تاریخی و فائق آمدن بر سرنوشت سیاسی خود [۱۸]، داشتن «دولت-ملّت مدرن» را از اصلی ترین عوامل برای استقرار آزادی و استقلال و ترقّی می دانست. او معتقد بود:

- «باید کاری کرد که ملت ایران، ملت شود و لیاقت پیدا کند، و الاً زیر دست شدن اش حتمی است. زیر دست ترک نشود، زیر دست عرب - که عن قریب تربیت شده انگلیس خواهد بود - می شود و اوضاعی که امروز در ملت ایران می بینیم، جای بسی نگرانی است.» [۱۹].

فروغی درنامه یا «رنجنامه» ای دراعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ نیز به همین موضوع تأکید می کند:

- «... ایران نه دولت دارد و نه ملت. جماعتی که قدرت دارند و کاری از دست شان ساخته است، مصلحت خودشان را در این ترتیبِ حالیه می پندارند، باقی هم که خوابند... اگر ایران ملّتی داشت و افکاری بود، اوضاع خارجی از امروز بهتر، متصور نمی شد... ملت ایران باید صدا داشته باشد. ایران باید ملت داشته باشد... ایران باید وجود داشته باشد تا بر وجودش اثر مترتب شود. وجود داشتن، افکار عامّه است. وجود افکار عامّه، بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند، از روی بی غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند. اما افسوس. بس گفتم زبان من فرسود...» [۲۰]

درباره دولت انگلیس و شیوه مبارزه با آن، محمدعلی فروغی همانند جواهر لعل نهرو معتقد بود:

- «می گویند اگر خلاف میل انگلیس رفتار کنیم فرضاً اعمال قوه ی قهریه نکند، اعمال نفوذ و دسیسه می کند. ملت را منقلب ساخته، اسباب تجزیه آن را فراهم می کند... کسی نمی گوید خلاف میل انگلیس رفتار بکنید، فقط مطلب در حد تسلیم نسبت به انگلیس، که لازم نیست ما خودمان برویم به او التماس بکنیم که بیا قلاده به گردن ما بگذار... اگر با انگلیس مساعدت کنیم، با ما مساعدت می کند. خیلی خوب هم مساعدت می کند. مقصود از مساعدت ما با او چیست؟ آیا تسلیم محض است؟ والله خود انگلیس هم به این اندازه که حالا [بر اثر بی لیاقتی دولتمردان ایران] پیشرفت دارد، امیدوار و مترتب نبود...» [۲۱]

در حالیکه مصدق، ضمن مبارزه شورانگیز و شتابزده با دولت انگلیس، نسبت به جواهر لعل نهرو - که با اعتدال و عقلانیت سیاسی باعث استقلال هند از انگلستان شده بود - بدبین بود و اعتقاد داشت:

- «نهرو، دوست انگلستان است و نمی‌توان به او اعتماد کرد» [۲۲].

اعتقاد به فرهنگسازی و «مهندسی اجتماعی تدریجی» و توجه به سوادآموزی عمومی، ایجاد دولت - ملت مدرن، توسعه ملی، تجدید اجتماعی و تأسیس نهادهای مدنی مدرن (مانند تأسیس دانشگاه، دادگستری، احداث راه آهن سرتاسری، جدائی دین از دولت و حضور زنان در عرصه های اجتماعی) در نظر فروغی زمینه ها و پایه های اصلی آزادی و استقلال و ترقی بشمار می رفت و با این دیدگاه، بسان بسیاری از روشنفکران برجسته آن دوران، فروغی نیز از ظهور رضاشاه و اصلاحات اجتماعی وی پشتیبانی کرد. در همین زمان فروغی با ترجمه و تألیف کتاب سه جلدی «سیر حکمت در اروپا» جامعه ایران را با فلسفه غرب آشنا ساخت و بپیوستن به «حزب تجدید» [۲۳] کوشید تا با ملی گرایی، توجه به تاریخ و فرهنگ ایران باستان و کوشش در نوسازی جامعه، آرمان های روشنفکران عصر مشروطیت (مانند میرزا آقاخان کرمانی) را تحقق بخشد. [۲۴]

مصدق - اما - با عمده کردن مبارزه سیاسی، استقرار آزادی و دموکراسی رادر صدر مبارزات سیاسی خود قرارداد به بود و خطاب به جبهه ملی می گفت:

- «نجات کشور ما منحصراً در ایمان به دموکراسی حقیقی و ایجاد حکومت واقعی مردم بر مردم است... ایجاد دموکراسی هم یک راه بیش ندارد و آن، انتخابات آزاد است» [۲۵]

مصدق با اولویت دادن به آزادی و دموکراسی، ضمن مخالفت با تغییر سلطنت قاجارها و انگلیسی نامیدن حکومت رضاشاه، با اصلاحات اجتماعی وی مخالف بود:

- «اگر بر فرض، [ما هم] با هواداران این رژیم [رضاشاه] موافقت کنیم و بگوئیم که دیکتاتور به مملکت خدمت کرد، در مقابل آزادی که از ما سلب کرد چه برای ما کرد؟» [۲۶]

مصدق در این باره محدودیت های تاریخی وضع ساختارهای اجتماعی آن دوران را نادیده می گرفت و فراموش می کرد که در غیاب طبقات نوین اجتماعی و فقدان نهادهای مدرن مدنی، سخن گفتن از آزادی و دموکراسی، فریاد کردن در میانان برهوت بود و شاید به همین جهت بود که مصدق با وجود آگاهی به اهمیت و ضرورت احزاب سیاسی در کشور [۲۷]، هیچگاه بدنبال ایجاد حزب بر نیامد و حتی پس از رسیدن به حکومت، جبهه ملی را رها کرد و کوششی برای ارتقای آن به یک حزب منسجم سیاسی نکرد [۲۸]. از این گذشته، او از یادمی برد که قبل از رضاشاه، در ایران، آزادی و استقلال وجود نداشت تا رضاشاه آنرا «تعطیل» کند و از بین ببرد. از این گذشته، در آن زمان حتی یک رژیم آزاد و دموکراتیک در سراسر کشورهای آسیائی وجود نداشت تا سرمشق رضاشاه باشد، به همین جهت، رضاشاه، بجای آزادی، به استقلال، توسعه اجتماعی و تجدید ملی در ایران توجه کرد. در چنان شرایطی بود که عموم رهبران سیاسی و روشنفکران ترقیخواه ایران (مانند عارف قزوینی، ملک الشعراء بهار، محمدعلی فروغی، ابراهیم پورداود، احمد کسروی، علی اکبرداور، فخرالدین شادمان، نفیسی و دیگران) ظهور «مردی مقتدر»، «مشتی آهنین» و «یک دیکتاتور مصلح» را آرزو می کردند و بقبول بهار: «همه این را می خواستند» [۲۹].



ملک الشعراء بهار

تجربه های ناکام حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق نشان داد که با شور و شعارهای دلنشین نمی توان بر مشکلات و مسائل جامعه ایران فائق آمد و لذا پس از چندی، مصدق نیز، خود، به اقتدارگرایی

گرائید و با کسب «اختیارات فوق العاده»، تصویب «قانون امنیت اجتماعی»، استقرار حکومت نظامی و سرانجام، انحلال مجلس کوشید تا آرمان ها و اصلاحات اجتماعی خود را به پیش برد زیرا به این نتیجه رسیده بود:

- «هیچ گونه اصلاحی ممکن نیست، مگر این که متصدی (مصدق) مطلقاً در کار خود، آزاد باشد.» [۳۰]

یکی از تفاوت های اساسی فلسفه سیاسی فروغی و مصدق در طرز تلقی آن دو از اسلام و جایگاه آن در عرصه سیاست و اجتماع ایران بود. فروغی ضمن احترام به عقاید مذهبی مردم، معتقد به جدائی دین از سیاست و دولت بود و از این نظر متأثر از متفکران عصر مشروطیت و دوران روشنگری فرانسه، خصوصاً منتسکیو بود. مصدق - اما - هر چند که شخصیتی عرفی (سکولار) بود ولی باورهای عقیدتی و فلسفه سیاسی او با باورها و فلسفه سیاسی عصر روشنگری اروپا، تفاوت آشکار داشت [۳۱]. او با نوعی مصلحت اندیشی سیاسی، آزادی و اصلاحات اجتماعی را با مبانی اسلام سازگار می دانست و به همین جهت، روحانیون برجسته (مانند آیت الله کاشانی) و دیگر نیروهای اسلامی از نخستین یاران و همگامان او بودند [۳۲].



دکتر مصدق و آیت الله کاشانی

مصدق در سخنرانی‌ها و پیام‌هایش - غالباً - ایران و اسلام را با هم و در کنار هم بکار می‌برد و معتقد بود:

- «باید مملکت را همیشه اصلِ اسلامیّت حفظ کند، خصوصاً حالا که تجدیدمآبی، اصل است، ما نباید با این اصولی که در جامعه است، به عنوان تجدیدهای دروغی، مملکت را خراب کنیم... امروز در مملکت ما اصلِ اسلامیت، اقوا است، اصلِ اسلامیّت و اصل وطن‌پرستی با هم متباین نیست.» [۳۳]

باتوجه به عضویت اولیه مصدق در «مجمع آدمیت»، این التقاط فکری شاید متأثر از اندیشه‌های ملکم خان بوده که در آستانه جنبش مشروطیت برای جلب و جذب نیروهای مذهبی، بر تطابق آزادی و آرای مدرن با اسلام تأکید می‌کرد [۳۴].

مصدق به عنوان رهبر یک جنبش ملی، به تاریخ باستانی ایران و سوابق درخشان و مفاخر تاریخی ملت ایران عنایت و التفات کمی داشت [۳۵]، درحالی‌که فروغی درسراسر زندگی سیاسی - فرهنگی خود ضمن اشاره به جایگاه بلندتمدن و فرهنگ ایران، به خصلت صلحجو و مداراگر ایرانیان تأکید می‌کرد [۳۶]، در این باره نیز عقاید فروغی باباورهای جواهرلعل نهر و بسیار نزدیک است [۳۷]. محمدعلی فروغی با تأکید بر زبان، تاریخ و فرهنگ و ملیت ایرانی، می‌کوشید تا «هویت ایرانی» را جایگزین «هویت اسلامی» سازد، کوشش‌های او در برگزاری جشن هزاره فردوسی، تاسیس فرهنگستان ایران برای جایگزین کردن لغات بیگانه با واژگان فارسی، تشکیل انجمن آثار ملی جهت حفظ آثار ملی و باستانی ایران، ساختمان آرامگاه فردوسی و ... تألیف کتاب‌های تاریخ ساسانیان، تاریخ ایران قدیم، تاریخ مختصر ایران نمونه‌هایی از ایران‌گرایی عمیق محمدعلی فروغی بود.

رضاشاه در مخالفت با «فرنگی مآبی» و گرایش افراطی به غرب و «غرب زدگی» می‌گفت:

- «نمی‌خواهم ایرانیان را به نسخه بد یک اروپایی تبدیل کنم. این کار ضرورتی ندارد، چون سنت‌های قدرتمندی پشت سر آن‌ها قرار دارند. می‌خواهم از هموطنانم بهترین ایرانیان ممکن

را بسازم. هر کشوری قالب‌های خاص خود را دارد که این قالب باید تحوّل یابد و اصلاح شود؛ به طوری که شهروندانی تربیت شوند که نسخهء دیگران نباشند. افرادی با اعتماد به نفس بار آیند و از ملیّت خود احساس غرور کنند.» [۳۸]

با اینحال، مصدّق ضمن مخالفت با «تجدّدگرایی دروغین»، دربارهء اصلاحات اجتماعی و تجدّدملّی دوران رضاشاه می گفت:

«دیکتاتور [رضاشاه] با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و قضاوت و دادگستری را متزلزل کرد... چون به کمیّت اهمیّت می داد بر عدّهء مدارس افزود و [چون] به کیفیّت عقیده نداشت، سطح معلومات تنّزل کرد. کاروان معرفت به اروپا فرستاد... اگر بتدریج که دختران از مدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد چه می شد؟ رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟ اگر خیابان‌ها اسفالت نمی بود چه می شد؟ و اگر عمارت‌ها و مهمانخانه‌ها ساخته نشده بود بکجا ضرر می رسید؟...» [۳۹]

این عقاید - بعدها- بر غرب زدگی آل احمد و روشنفکران دینی مانند علی شریعتی تأثیر داشته است. [۴۰]

دکتر مصدّق و محمدعلی فروغی نمایندهء دو روش و منش سیاسی متفاوت برای مدیریت جامعهء ایران بودند. این اختلاف منش و روش، متأسفانه، گاه، بازتاب ناسالمی در عرصهء سیاست آن زمان داشت بطوریکه مصدّق-در مجلس ششم-بازبانی شدیداً آغشته به آیات و احادیث اسلامی، فروغی را به «تجاهر در خیانت» و تجدید «عهدنامهء ترکمانچای و برقراری کاپیتولاسیون» و «تصدیق قریب بیست کرور تومان دعاوی دولت انگلیس نسبت به ایران» متهم کرد [۴۱]، اتهام نادرست و بی پایه ای که هم نخست وزیر وقت، شخصیت شریف و خوشنام، حسن مستوفی الممالک، آنرا مردود دانست [۴۳] و هم محمدعلی فروغی در نامهء دردآلودی، مفصلاً به آن پاسخ داده است [۴۲]

گفتنی است، آن زمان که فروغی به سرپرستی سیاستمدار خوشنام دیگری - بنام مشاور الممالک - برای اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ و استیفای حقوق پایمال شده ملت ایران توسط دولت انگلیس (از جمله برای ابطال همهء معاهداتی که استقلال و تمامیت ارضی ایران را پایمال می کردند، دریافت خسارت های ناشی از جنگ بین دولت های متخاصم و ابطال همهء معاهدات مربوط به کاپیتولاسیون)، به «کنفرانس صلح پاریس» رفته بود، مصدق بابت تفاوتی سؤال انگیزی، در سوئیس به کار تجارت مشغول بود:

- «در آنجا (سوئیس) بود که قرارداد ۱۹۱۹ و ۱۹۱۹ معروف به قرارداد وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید که باز تصمیم گرفتم در سوئیس اقامت کنم و بکار تجارت پردازم. مقدار خیلی هم کالا که در ایران کمیاب شده بود، خریده، به ایران فرستادم» [۴۴].

باتوجه به اینکه قرارداد ۱۹۱۹ باعث بروز اعتراضات عظیم ملی و موجب مخالفت شدید عموم روشنفکران ایران در خارج از کشور شده بود [۴۵] و مصدق نیز علت سفر به سوئیس را «بمنظور مبارزه با قرارداد ۱۹۱۹ در سطح جهانی» عنوان کرده [۴۶]، دلیل این بی تفاوتی وعدم تحرک دکتر مصدق جهت سفر از سوئیس به پاریس و ملاقات با فروغی و مشاور الممالک، دانسته نیست، اما می دانیم که یکی از سه عامل اصلی قرارداد ۱۹۱۹ پسردانی متنفذ و معروف دکتر مصدق، فیروز فرمانفرما (فرزند ارشد عبدالحسین فرمانفرما) بود [۴۷].

از این گذشته، نخستین اقدامات اساسی برای لغو تدریجی کاپیتولاسیون، از وزارت عدلیهء فروغی (در سال های ۱۲۹۰ = ۱۹۱۰ و ۱۲۹۲ = ۱۹۱۳) با تدوین قوانین غیر شرعی «اصول محاکمات»، انجام شد [۴۸]. یک سال بعد (در سال ۱۲۹۳ = ۱۹۱۴) مصدق نیز ضمن انتشار جزوهء «کاپیتولاسیون و ایران» با کاپیتولاسیون مخالفت کرد و ضمن ابراز نگرانی از اینکه «اسلام در خطر است و می بینیم [که] روز به روز ضعیف تر می شود. اگر ما قواعد اسلام را محترم می داشتیم و به حقیقت میل اسلام عمل می کردیم، حال و روز دُول اسلامی به این طور نمی شد» کوشید تا به ضرورت اصلاحاتی در حقوق اسلامی و تطابق آن با «عقل و شرع» تأکید کند. [۴۹]

فروغی درباره مخاطرات تدوین قوانین عُرفی (غیرشرعی) برای ایجاد یک دادگستری مدرن در آن زمان گفت:

«... اما تصوّر نکنید این کارها به آسانی انجام گرفت ... لطائف الحیل به کار بردیم، با مشکلات و دسیسه‌ها تصادف کردیم ... من جمله این که مقدّسین، یعنی مزدورهای (آنان)، چماق شریعت را نسبت به قوانین بلند کردند و در ابطال و مخالفت آنها با شرع شریف حرف‌ها زدند و رساله‌ها نوشتند که از جمله به خاطر دارم که یکی از آن رساله‌ها اول اعتراض و دلیلش بر کفری بودن آن قوانین این بود که در موقع چاپ کردن آنها فراموش شده بود که ابتدا به بسم الله الرحمن الرحیم بشود ... خلاصه با مرارت و خون دل فوق العاده و با رعایت بسیار، اول قانونی که از کمیسیون گذشت قانون تشکیلات عدلیه بود که بر طبق آن عدلیه ایران دارای محاکم صلح و محاکم استیناف و دیوان تمیز و متفرعات آنها گردید و دوم قانونی که گذشت قانون اصول محاکمات حقوقی بود که تهیه آن را مرحوم مشیرالدوله دیده و زحمت گذراندنش را از کمیسیون کشیده بود، اما هنوز رسمیت نیافته بود تا اول سال ۱۳۳۰ قمری یعنی ۲۵ سال پیش نوبت اولی که من وزیر عدلیه شدم آن قانون را به رسمیت رسانیدم و حکم به اجرای آن دادم.» [۵۰]

مصدّق و محمدعلی فروغی بعنوان دوشخصیّت سیاسی متفاوت، دارای مشترکات فکری و سیاسی مهمّی نیز بودند: هم فروغی و هم مصدّق خواهان استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران بودند و از محدودیت‌ها وضعف نهادهای مدنی گلیه داشتند، اما شاید مهم ترین اقدام سیاسی فروغی و مصدّق، درایت و آینده نگری آنان در دو دوره بسیار حسّاس و بحرانی تاریخ معاصر ایران بود:

فروغی با تبعید رضاشاه از ایران و آشفتگی های سیاسی-اجتماعی گسترده و امکان فروپاشی و تجزیه ایران، با اخلاق و فضیلتی استثنائی، پیشنهاد سر ریدر بولار [۵۱] وزیر امور خارجه انگلستان، مبنی بر اعلام جمهوری در ایران را رد کرد. [۵۲]

مصدق نیز در ۲۸ روز مرداد ۳۲ با آینده نگری و ایران دوستی ستایش انگیزی، ضمن انفعال و عقب نشینی حیرت انگیز، باعث جلوگیری از جنگ داخلی و در نتیجه، موجب نجات ایران از سلطهء حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی بر ایران گردید.

محمد علی فروغی، قوام السلطنه و دکتر محمد مصدق، سه سیاستمدار برجسته در تاریخ معاصر ایران هستند باین تأکید که قوام السلطنه و مصدق، شخصیت هائی بوده اند در حوزهء ملی و منطقه ای، ولی شخصیت محمد علی فروغی تا سطح بین المللی ارتقاء می یابد. انتخاب فروغی به ریاست شورای جامعهء ملل (سازمان ملل امروزی) در سال ۱۳۰۸ شمسی، نشانهء بارز شخصیت ممتاز وی در سطح جهانی بود. فروغی باین شعر سعدی، پیام فرهنگ ایران را در مجمع عمومی جامعهء ملل خواند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار [۵۳]

[۱]- نگاه کنیده گفتگوی نگارنده با مسعود لقمان، ایران در گذر روزگاران، نشر شورآفرین، تهران، ۱۳۹۳، صص ۲۱۳-۲۱۷.

[۲]- در مورد اخیر، سرنوشت سید حسن تقی زاده و فخرالدین شادمان نیز -بخاطر حمایت و همکاری آنان با حکومت رضاشاه- به سرنوشت فروغی شباهت دارد.

[۳]- ادیب الممالک فراهانی در منظومهء بلندی به نام «آئین فراماسون»، از آرمان های آن ستایش کرده و حتّی انبیاء الهی را «نخستین ماسون های عالم» دانسته است. نگاه کنیده: دیوان ادیب الممالک فراهانی، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۲، صص ۵۷۵-۵۷۶

[۴]- نگاه کنیده مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی در ۳۰ مهر ۱۳۰۶ جلسه ۱۵۹

[۵]- اینکه-بعدها- این جریان ترقیخواه به ابزاری برای تأمین منافع دولت های انگلیس یا فرانسه بدل گردید بحث دیگری است.

[۶]- فکر آزادی و مقدمهء نهضت مشروطهء ایران، صص ۲۰۶-۲۱۷.

[۷]- اصطلاح «مهندسی اجتماعی تدریجی» از کارل پوپر است. نگاه کنیده: جامعهء باز و دشمنان آن، ترجمهء عزّت الله فولادوند، صص ۳۵۴-۳۷۵

[۸]- صوراسرافیل، شماره ۱۵، به نقل از طلوعی، محمود، «بازیگران عصر پهلوی، از فروغی تا فردوست، نشر علم، ج ۱، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۸

[۹]- در بارهء این رساله نگاه کنیده پیشگفتار چنگیز پهلوان، «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دّول»، محمدعلی فروغی: «درزمینهء ایران شناسی، تهران، زمستان ۱۳۶۸، صص ۳۲۹-۴۲۱

[۱۰]- مصدّق دارای ۷ جلد کتاب و ۷ مقالهء حقوقی است. مجموعهء خاطرات، نامه ها و سخنرانی های وی نیز در ۷ کتاب انتشار یافته اند.

[۱۱]- ایرج افشار با استناد به یادداشت های روزانهء فروغی جوان، ضمن اشاره به «زبان دانی» فروغی، تأکید می کند: «خریدن کتاب های اروپائی (فرانسوی و انگلیسی) جزء واجبات زندگیش بود». یادداشت های روزانهء محمدعلی فروغی، به کوشش ایرج افشار، نشر کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۸، صص ۹-۱۲

[۱۲]- تعداد تألیفات، ترجمه ها، تصنیفات، تصحیحات، مقالات و سخنرانی های محمدعلی فروغی بیش از ۴۰ جلد است. گزیدهء نوشته ها و سخنرانی های نهرو در ۲۰ جلد منتشر شده. کتاب «نگاهی

به تاریخ جهان» نهر و در ۳ جلد و در ۱۹۴۴ صفحه با ترجمه شیوای محمود تفضلی به فارسی انتشار یافته است.

[۱۳] - یادداشت های روزانه فروغی، ص ۱۷۶ مقایسه کنید با نظر او در باره «شارلاتانی و هوچی گری و انترنگ بازی» ی مردم زمانش: مقالات فروغی، ج ۲، صص ۶۴-۶۵

[۱۴] - یادداشت های روزانه فروغی، ص ۲۴۵

[۱۵] - مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۵۲.

[۱۶] - ملکی در تحلیل دقیقی از علل شکست نهضت ملی، ضمن اشاره به سیاست های مصدق تأکید می کند: «عوض این که مردم را رهبری کنیم، به دنبال آن ها روانه شدیم و اسیر احساساتی بودیم که به مردم عوام تلقین شده بود. عوض این که مصلحت کشور و مردم را در نظر بگیریم، دائماً می گفتیم: «مردم در باره این کار چه خواهند گفت؟»... رهبری، دنباله روی از عوام نیست... رهبری صحیح عبارت از هدایت و روشن کردن فکر عامه و سوق دادن آن ها به طرف هدف های واقع بینانه است». نگاه کنید به: ملکی، مقاله «تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم راه آینده»، در: نبرد زندگی، سال اول، شماره ۲۶، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۵، صص ۲۷-۵۹.

[۱۷] - مقالات فروغی، ج ۲، تهران، انتشارات یغما، تهران، ۱۳۵۵، «جواب فروغی به مطبوعات انگلیس»، ص ۲۵.

[۱۸] - یادداشت های روزانه فروغی، صص ۱۷۲-۱۷۳

[۱۹] - مقالات فروغی، ج ۲، ص ۶۵

[۲۰] - مقالات فروغی، ج ۲، ص ۲۱

[۲۱] - مقالات فروغی، ج ۲، ص ۲۰

[۲۲] - زیرک زاده، ص ۳۴۳

[۲۳]- «حزب تجدّاد از اصلاح طلبان تحصیل کردهء غرب تشکیل شده بود... این حزب خواستار جدائی دین از سیاست، ایجاد ارتش منضبط و بوروکراسی کاآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی صنعتی کردن کشور، جایگزین کردن سرمایهء داخلی به جای سرمایهء خارجی، تبدیل کردن چادر نشینان به کشاورز، نظام مترقی مالیات بردرآمد ایجاد تسهیلات آموزشی برای همگان از جمله زنان، ایجاد امکانات برای شکوفائی استعدادها و ترویج زبان فارسی به جای زبان های محلی در سراسر کشور بود»: آبراهامیان، پروانه، ایران بین دو انقلاب، ترجمهء کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیرشانه چی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷، صص ۱۱۰-۱۱۱

[۲۴]- برای آگاهی از عقاید میرزا آقاخان کرمانی در این باره، نگاه کنید به: آدمیت، فریدون، اندیشه-های میرزا آقاخان کرمانی، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۷، خصوصاً صص ۲۰۶ و ۲۵۵-۲۵۷

[۲۵]- باخترا امروز، ۸ دی ماه ۱۳۲۸

[۲۶]- نطق مصدّق در مجلس چهاردهم، سه شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲

[۲۷]- خاطرات و تألمات، ص ۶۲

[۲۸]- نگاه کنید به: ملکی، احمد، تاریخچهء جبههء ملی، تهران، ۱۳۳۲، صص ۲۱-۲۳؛ ملکی، خلیل، نامه ها، ص ۴۱۴

[۲۹]- برای نمونه نگاه کنید به: بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، تهران، ۱۳۵۷، ص واو، ی و ص ۱۰۰؛ مقایسه کنید با سخن احمد کسروی در این باره: زندگانی من، نشر جبار، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۸۶. شاه رخ مسکوب ضمن اینکه رضاشاه را «سرنوشت تاریخی جامعهء ایران» می داند، وی را «خلفِ صدق انقلاب مشروطیت» می خواند. ماشالله آجودانی نیز رضاشاه را «قهرمان انقلاب مشروطیّت» می نامد. نگاه کنید به: مسکوب، نشر خاوران، پاریس، ۱۳۷۳، ص ۱۵؛ آجودانی، ایران در گذر روزگاران [مسعود لقمان] ص ۱۲۴

[۳۰] - نامهء مصدق به آیت الله کاشانی بتاريخ ۶ مرداد ۱۳۳۱، مکی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مکی، وقایع سیام تیر، ص ۳۴۲

[۳۱] - آبراهامیان مصدق را «فرزند عصر و روشنگری» دانسته است. نگاه کنیده:

<http://tarikhirani.ir/fa/files/33/bodyView/666>

[۳۲] - نگاه کنیده: میرفطروس، علی، دکتر محمد مصدق، آسیب شناسی یک شکست، چاپ چهارم، نشر فرهنگ، کانادا، ۲۰۱۲، صص ۱۱۵-۱۲۱، بخش «مصدق و مذهب». همچنین نگاه کنیده: سبحانی، عزت الله [زیر نظر]، دولت ملی، مصدق و کودتا، مقاله «دین و عالمان دینی در اندیشه و کردار دکتر مصدق»، نشر طرح نو، تهران، ۱۳۸۱، صص ۴۰۱-۴۱۷

[۳۳] - نطق مصدق در مجلس شورای ملی، ۱۹ شهریور ۱۳۰۵ و ۱۸ خرداد ۱۳۰۶

[۳۴] - نگاه کنیده: آجودانی، ماشاالله، مشروطه ایرانی، نشر فصل کتاب، لندن، ۱۳۷۶/۱۹۹۷، صص ۳۱۶-۳۱۲

[۳۵] - برای نمونه نگاه کنید به: باختر امروز، ۱۶ دی ماه ۱۳۳۱

[۳۶] - برای نمونه نگاه کنیده مقاله «ایران را باید دوست داشت؟»:

<http://mirfetros.com/fa/?p=8956>

[۳۷] - نگاه کنیده: نهرو، تاریخ جهان، ج ۲، ترجمهء محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵، صص ۹۴۲-۹۴۶

[۳۸] - سخنرانی رضاشاه خطاب به دانشجویان عازم اروپا در سال ۱۳۰۹=۱۹۳۰: جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمهء احمد تدین، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۳۸

[۳۹] - نگاه کنید به نطق مصدق در مجلس چهاردهم، سه شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲

[۴۰] - نگاه کنید به: آل احمد، کارنامهء سه ساله، صص ۱۶۶-۱۶۷؛ غرب زدگی، صص ۲۸ و ۳۵-۳۷ و ۱۰۲-۱۰۳؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۵۵-۵۶، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۳-۷۴ و

۲۳۲؛ شریعتی، بازگشت به خویش، ص ۸۵، شیعه، صص ۳۵ و ۱۲۹؛ بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، صص ۲۴۵-۲۴۶

[۴۱]- نگاه کنیده نطق مصدق در مجلس شورای ملی، ۲۹ شهریور ۱۳۰۵، جلسه ۱۱

[۴۲]- نگاه کنیده پاسخ مستوفی الممالک، مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۹ شهریور ۱۳۰۵، جلسه ۱۱

[۴۳]- این نامه با شماره ۷۳۴ در مخزن خطی کتابخانه ملی موجود است و برای اولین بار در مقاله خانم حوریه سعیدی منتشر شده است: «محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) در رویارویی با محمد مصدق (مصدق السلطنه)»، نشریه گنجینه اسناد، شماره ۶۱، بهار ۱۳۸۵، صص ۴۸ - ۵۶. همچنین نگاه کنید به:

<http://mahakestan.blogspot.com.tr/2013/11/blog-post.html>

[۴۴]- مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۱۱۸.

[۴۵]- درباره قرارداد ۱۹۱۹ و تأثیرات آن نگاه کنیده کتاب درخشان دکتر قاسم غنی: ایران؛ برآمدن رضاخان...، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۵، صص ۳۹-۸۰

[۴۶]- مصدق، در گفتگو جلیل بزرگمهر، تقریرات محمد مصدق در زندان، ص ۱۵۶

[۴۷]- گفتنی است که مصدق در ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد و عبدالحسین فرمانفرما قیمومت و سرپرستی او را بر عهده گرفت. مصدق مدتی مسئول امور دفتری و اداری فرمانفرما بود.

[۴۸]- این اقدامات فروغی سرانجام در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۶ منجر به لغو کاپیتولاسیون اروپاییان در ایران گردید.

[۴۹]- نگاه کنیده: مصدق و مسائل حقوق و سیاست، گردآوری ایرج افشار، نشر سخن، تهران، ۱۳۸۲، صص ۳۹ تا ۷۷ خصوصاً صفحات ۴۹-۵۵

[۵۰] - نگاه کنیده سخنرانی محمدعلی فروغی در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۵: سیاست‌نامه ذکاءالملک، به اهتمام ایرج افشار و هرمز همایون‌پور، نشر کتاب روشن، تهران، ۱۳۸۹، ص ۲۷۶

<http://ir.voanews.com/content/froughi-2011-11-11-133705093/144960.html>

Bullard, sir Reader – [۵۱]

[۵۲] - مقایسه کنیده با موضوع محمدساعدمراغه ای در برابر پیشنهاد مولوتوف، وزیر امور خارجه شوروی، و نیز برخورد ساعدمراغه ای با ریدر بولار: خاطرات دکتر امیراصلان افشار، در گفتگو با علی میرفطروس، چاپ دوم، نشر فرهنگ، کانادا، ۲۰۱۲، صص ۱۴۲ و ۱۴۸-۱۵۰

[۵۳] - درباره جایگاه علمی، فرهنگی و سیاسی محمدعلی فروغی نگاه کنیده: جهان بیگلو، رامین، «عقلانیت و مدرنیته در نوشته های محمدعلی فروغی»: ایران نامه، سال بیستم، شماره ۱، آمریکا، زمستان ۱۳۸۰؛ جهان بیگلو، رامین، «فروغی و بنیاد لیبرالیسم ایرانی»، در: <http://mirfetros.com/fa/?p=1350>

حقدار، علی محمد، محمدعلی فروغی و ساخته های نوین مدنی، تهران، ۱۳۸۴؛ میلانی، عباس، در گفتگو با مسعود لقمان: ایران در گذر روزگاران، نشر شورآفرین، تهران، ۱۳۹۳، صص ۱۵۱-۱۶۰. برای آگاهی از مجموعه مقالات متنوعی درباره فروغی نگاه کنیده سایت انسان شناسی و فرهنگ، «پرونده فروغی»:

<http://anthropology.ir/node/18023>

نقش و نقشهء دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد

اشاره:

انفعال وعدم تحرک دکتر مصدق وسقوط آسان وحیرت انگیز دولت وی در ۲۸ مرداد ۳۲ موضوعی است که توجه به آن می تواند دریچهء تازه ای بر روی این رویداد مهم وسرنوشت ساز بگشاید. تحقیقات موجود-عموماً-باغمده کردن «دست خارجی»، از علل وعوامل داخلی وخصوصاً از عزم وارادهء شخص دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد غافلند.

بنظر نگارنده در ماجرای سقوط دولت مصدق سه طرح موازی در جریان بود:

۱- طرح کودتای «ت.پ.آژاکس»،

۲- صدور فرمان قانونی عزل مصدق توسط شاه،

۳- نقش ونقشهء دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد ۳۲.

مقالهء حاضر، کوششی است دربارهء عزم وارادهء دکتر مصدق ونقش ونقشهء وی در ۲۸ مرداد ۳۲.



هواداران حزب توده در ۲۵ مرداد ۳۲

دکتر مصدق «جرات، از خودگذشتگی وتوان تصمیم گیری به موقع» را از ویژگی های اصلی یک رهبر سیاسی می دانست [۱] وباین خصائل در روز ۲۸ مرداد، او در برابر یک موقعیت تراژیک

قرار گرفته بود: انتخاب آگاهانه در برابر دو سرنوشت که می‌بایست انجام می‌گرفت و مصدق بهای آن را می‌پرداخت. هم از این روست که شکست او در ۲۸ مرداد نوعی پیروزی نیز می‌تواند بشمار آید.



مقالهء تندو تحریک آمیز دکتر حسین فاطمی در ۲۵ مرداد ۳۲

شکست مذاکرات مربوط به نفت و شرایط حساس سیاسی-اجتماعی ایران و خصوصاً تحركات و تظاهرات نیروهای توانمند حزب توده باعث شده بود تا مصدق با آینده نگری و ایراندوستی، در یک عقب نشینی حیرت انگیز، در اندیشهء نقش و نقشهء دیگری در برخورد با حوادث جاری باشد، اندیشه ای که در سخن مصدق به صدیقی (وزیر کشور) مبنی بر «با مطالعاتی که کرده ام» [۲] و در این سخن زیرک زاده معنا می‌یافت:

«مصدق نقشهء خود را داشت و حاضر نبود در آن تغییری دهد» [۳]

واگذاری همزمان سه نیروی نظامی و انتظامی کشور به سرتیپ محمد دفتری (که وفاداری او به شاه و سرلشکر زاهدی برای مصدق آشکار بود) و تعلل یا امتناع مصدق جهت فراخواندن مردم برای مقابله با «کودتاچیان» و خصوصاً درخواست از مردم برای ماندن در خانه ها و پرهیز از انجام

هرگونه تظاهرات ضدسلطنتی یا رد پیشنهاد رهبران حزب توده (باسازمان نظامی قدرتمندان) برای مقابله مسلحانه با کودتا، نشانهء نقش و نقشهء دیگر مصدق در روز ۲۸ مرداد بود.

در این روز، مصدق حتی با نزدیک‌ترین یارانش مشورت نکرد و بقول محمدعلی موحد: «آنچه را که می‌اندیشید به کسی نگفت و تمام بار مسئولیت را خود بر دوش گرفت» [۴].

مهندس زیرک‌زاده که از بامداد روز ۲۸ مرداد در کنار مصدق بود، می‌گوید:

«در آن روز، واضح بود که دکتر مصدق مردم را در صحنه نمی‌خواهد. از همان ساعات اول که خبر آشوب به نخست‌وزیری رسید تمام آن‌هایی که در آن روز در خانهء نخست‌وزیر (بودند) بارها و بارها، تک‌تک و یا دسته‌جمعی از او خواهش کردند اجازه دهد مردم را به کمک بطلبیم، موافقت نکرد و حتی حاضر نشد اجازه دهد با رادیو مردم را باخبر سازیم. من هنوز قیافهء خشمناک دکتر فاطمی را در خاطر دارم که پس از آن که اصرارش - برای باخبر کردن مردم - به جایی نرسیده بود، از اطاق دکتر مصدق خارج شده، فریاد زد:

- «این پیرمرد آخر همهء ما را به کشتن می‌دهد...»

مصدق با تقاضای او [دکتر فاطمی] برای خبر کردن مردم، مخالفت کرده بود.» [۵]

از این هنگام، سومین طرح یا اقدام موازی در سقوط دولت مصدق رقم خورد. بابک امیرخسروی ضمن اشاره به اخلاص‌گری‌ها و اغتشاش‌های حزب توده در ایجاد ترس و نگرانی در میان مردم و تأثیرات این حوادث در «نقش و نقشهء مصدق در ۲۸ مرداد» تأکید می‌کند:

«نتیجه آن شد که تمام توجهء دکتر مصدق، ستاد ارتش و نیروهای انتظامی به سوی حزب توده معطوف گردید... مهار کردن حزب توده در رأس برنامه‌ها قرار گرفت. تصمیمات کمیسیون امنیت در صبح روز ۲۷ مرداد در منزل دکتر مصدق، اعلامیه‌های حکومت نظامی و شهربانی کل کشور در همان روز در بارهء ممنوع ساختن میتینگ‌ها و تجمعات غیرمجاز، دستور دکتر مصدق مبنی بر دخالت سربازان و نیروهای انتظامی در عصر و شب روز ۲۷ مرداد برای پراکنده

ساختن تظاهرات جمهوریخواهانۀ توده‌ای‌ها و تصمیم‌گیری‌های وی در صبح روز ۲۸ مرداد، نمونه‌های آنست» [۶].

باهمه‌ء اختلافات و انشعابات موجود در جبههء ملی، نگارنده معتقد است که مصدق اگر می‌خواست بایک فراخوان رادیویی وبا کمک «سپاه عظیم و رزم‌دیدهء توده‌ای‌ها» [۷] می‌توانست بر اوضاع مسلط شود و مخالفانش را سرکوب کند [۸]، ولی بنظر می‌رسد که در ۲۸ مرداد، مصدق از خطر حزب توده دچار ترس و تردید شده بود، تردیدی که ۲۵ روز پیش ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در تهران) «دربارهء گزینش مسیر آینده توسط مصدق»، به آن اشاره کرده بود [۹]. این ترس و تردید، از جمله، شاید بخاطر اختلافاتی بوده که در بزرگ‌ترین و متشکل‌ترین حزب هوادار مصدق، یعنی «حزب نیروی سوم» (خلیل ملکی) دربارهء «همکاری دولت مصدق با حزب توده» پدید آمده بود [۱۰].

دکتر سنجابی ضمن تأکید بر وفاداری عموم ارتشیان به مصدق، با شگفتی یادآور می‌شود:

«فقط برای من عجیب است که چطور شده بود که از طرف دولت دکتر مصدق، دستور به طرفداران دکتر مصدق داده شد که روز ۲۸ مرداد به خیابان نیایند و تظاهرات نکنند. نتیجه این شد که روز ۲۸ مرداد، هیچ یک از طرفداران مصدق توی خیابان نبودند، برای اینکه به همه دستور داده بودند که در خانه‌های تان بمانید.» [۱۱]

ستوان محمد علی عموی (عضو سازمان نظامی حزب توده) نیز تأکید می‌کند:

«تعجب و حیرت همگان نه از بابت کودتا و کودتاگران، بلکه از بی‌عملی و انفعال دولت ملی مصدق بود با آنهمه هوادار و امکانات حکومتی، و حزب توده ایران با آن تشکیلات نسبتاً منسجم و سازمان‌نظامی» [۱۲]

این «خالی کردن میدان»، هم ناشی از شرایط حسّاس سیاسی بود و هم ناشی از خلُق و خوی سیال دکتر مصدق. او، با وجود عصبیّت‌ها و عصبانیّت‌هایش - اساساً - مرد اصلاح و مسالمت و مدارا بود و نه مرد انقلاب. ما چنین عقب‌نشینی و تاکتیکی را - بارها - در زندگی سیاسی مصدق شاهد بودیم، از جمله در تیرماه ۱۳۳۱ که طی آن، مصدق ضمن استعفای محرمانه و

غیرمنتظره خود و با «خالی گذاشتن میدان»، نه استعفای خود را از رادیو اعلام کرد و نه دلایل آن را با نزدیک‌ترین یارانش در میان گذاشت [۱۳]، بقول کاتوزیان:

«این هم نمونه‌ای دیگر از وجود دو نیروی دیالکتیکی در سرشت مصدق بود: جنگیدن بدون هراس و با توان بی حد و مرز در زمانی که هنوز امیدی می‌بیند، و بعد، تغییر جهتی به همین قدرت و عقب‌نشینی کامل در زمانی که همه چیز را از دست رفته می‌داند ...» [۱۴]

با توجه به تاکتیک‌ها و عقب‌نشینی‌ها و ابراز خستگی‌های این «فدائی بازنشسته» [۱۵] که یکسال پیش معتقد بود: «مردم از دولتی که زیاد سر کار بماند حمایت نمی‌کنند و خسته می‌شوند» [۱۶] و نیز در ۲۶ فروردین ۳۲ در نامه‌ای به علی شایگان تأکید کرده بود که «روحاً بسیار کسل و افسرده‌ام و نمی‌دانم کار این مملکت به کجا خواهد رسید» [۱۷]، روند شکل‌گیری «نقش و نقشه مصدق در روز ۲۸ مرداد» را می‌توان چنین ترسیم کرد:

۱ - حضور قدرتمند و روزافزون حزب توده و اقدامات ضدسلطنتی هواداران آن، خصوصاً در روزهای ۲۵-۲۷ مرداد، مردم را عمیقاً نگران ساخته بود، آنچنانکه بقول خلیل ملکی:

«روشنفکران و دانشگاهیان نگران و حیران بودند و از خود می‌پرسیدند به کجا می‌رویم؟ در حالی که پشتیبانان نهضت مردّد و نگران می‌گردیدند ... بازاری‌ها صریحاً از این اوضاع ناراضی بودند. عده‌ای از بازرگانان اصفهان و سایر شهرها به تهران آمده و از رجال نهضت می‌پرسیدند: آیا واقعاً مملکت کمونیستی خواهد شد؟» [۱۸]

۲ - یک ماه پیش از ۲۸ مرداد، سرلشکر زاهدی (کاندید مخالفان مصدق برای نخست‌وزیری) بدستور مصدق از تحصّن مجلس شورای ملی رهائی یافت و با اینکه او تحت تعقیب دولت مصدق بود، در بیرون از مجلس، توانست پنهان و آشکار به تماس‌ها و فعالیت‌های خویش ادامه دهد.

۳ - رویداد نیمه شب ۲۵ مرداد هر چند توسط مصدق، دکتر فاطمی و حزب توده، «کودتا» به شمار آمد، اما مصدق در سراسر روزهای ۲۵-۲۸ مرداد در جستجوی شاه بود و به پسرش (دکتر غلامحسین مصدق) گفته بود:

- «می‌خواهم ببینم حالا که مرا عزل کرده، کجا گذاشته رفته؟ چکار کنم؟ مملکت را دست چه کسی بسپارم بروم؟» [۱۹].

۴- با چنین اعتقادی، درحالی‌که برخی از یاران افراطی مصدق (مانند حسین فاطمی) و خصوصاً رهبران حزب توده، خواهان تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر رژیم سلطنتی به رژیم جمهوری بودند [۲۰]، دکتر مصدق با اعتدال و آینده‌نگری ستایش‌انگیزی به دنبال تشکیل شورای سلطنت بود تا بقول دکتر علی شایگان «فرصتی برای خیالات خام دیگران نماند» [۲۱]. این اقدام، هم ناشی از پایبندی مصدق به حکومت مشروطه بود، و هم از خصلت مسالمت‌جو و خوشونت پرهیز وی ناشی می‌شد [۲۲].

۵ - در ۲۶ مرداد، هندرسون از طریق بیروت به تهران بازگشت و در فرودگاه، دکتر غلامحسین مصدق (به نمایندگی از پدرش) از سفیر آمریکا استقبال کرد.

۶ - در بامداد ۲۷ مرداد، بدستور مصدق، اعلامیه فرمانداری نظامی تهران، هرگونه تظاهرات ضد سلطنتی را ممنوع ساخت [۲۳]. این اعلامیه بطور آشکاری متوجه تظاهرات ضد شاهی حزب توده بود که پس از ۲۵ مرداد و خروج شاه از ایران، گسترش بی‌سابقه‌ای یافته بود.

۷ - در عصر روز ۲۷ مرداد مصدق معتقد شده بود:

- «از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه درخواست شود تا هرچه زودتر به ایران مراجعت فرمایند» [۲۴]

۸ - اوج دستگیری و سرکوب تظاهرکنندگان توده‌ای در شامگاه ۲۷ مرداد و همزمان با دیدار هندرسون با مصدق بود، گوئی که مصدق می‌خواست به سفیر آمریکا چنین وانمود کند که کنترل اوضاع را در دست دارد و خطری از جانب حزب توده نیست. به گزارش سفارت آمریکا در تهران،

در این دیدار، هندرسون از حضور توده‌ای‌ها و اذیت و آزار اتباع آمریکائی، ابراز نگرانی و ناخرسندی کرد. [۲۵]

بنابر روایات دیگر، در این ملاقات، هندرسون به مصدق گفته بود:

«دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او (مصدق) را به رسمیت بشناسد و به عنوان نخست‌وزیر قانونی با وی معامله کند... دولت آمریکا، دولت زاهدی را تنها دولت رسمی و قانونی ایران می‌داند...» [۲۶].

۹ - پس از دیدار هندرسون، مصدق دستگیری و سرکوب توده‌ای‌ها را تشدید کرد [۲۷] بطوری که حدود ۶۰۰ نفر از افراد، مسئولین و کادرهای حزب توده دستگیر شدند و این امر، ضربهء بسیار مهلکی بر ارتباطات حزب توده وارد ساخت [۲۸].

۱۰ - در روز ۲۷ مرداد، مصدق، نامهء حمایت‌آمیز آیت‌الله کاشانی برای مقابله با کودتا را رد کرد و در پاسخی کوتاه، به کاشانی نوشت:

«مرقومهء حضرت آقا توسط آقا حسن آقای سالمی زیارت شد، اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت هستم، والسلام». [۲۹]



دکتر مصدق و آیت الله کاشانی

۱۱ - اما به نحو عجیب و سؤال‌انگیزی، مصدّق در روز ۲۸ مرداد، از ملّت و هواداران خود خواست تادر خانه‌های‌شان بمانند و از انجام هرگونه تحرّک و تظاهراتی خودداری کنند.

۱۲ - با توجّه به حضور و آمادگی توانمند حزب توده [۳۰]، مصدّق، بدرستی، ادامهء نبرد را دیگر به سود خود و به صلاح ملّت ایران نمی‌دانست و بهمین جهت در بامداد ۲۸ مرداد، پیشنهاد دکتر فاطمی مبنی بر: «به ستاد ارتش دستور داده شود تا اسلحه در اختیار توده‌ای‌ها بگذارند» را رد کرد [۳۱]. مصدّق همچنین، درخواست رهبران حزب توده برای «توزیع ده هزار قبضه تفنگ و سلاح‌های سبک به منظور دفاع از دولت مصدّق» را رد نمود [۳۲]. سپه‌دبّیح (سردبیر سابق روزنامهء باختر امروز) در این باره می‌نویسد:

- «هیأتی (که) از جانب حزب توده با مصدق تماس گرفت نتوانست موافقت او را برای پخش اسلحه میان توده‌ای‌ها و جبههء ملّی‌های تندرو جلب کند. گزارش شده است که مصدّق به نمایندگان حزب توده و تنی چند از یاران وفادار خود گفته بود که ترجیح می‌دهد طرفداران شاه او را زجر کش کنند، اما خطر یک جنگ داخلی را نپذیرد.» [۳۳]

به روایت ستوان عموئی، در روز ۲۸ مرداد سازمان افسران حزب توده:

«بیش از هر زمان و پیش از هر کس، چشم انتظار دریافت مأموریتی درخور بود. هیأت دبیران [سازمان افسری] در انتظار اشارهء رهبری حزب، در کلیهء شاخه‌های سازمان آماده‌باش اعلام می‌کند. اعضای سازمان به عنوان آخرین دیدار، با همسران و سایر اعضای خانوادهء خود، وداع می‌کنند و مسلّح به مرکز تجمع شاخهء سازمان افسران رو می‌آورند» [۳۴].

سرگرد فریدون آذرنور (عضو بلندپایهء سازمان نظامی حزب توده) نیز تأکید می‌کند:

- «تمام ۲۴۳ عضو سازمان افسران در تهران، در روز ۲۸ مرداد در انتظار دستور از بالا بودند که وارد عمل شوند. در بین آن‌ها، ۲۹ افسر هوائی، ۷ افسر توپخانه، ۹ افسر سوار، ۱۷ افسر پیاده، ۲۵ افسر مهندس، ۲۳ افسر ژاندارمری بودند که هرکدام متناسب با وضع شغلی، امکانات خود را داشتند...» [۳۵]

۱۳ - مصدّق، ضمن ردّ پیشنهاد کمک رهبران حزب توده برای مقابلهء مسلّحانه با کودتا، با وقت‌گُشی آشکار و «مهلت خواستن» یاسرِ کار گذاشتن رهبری حزب توده [۳۶] کوشید تا در روز ۲۸ مرداد، نیروهای رزمندهء حزب توده را عقیم یا بلا تکلیف بگذارد [۳۷]. مهندس زیرک‌زاده، ضمن ابراز خوشحالی از ردّ پیشنهاد کمک حزب توده توسط مصدّق و نجات ایران از خطر کودتای این حزب کمونیستی تأکید می‌کند:

- «از اواخر سال ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۳۲ حزب توده هر وقت می‌خواست می‌توانست با یک کودتا تهران را تصرف کند... بخوبی می‌بینیم که مصدّق با رد کمک حزب توده چه خدمت بزرگی به ملت ایران کرده است» [۳۸].

۱۴ - مصدّق - باوجود اصرار و پافشاری یاران نزدیکش از تقاضای کمک مردمی توسط رادیو خودداری کرد.

۱۵ - به روایت سرهنگ حسینقلی سررشته (از افسران هوادار مصدّق):

- «در صبح روز ۲۵ مرداد، مأمور شدم ابوالقاسم امینی، وزیر دربار را دستگیر کنم... تمام قصرها را بازدید کردم ولی اثری از وزیر دربار بدست نیامد. در مجاورت کاخ سعدآباد ساختمانی را مشاهده کردم که آنتن‌های بلندی داشت. برای بازرسی، داخل آن ساختمان شدم، دیدم سرهنگ حسینقلی اشرفی، فرماندار نظامی تهران، ارنست پرون [۳۹] را - که مقیم آن ساختمان بود - دستگیر کرده و اثاثیه و نوشته‌های بسیاری را از داخل قفسه‌ها در چمدان‌هایی جا می‌دهد تا به همراه متّهم (ارنست پرون) به فرمانداری نظامی بیاورد. متوجّه شدم آنتن‌ها نیز متعلّق به دستگاه بی‌سیم است که ارنست پرون با آن، با نقاط دور و نزدیک می‌توانست تماس داشته باشد...» [۴۰]

اما بدستور دکتر مصدّق، ارنست پرون بزودی آزاد می‌شود و در عوض، سرهنگ اشرفی (فرماندار نظامی تهران و دستگیر کنندهء پرون) بازداشت می‌گردد. سرهنگ سررشته تأکید می‌کند که: سرهنگ اشرفی با کودتاچیان همکاری نداشت و توقیف او، کمک بزرگی به کودتا بود! [۴۱]

بدین ترتیب، تا ظهر ۲۸ مرداد، شهر تهران فاقد فرماندار نظامی بود. در چنان شرایطی، با توجه به تشدید و تراکم تظاهرات پراکنده مردم تهران، در اوایل بعد از ظهر ۲۸ مرداد سرتیپ محمد دفتری، خواهرزاده دکتر مصدق - که «از نزدیکان شاه شمرده می شد» [۴۲] و معروف به همکاری با «کودتاپچیان» بود [۴۳]، با وجود مخالفت شدید سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش مصدق و دیگران، بدستور و اصرار مصدق، ضمن حفظ ریاست نیروهای مسلح گمرک، به ریاست فرمانداری نظامی تهران و نیز به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد. سرتیپ دفتری در بعد از ظهر ۲۸ مرداد، با «ماچ و بوسه» و شعار «ماه مه برادرشاه پرستیم»، نیروهای بلا تکلیف سرتیپ عطاالله کیانی (معاون ستاد ارتش مصدق) را در خیابان های تهران، جذب و خنثی کرد [۴۴].

۱۶ - با توجه به پیوند فامیلی بین مصدق و سرتیپ دفتری و وابستگی آشکار سرتیپ دفتری به شاه و دربار، مصدق با انتصاب وی به ریاست شهربانی کل کشور و نیز فرمانداری نظامی تهران، شاید می خواست تا با ایجاد نوعی «حفاظ فامیلی و امنیتی»، خود و یارانش را از آسیب های احتمالی نیروهای مخالف، مصون و محفوظ بدارد [۴۵] و در عین حال از کشت و کشتار و وقوع یک جنگ داخلی جلوگیری کند [۴۶].

۱۷- گویا با چنین اعتقادی بود که مصدق، حتی به نیروهای تحت فرماندهی سرهنگ ممتاز (در خیابان کاخ) نیز گفته بود که دست از مقاومت بردارند و بروند [۴۷].

۱۸ - در چنان شرایطی، از بامداد ۲۸ مرداد ۳۲ تظاهرات در تهران تغییر شکل یافت [۴۸]: در حالیکه در صبح ۲۸ مرداد، مصدق، دعوت خسروخان قشقائی برای عزیمت به جنوب را رد کرد [۴۹] و هواداران مصدق بدستور او از آمدن به خیابان ها خودداری کردند و حتی دانشگاه ها و مدارس و بازارها هم بدستور مصدق تعطیل شده بودند [۵۰]، رئیس شهربانی کل کشور و فرماندار نظامی جدید تهران (سرتیپ محمد دفتری) با داشتن فرمان دکتر مصدق برای استقرار نظم و سرکوب تظاهرکنندگان ضد شاهی، آماده بود. به گفته مصدق:

- «سرتیپ دفتری در اروپا بود، من او را خواستم و به ریاست گارد مسلح گمرک منصوب کردم... در آن روز (۲۸ مرداد) تلفن کردم به وزیر کشور که «شما حکم ریاست شهربانی را به

سرتیپ دفتری بدهید»، برای اینکه او (سرتیپ دفتری) بتواند کار مؤثری کند، تلفن کردم به ستاد ارتش، به آقای سرتیپ ریاحی که حکم فرمانداری نظامی را هم به او بدهند».[۵۱]

مفهوم این سخن که [سرتیپ دفتری] «بتواند کار مؤثری کند»-باآنچه که در ۲۸ مرداد از سرتیپ دفتری دیدیم-کاملاً روشن و آشکار است [۵۲].

منوچهر فرمانفرمائیان، دولتمرد و کارشناس ارشد نفت و از بستگان نزدیک دکتر مصدق که در بامداد ۲۸ مرداد با پسر مصدق (غلامحسین مصدق) قرار ملاقات داشت، یادآور می‌شود که در روز ۲۸ مرداد:

-«دیدم چند کامیون سرباز می‌آید و فریاد «زنده باد!» شنیده می‌شود، ولی درست معلوم نبود چه کسی را می‌گفتند. حدس زدم مصدق تصمیم گرفته کلک شاه را بکند و این کامیون‌ها هم برای تشویق مردم به خیابان آمده‌اند، ولی نزدیک‌تر شدم و شنیدم می‌گویند «زنده باد شاه!» خیلی عجیب بود! چطور جرأت می‌کردند چنین بگویند و چطور هزاران مردمی که در اطراف بودند اعتنائی به آنها نمی‌کردند؟ ما ناظر تحوّل عمیقی بودیم...» [۵۳]



تورج جوادی (فلش)، عضو سازمان جوانان حزب زحمتکشان (دکتر بقائی) در روز ۲۸ مرداد در چنان شرایطی، هندرسون، ویلبر و کابل (قائم مقام سازمان سیا) با حیرت و ناباوری، گزارش دادند: -«یک جنبش نیرومند و غیرمنتظره مردمی و نظامی، منجر به تسخیر واقعی شهر تهران توسط نیروهای هوادار شاه شده... نه تنها اعضاء دولت مصدق، بلکه شاه‌های و توده‌ای‌ها هم از این موفقیت آسان و سریع که تا حدود زیادی خودجوش صورت گرفته، در شگفت‌اند».[۵۴]



مردم تهران یکی از تانک های نظامی را تصرف کرده اند

سرهنک نجاتی (عضو نیروی هوایی هوادار مصدق) یادآور می شود:

- «پیروزی سریع کودتاچیان در روز ۲۸ مرداد نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای کرمیت روزولت و سردمداران کودتا، باور کردنی نبود» [۵۵]

آیا مردم پس از دو سال اعتماد و مبارزه و پایداری و صبوری برای حل مسئله نفت، اینک امید و اعتماد خود را از مصدق سلب کرده بودند؟

سرهنک نجاتی که برای دفاع از اقامتگاه مصدق شتافته بود، با تعجب فراوان می گوید:

- «عجیب اینکه هزاران تن از مردم تهران در کنار خیابان ها یا بر پشت بام های مجاور خانه مصدق، نظاره گر اوضاع و در انتظار پایان ماجرا بودند!» [۵۶]

سپهر ذبیح (سردیر سابق باختر امروز) نیز نظری مشابه نظر سرهنک نجاتی ابراز می کند. او ضمن تأکید بر علل روانی و عکس العمل شدید و غیر مشروط مردم برای خنثی کردن حزب توده در دوران های مختلف و با توجه به رفتن شاه از ایران در ۲۵ مرداد ۳۲ و وحدت نظر حزب توده و برخی ازیاران مصدق در مبارزه مشترک با شاه، می نویسد:

- «... [وحدت نظر حزب توده و برخی ازیاران مصدق در مبارزه مشترک با شاه] در میان علاقمندان سیاست، ترس واقعی را برانگیخت، به طوری که ترجیح می دادند شاهد سقوط دکتر مصدق باشند، اما خطر پیروزی حزب توده را پذیرا نشوند. [در گذشته نیز] هر وقت خطر حزب

توده احساس می شد، مردم، عکس العمل شدید و غیر مشروطی برای خُشتی کردن حزب توده نشان می دادند». [در ۲۸ مرداد نیز] «قشر بزرگی از مردم علاقمند به سیاست، در گوشه ای ایستادند تا شاهد سقوط حکومتی باشند که مدت ها مظهر جدیدی از ناسیونالیسم در ایران بود در این مورد نیز، به نظرمی رسید که دلیل عُمدهء بی حرکتی مردم ناشی از خطر شدیدی بود که از جانب حزب توده احساس می کردند» [۵۷].



مردم تهران یکی دیگر از تانک های نظامی را تصرف کرده اند

مهدی غنی، از فعالان ملی - مذهبی ، از فعالان ملی - مذهبی می گوید:

«... ما بچه های انجمن (اسلامی دانشجویان) این نگرانی را داشتیم که توده ای ها دارند می برند، یعنی کشور کمونیستی می شود... ما نگران حاکمیت کمونیست ها بودیم. .. تصوّر ما این بود که ایران دارد به سمت یک جریان کمونیستی می رود. این نگرانی موجب شده بود که در آن ۳- ۴ روز، بی طرف بودیم» [۵۸].

دکتر ابراهیم یزدی، رهبر «نهضت آزادی ایران» نیز تأکید می کند:

«اگر در آن زمان از هر ملی گرائی می پرسیدند که بین دربار و کمونیسم (حزب توده) کدام گزینه را انتخاب می کنید؟ همگی بدون شک، دربار را انتخاب می کردند» [۵۹].

خلیل ملکی، رهبر فکری بزرگ ترین سازمان سیاسی هوادار مصدّق، در اعلامیهء حزبی خود، در باره ۲۸ مرداد چنان سخن گفت که موجب حیرت و انتقاد شدید یارانش گردید، چرا که در آن اعلامیه، ملکی نه از کلمهء کودتا استفاده کرده بود و نه از ضرورت بازگشت دولت دکتر مصدّق

و ادامهء مبارزه برای تحقّق هدف‌های نهضت ملّی سخنی گفته بود! [۶۰] آیا خلیل ملکی، آنچه را که در روز ۲۸ مرداد اتّفاق افتاده و به چشم خویش دیده بود - اساساً - کودتا نمی‌دانست؟! بابک امیرخسروی، نیز در گفتگو با نگارنده تأکید کرد:

- «بدور از تعصّبات سیاسی و در ارزیابی‌های تازه، با توجّه به انشعابات و اختلافات جبههء ملّی، حضور قاطع حزب توده و ناامیدی و بی‌تفاوتی مردم نسبت به دولت مصدّق، اینک من، بیش از گذشته، واژهء «کودتا» را برای تبیین رویداد ۲۸ مرداد ۳۲، نادرست می‌دانم». [۶۱]

مهندس زیرک‌زاده - بدرستی - می‌نویسد:

- «احتمال یک جنگ داخلی زیاد بود به طوری که اگر در ۲۸ مرداد چندین کشته داشتیم، مقاومت دکتر مصدّق، صدها بلکه هزارها کشته بجای می‌گذاشت» [۶۲].

باتوجه به این واقعیّت بود که مصدّق - بعدها - به وکیل مورد اعتماد خود (سرهنک بزرگمهر) گفته بود:

- «بهترین حالت، همین بود که پیش آمد» [۶۳].

پانویس ها:

[۱]- تقریرات مصدّق در زندان، یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، ص ۱۳۰

[۲]- نجاتی، ص ۵۴۱

[۳]- زیرک‌زاده، ص ۳۱۱

[۴]- موحد، ج ۲، ص ۸۵۷

[۵]- زیرک‌زاده، پرسش‌های بی پاسخ، ص ۳۱۱، همچنین نگاه کنید به صص ۱۴۰ و ۳۰۴

[۶]- امیرخسروی، صص ۶۱۷-۶۱۸، مقایسه کنید با روایت سرهنک سر رشته، ص ۱۰۹

[۷] - امیر خسروی، ص ۷۴۳

[۸] - مقایسه کنید با نظر زیرک زاده، ص ۳۱۲؛ انور خامه ای، نشریه شهروندان امروز، شماره ۱۲

[۹] - نگاه کنید به:

Mattison to the Department of State, July 25, 1953, telegram
788,00/7-2553

[۱۰] - نگاه کنید به:

Mattison to the Department of State, August 12, 1953, telegram
788,00/8-1253

[۱۱] - سنجابی، ص ۱۴۵، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۰ (نوار شماره ۱۲) مقایسه کنید با روایت
زیرک زاده درباره «گیجی و حیرت بیشتر مردم ایران از وقایع روز ۲۸ مرداد»، زیرک زاده، صص ۳۰۳-
۳۰۴

[۱۲] - عموی، ص ۷۳

[۱۳] - برای نمونه‌هایی از تردیدها و عقب‌نشینی‌های دکتر مصدق نگاه کنید به: مصدق، خاطرات،
ص ۲۴۸؛ مصدق، نامه‌ها، ج ۱، صص ۱۰۵ و ۱۶۴؛ مکی، خاطرات سیاسی، ص ۱۸۴؛ مکی، وقایع
سی‌ام تیر ۱۳۳۱، صص ۱۶-۱۷؛ نامه‌های دوستان [به دکتر محمود افشار]، ص ۲۱۷؛ موحد،
ج ۲، ص ۱۰۵۶؛ آوانسیان، اردشیر، خاطرات، صص ۴۶۷-۴۶۸

[۱۴] - Homa Katouzian, Musaddiq and the struggle for power in Iran
pp. 14 and 6.

متن فارسی، ترجمه فرزانه طاهری، ص ۲۰

[۱۵] - مصدق، نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۰۵

[۱۶] - موحد، ج ۱، ص ۴۳۲ به نقل از یادداشت ۱۸ خرداد ۱۳۳۱ مهندس کاظم حسینی

[۱۷] - مصدق، نامه‌ها، ج ۲، صص ۱۶۱-۱۶۲

[۱۸] - ملکی، نهضت ملی و عدالت اجتماعی، ص ۲۰۵.

[۱۹] - دکتر غلامحسین مصدق، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۲ (نوار شماره ۱۲)

[۲۰] - «هرکس بخواهد بساط سلطنت را با تشکیل شورای نیابت سلطنت و یاجانشین شاه فراری به وسیله مزدور دیگر، محفوظ نگه دارد، به جنبش استقلال ملی خیانت می کند و آب در آسیاب استعمارگران می ریزد»: روزنامه شجاعت (بجای بسوی آینده)، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲

[۲۱] - مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، ص ۶۹۰.

[۲۲] - چنانکه، بعدها، در همین باره، در پاسخ به محمدرضا شاه نوشت: «من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقیب دیگر آن هم موافق نبودم چونکه تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی شود... چه بسا ممالکی که رژیم شان جمهوری است ولی آزادی ندارند، و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و آزادی و استقلال کامل برخوردارند». مصدق، خاطرات، ص ۲۷۳

[۲۳] - روزنامه اطلاعات، سه شنبه ۲۷ مرداد ۳۲؛ مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، ص ۴۹۵

[۲۴] - مصدق، صص ۲۷۲-۲۷۳؛ سنجابی، ص ۱۴۸

[۲۵] - Henderson to the Department of State, August 18, 1953, telegram 788,08-1853

[۲۶] - New York Times, August 19, 1953

خواندنیها، شماره ۹۶، سال ۱۳، ۳۱ مرداد ۱۳۳۲؛ اتابکی، ص ۱۸۴. برای روایات دیگر نگاه کنید به: موحد، ج ۲، صص ۸۲۷-۸۲۸

[۲۷] - New York Times, August 19, 1953 ; Roosevelt, pp. 182-185

روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۳۲؛ اتابکی، ص ۱۱۶؛ مقایسه کنید با: غلامحسین صدیقی در گفتگو با روزنامه دنیا، ۲۰ شهریور ۱۳۵۸؛

[۲۸] - کیانوری، ص ۲۶۸؛ کیانوری، «حزب توده و مصدّق»، نامهء مردم، شمارهء ۱ و ۲، ۱۳۵۹، صص ۵-۶

[۲۹] - برای متن نامهء آیت الله کاشانی و بحث های مربوط به آن، نگاه کنید به مقالهء دکتر محمد حسن سالمی در: فصلنامهء تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره های ۶-۱۳۷۶، صص ۱۵۴-۱۶۸؛ کاتوزیان، صص ۲۱۳ و ۲۱۸؛ روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۳۶.

[۳۰] - به روایت کیانوری (ص ۲۷۸): در ۲۸ مرداد، حزب توده، تنها از بخش کارگری، می توانست ۲۵ هزار کارگر را به خیابان ها بفرستد.

[۳۱] - مکی، صص ۴۱۱-۴۱۲

[۳۲] - Foreign Relations of the United States, volume X, 1951-1954, Editor in Chief John P. Glennon, Washington, 1989, doc n° 362, p.784
مقایسه کنید با جوانشیر، ص ۳۱۲؛ شایگان، سید علی، خاطرات، صص ۹-۱۰؛ کیانوری، ص ۲۷۶، ورقا، صص ۱۸۶-۱۸۷

[۳۳] - The Mossadegh era: roots of the Iranian revolution. Lake View Press (Original from: University of Michigan), p121

ترجمهء فارسی، محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۱۷۹، مقایسه کنید با: جوانشیر، ص ۳۰۷

[۳۴] - عموی، صص ۷۱-۷۲

[۳۵] - گفتگوی سرگرد آذن نوربان گارنده، پاریس، ۲۰ مرداد ۱۳۷۴؛ امیر خسروی، ص ۷۱۲

[۳۶] - نگاه کنید به: کیانوری، صص ۲۷۶-۲۷۷؛ جوانشیر، ف.م.، صص ۳۱۱-۳۱۳؛ فیروز، مریم (همسر کیانوری)، خاطرات، ص ۱۰۶

[۳۷] - برای نمونه‌هایی از سرگردانی و بلا تکلیفی نیروهای رزمنده حزب توده در روز ۲۸ مرداد، نگاه کنید به: جوانشیر، صص ۳۰۸-۳۰۹؛ گذشته چراغ راه آینده، صص ۶۲۹ و ۶۷۶؛ عموئی، صص ۷۱-۷۳؛ امیر خسروی، ص ۶۵۴ و ۶۸۳ و ۶۸۵؛ ورقا، صص ۴۶-۵۰

[۳۸] - زیرک‌زاده، صص ۳۲۲-۳۲۵

[۳۹] - Ernest Perron: منابع مصدقی پرون را «جاسوس انگلستان در دربار»، «دوست نزدیک شاه»، «از عوامل دست اول کودتا» و ... نامیده‌اند. نگاه کنید به: نجاتی، صص ۳۶۲-۳۶۳، ۳۷۳، ۶۶۹، ۶۰۴

[۴۰] - سر رشته، صص ۱۱۰-۱۱۱، مقایسه کنید با: نجاتی، صص ۴۱۳ و ۶۰۳.

[۴۱] - سر رشته، صص ۱۲۰-۱۲۱

[۴۲] - زیرک‌زاده، ص ۱۴۱؛ سر رشته، ص ۱۲۰

[۴۳] - نجاتی، صص ۶۰۴-۶۰۵

[۴۴] - نجاتی، صص ۴۴۵-۴۴۶؛ امیر خسروی، ص ۷۱۸

[۴۵] - موحد، ج ۲، صص ۸۶۷-۸۶۸

[۴۶] - زیرک‌زاده، ص ۳۱۳

[۴۷] - روزنامهء اطلاعات (ویژهء ۲۸ مرداد)، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸

[۴۸] - عاقلی، ج ۱، ص ۳۵۱

[۴۹] - مصدق، نامه‌ها، ص ۴۰۴

[۵۰] - نگاه کنید به: اتابکی صص ۱۸۷-۱۸۹؛ سنجابی، هاروارد، ص ۱۰۶۹ (نوار شمارهء ۱۲)؛ موحد، ج ۲، صص ۸۲۷-۸۲۸؛ امیر خسروی، ص ۶۱۸؛ ملکی، ص ۱۰۵؛ کاتوزیان، ص ۲۳۴؛ آبراهامیان، ص ۲۵۲

[۵۱] - مصدق در محکمهء نظامی، ج ۲، ص ۴۸۱

[۵۲] - سرتیپ دفتری ۱۴ روز بعد از این «کار موثر»، دوباره به پُست اولیهء خود، ریاست گارد مسلح گمرک، بازگشت. روزنامهء اطلاعات، ۱۰ شهریور ۱۳۳۲

[۵۳] - فرمانفرمائی، ص ۷۲۲. تورج جوادی، عضو سازمان جوانان حزب زحمتکشان (مظفربقائی) که در روز ۲۸ مرداد بسیار فعال بود، مضمون همین روایت فرمانفرمائی از روز ۲۸ مرداد را تکرار کرده است: گفتگوی نگارنده با تورج جوادی، اوت ۲۰۰۶

[۵۴] - Foreign Relations of the United States, volume X, docs 348, 349
Wilber, Overthrow of Premier Mossadeq of Iran (November 1952-
August 1953). Central Intelligence Agency, March 1954, pp66-67

[۵۵] - نجاتی، ص ۴۳۹

[۵۶] - مصدق، دولت ملی و کودتا (مجموعهء گفتگوها و مقالات)، بکوشش مهندس عزت الله سحابی، ص ۲۲۷

[۵۷] - Zabih, p.179

ترجمهء فارسی، صص ۱۹۷-۱۹۸

[۵۸] - نشریهء شهروند امروز، شمارهء ۱۲، بمناسبت ۲۸ مرداد، شهریور ۱۳۸۶.

[۵۹] - سخنرانی ابراهیم یزدی در تالار شیخ انصاری دانشکدهء حقوق دانشگاه تهران، به تاریخ ۲۱ اسفندماه ۱۳۸۴

[۶۰] - نگاه کنید به: حجازی، صص ۱۱۵-۱۱۸. برای متن اعلامیهء حزب «نیروی سوم» بقلم خلیل ملکی نگاه کنید به: صص ۱۲۹-۱۳۵ همان کتاب

[۶۱] - گفتگوی نگارنده با امیر خسروی، پاریس، ۱۵ مه ۲۰۱۱

[۶۲] - زیرک زاده، ص ۳۱۳؛ مقایسه کنید با نظر صدیقی، نجاتی، ص ۵۳۷؛ عموئی، ص ۷۴. در این روزاز میان هواداران و مخالفان دکتر مصدق، جمعاً، ۴۶ تن مقتول و ۳۳۳ تن مجروح شدند. روزنامهء اطلاعات، ۳۱ مرداد ۱۳۳۲.

[۶۳] - برهان، عبدالله، مصاحبه با سرهنگ جلیل بزرگمهر: کارنامهء حزب توده و راز شکست مصدق، ج ۲، ص ۱۹۰.

برخی خصلت‌ها و خلیات دکتر مصدق

مصدق، دارای خصلت و فضائل مهمی بود (از جمله پاکدامنی، فسادناپذیری و عشق او به استقلال ایران) و بی‌تردید، وجود همین خصلت و فضائل بود که وی را از بسیاری از رهبران سیاسی عصر، ممتاز و متمایز می‌ساخت. باینحال سرتیپ تقی ریاحی (رئیس ستاد ارتش مورد اعتماد دکتر مصدق) تأکید می‌کند:

«مصدق، باهوش نبود و سیاستمدار بسیار ضعیفی بود، از مدرسه قدیم سیاست بود و در سیاست به جای اینکه فکر کند و راه صحیح برای هر کاری پیدا کند، مسائل را با تردستی می‌خواست حل کند و اغلب نیز بدون فکر تصمیم می‌گرفت، من خودم موارد زیادی از این رویه [مصدق را به یاد دارم.]» [۱]

کتاب حاضر - چنانکه از نام آن پیداست - در پی آسیب‌شناسی شکست دکتر مصدق می‌باشد و لذا لازم است تا به برخی ضعف‌ها و کاستی‌های دکتر مصدق اشاره‌ای داشته باشیم:

۱ - مصدق و مذهب

مصدق هرچند که شخصیتی عرفی (سکولار) بود اما باورهای عقیدتی و فلسفه سیاسی او با باورهای عقیدتی و فلسفه سیاسی عصر و روشنگری اروپا تفاوت آشکار داشت [۲]. مصدق برای پیشبرد آرمان‌هایش، شور سیاسی را با نوعی «مظلومیت» و «دادخواهی مذهبی» می‌آمیخت و باعث همدلی و تحریک احساسات مردم می‌شد بطوری که در مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء الدین طباطبائی، مصدق ضمن تمسک به صحرای کربلا و امام حسین تأکید کرد:

«مردم به حضرت سیدالشهدا چرا معتقدند؟ برای اینکه او در راه آزادی صدماتی کشید و جان خود را فدای امت کرده «بابی انت و اُمی یا ابا عبدالله» پس من هم که سگ آستان حضرتم باید به آقا و مولای خود تاسی کنم و برای خیر این مردم و برای آزادی این جامعه هرگونه فحش و ناسزا بشنوم و خود را برای هر کاری آماده نموده، آرزو مندم [تا] به درجهء شهادت نائل شوم».

[۳]

مصدق حَتّی مَلّی شدن صنعت نفت را ناشی از یک «الهام غیبی» می‌پنداشت و معتقد بود:

- «در خواب دیدم که شخصی نورانی به من گفت: دکتر مصدّق! برو و زنجیرهایی که به پای مَلّت ایران بسته‌اند، باز کن وقتی به اتفاق آراء (طرح) مَلّی شدن صنعت نفت از کمیسیون گذشت، قبول کردم که حرف آن شخص نورانی غیر از الهام چیز دیگری نبوده است» [۴].

بدین ترتیب: مصدّق کوشش می‌کرد تا اقداماتش ضمن داشتن مشروعیت سیاسی، رنگی از مشروعیت یا حقّانیت مذهبی نیز داشته باشد. با چنان اعتقاداتی، مصدّق تاریخ تشکیل جلسه شورای امنیّت سازمان ملل در نیویورک برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه ایران را - به علّت همزمانی با ایّام عزاداری تاسوعا و عاشورا - سه روز به تأخیر انداخت.

در این زمان، نیروهای مذهبی یکی از ستون‌های اصلی جنبش مَلّی شدن صنعت نفت را تشکیل می‌دادند و روحانیون برجسته‌ای مانند آیت‌الله کاشانی، سید ابوالفضل زنجانی و حاج سیدرضا زنجانی، سید محمود طالقانی، سید جعفر غروی، شیخ بهاءالدین محلاتی، سیدرضا فیروزآبادی، سید ضیاءالدین جوادی و دیگران در این جنبش نقشی کارساز داشته‌اند [۵]. در پرتو حضور این روحانیون (خصوصاً آیت‌الله کاشانی) بود که گروه «فدائیان اسلام» نیز - بعنوان «بازوی مسلّح جنبش» - دارای موقعیّت ممتاز گردیدند [۶].

با چنان التقاط فکری و سیاسی، درکابینه نخست مصدّق در حالیکه دو سیاستمدار مورد اعتماد روحانیون بنام باقر کاظمی و محمود شروین، وزیر امور خارجه و مدیر کلّ اوقاف دولت مصدّق شدند، مهندس مهدی بازرگان (مؤسّس انجمن اسلامی) نیز معاون وزیر فرهنگ (کریم سنجابی) شد که به ترویج تعالیم اسلامی در مدارس توجه خاص داشت. درهمین راستا، مصدّق ضمن ابقای روحانیون در شوراهای نظارت و محدود کردن فعالیتّ هواداران احمد کسروی، بیست و نه تن از اعضاء فدائیان اسلام - از جمله نواب صفوی و خلیل طهماسبی، قاتل رزم‌آرا - پس از مدّت کوتاهی، از زندان آزاد شدند. خلیل طهماسبی پس از آزادی از زندان به ملاقات دکتر مصدّق رفت [۷]. بقول صاحب نظری: «با اطمینان می‌توان گفت که عزم و اراده سیاسی مصدّق و یاران او بود که باعث آزادی نواب صفوی از زندان گردید» [۸].

در این زمان، شمس قنات‌آبادی - روحانی معروف و یکی از عناصر فعال جبههء ملی - مدیر هفته نامهء «دموکرات اسلامی» بود و مفاهیمی مانند «مفسد فی الارض»، «جهاد»، «شهادت» و توسل به آیات قرآنی توسط رهبران جبههء ملی کاربرد فراوان داشت. در واقع، از این زمان است که ما شاهد پیدایش و رشد جریانی بنام «ملی - مذهبی» در فرهنگ سیاسی ایران هستیم [۹]. برخی نویسندگان - بدرستی - دوران زمامداری دکتر مصدق را «دوران رشد و شکوفائی روحانیت در ایران» دانسته اند [۱۰].



دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی



۲ روز قبل از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱

روحانیون تهران از مصدق می‌خواهند تا از استعفاء صرف نظر کند.

۲ - اعتقاد به قدرت انگلیس

آن باور مذهبی، تجلی دیگری نیز داشت و آن اینکه: دکتر مصدق اعتقاد شگفتی به «دست انگلیسی‌ها» داشت و معتقد بود که در ایران، سنگی بر سنگ، بند نمی‌شود مگر به خواست و رضای دولت انگلیس. این اعتقاد اغراق آمیز - گاه - اعتدال سیاسی را از مصدق سلب می‌نمود و او را - حتی نسبت به نزدیک‌ترین یارانش - بدبین و بدگمان می‌ساخت [۱۱]. او حتی نسبت به جواهر لعل نهرو - که با درایت سیاسی باعث استقلال هند از انگلیس شده بود - بدبین بود و اعتقاد داشت: «نهرو، دوست انگلستان است و نمی‌توان به او اعتماد کرد» [۱۲]. با اینحال مصدق، خود، کتمان نمی‌کرد که به کمک و موافقت تام انگلیسی‌ها بود که وی به استانداری ایالت فارس و آذربایجان منصوب شده بود [۱۳]. او حتی انتخابش در مجلس شانزدهم را ناشی از تمایل انگلیسی‌ها می‌دانست [۱۴].

۳ - مصدق و قانون اساسی

با وجود تحصیلات عالیه در رشته حقوق، دکتر مصدق، گاه درکی غیرحقوقی و اساساً اخلاقی نسبت به قانون اساسی داشت. در درگیری‌ها و مناقشات مصدق با مجلس و شاه، او نه به نصّ قانون اساسی بلکه به «روح» آن استناد می‌کرد. مصدق با برجسته کردن «مصلح مملکت» تأکید می‌کرد که: «قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی» و بسان یک «مجتهد جامع‌الشرایط» چنین استدلال می‌نمود:

- «شرب شراب به نصّ قرآن حرام است ولی اگر طبیب آنرا برای سلامت مریض تجویز نمود، حرمت از آن برداشته می‌شود» [۱۵].

مصدق بانوعی «قیاس مع الفارق» معتقد بود که «شاه باید مانند سلاطین انگلیس و سوئد، سلطنت کند نه حکومت» [۱۶]، این اعتقاد - امّا - نه با عملکرد سیاسی مصدق نسبتی داشت و نه با ساختار سیاسی - اجتماعی ایران، شباهت و پیوندی [۱۷].

۴ - مصدّق و مجلس

باآنکه مصدّق به ضرورت مجلس شورای ملی اعتقاد داشت و معتقد بود که «بدون وجود مجلس، حتی ۵۰ سال تهیّه و تدارک به جایی نخواهد رسید» [۱۸]، ولی او در زمان نخست‌وزیری خود علاقه‌ای به مجلس شورای ملی نداشت. در این زمان، مصدّق دوستدار مجلسی بود که بقول خودش «نمایندگان کت بسته»، مُجری اوامر او باشند. از این رو، مصدّق، مجلس شورای ملی را «دزدگاه»، «خاک بر سر این مجلس» و «باشگاهی از خائنین به مصالح ملّت» می‌نامید. او «مصالح ملّت» را آنچنان که خود می‌خواست تفسیر می‌کرد و در این راه تا آنجا پیش رفت که مجلس سنا را بخاطر مقاومت در برابر لایحه «اختیارات شش ماهه» اش، منحل کرد و نیز انتخابات مجلس دوره هفدهم را (که تحت نظارت دولت خود او برگزار شده بود) به محض آگاهی از احتمال شکست کاندیداهای جبهه ملی در شهرستان‌های مشهد، شیراز، بروجرد، ساری و بابل، متوقف یا باطل ساخت و سپس در یک شرایط هیجانی - با حمایت گسترده حزب توده - ضمن انجام رفتارندوم غیردموکراتیک و غیرقانونی (در ۱۲ مردادماه ۳۲) فقط با بیش از صدوپنجاه هزار رأی در تهران، مجلس شورای ملی را منحل کرد، اقدامی که نه تنها با مخالفت شاه، بلکه حتی با مخالفت شدید یاران نزدیک مصدّق (مانند غلامحسین صدیقی، سنجابی، علی اصغر پارسا، عبدالله معظّمی، کاظم حسینی، خلیل ملکی و دیگران) همراه بود. شگفت اینکه در تهران برای رأی‌دهندگان، دو صندوق، در دو مکان متفاوت، تعیین کرده بودند تا موافقان و مخالفان مصدّق از یکدیگر متمایز و مشخص شوند! شیوه‌ای که در هیچیک از نظام‌های پارلمانی جهان سابقه نداشت.

۵ - مصدّق و دادگستری

مصدّق بعنوان یک حقوقدان خوشنام، به اهمیت استقلال قوه قضائیه از قوه مجریّه آگاه بود با اینهمه، وی باکسب «اختیارات فوق‌العاده»، «دیوان عالی کشور» (یعنی عالی‌ترین و مهمترین مرجع قضائی کشور) را منحل کرد و دیوان عالی جدیدی به میل و اراده خود تشکیل داد. محمد حسین موسوی (یکی از قضات آن دوره که در مباحثات و جلسات کمیسیون‌های وزیر

دادگستری وقت شرکت داشت) ضمن نشان دادن عملکردهای غیرقانونی دولت مصدق در پاکسازی قضات، می‌نویسد:

«بدین ترتیب در شرایطی که کشور نیاز به آرامش داشت، با تصفیه‌های خودسرانه، بزرگترین قضات کشور علیه مصدق و حکومت او برانگیخته شدند.» [۱۹]

۶ - مصدق و آزادی مطبوعات

بی‌تردید در عصر مصدق، آزادی مطبوعات وجود چشمگیری داشت، اما باید دانست که وجود این آزادی‌ها، اساساً ناشی از خلاء سیاسی پس از سقوط رضاشاه بوده است.

مصدق به اهمیت مطبوعات آزاد در ترقی و تعالی جامعه، آگاه بود و حتی در اولین روزهای حکومت خود دستور داده بود تا «از اعتراض و تعرض به روزنامه‌هایی که به شخص او اهانت می‌کنند، خودداری شود» [۲۰].

بااینحال، پس از چندی دولت مصدق به توقیف نشریات و روزنامه‌های مخالف دولت پرداخت بطوری که دکتر فاطمی (معاون نخست وزیر و سردبیر باختر امروز)، محرم‌علی خان (سانسورچی معروف دوران رضا شاه) را احضار کرد و ضمن اشاره به تندروی‌های روزنامه‌های مخالف دولت، به وی گفت:

– «محرم‌علی خان! این‌ها روزنامه‌هایی هستند که اجازه انتشار ندارند. همین الآن می‌روی چاپخانه‌های شان را پیدا می‌کنی و جلوی انتشارشان را می‌گیری، این حکم قانونی توقیف آنهاست.» [۲۱]

این موضوع و خصوصاً طرح قانون مطبوعات، هرچند برای بهسازی فضای سیاسی جامعه مفید می‌نمود، اما با خطرات ناروشتی و ابهامات موجود، باعث نگرانی احزاب و گروه‌های مخالف دولت و حتی برخی از یاران مصدق گردید بطوری که دکتر سنجابی (وزیر کابینه مصدق) و حزب ایران (هوادار مصدق) نیز به مخالفت با آن برخاستند. دکتر بقائی نیز گفت: «این قانون یک ماده کم دارد، و آن ماده اینست که هرکس روزنامه بنویسد بلافاصله تیرباران می‌شود». کاشانی نیز در

اعلامیه‌ای، مصدّق را «صیّاد آزادی ایران» نامیده بود. مشفق همدانی، مدیر مجله‌ء کاویان (طرفدار مصدّق) نیز نوشت: «این قانون، حکومت مصدّق را سرنگون خواهد ساخت.» [۲۲]

اگر بپذیریم که «مطبوعات، آینه‌ء تمام نمای روح و روان جامعه است»، بانگاهی به روزنامه‌ها و نشریات این دوران، با مفهوم عصبیّت وضعف نهادهای مدنی و مطبوعاتی در این دوران آگاه‌تر می‌شویم: از ۳۷۰ نشریه و روزنامه‌ای که در زمان مصدّق منتشر می‌شدند [۲۳]، حدود ۱۰۰ روزنامه و نشریه متعلّق به حزب توده و سازمان‌های مربوط به آن بود [۲۴] و در مجموع حدود ۸۰٪ نشریات و روزنامه‌های این زمان از نظر کیفی و محتوایی، بسیار حقیر و فقیر بودند و بیشتر، به «دُشنام نامه» شباهت داشتند [۲۵].

با اینهمه باید گفت که دوران مصدّق از نظر تکثّر و تنوّع روزنامه‌ها و نشریات بسیار چشمگیر بود.

۷ - از مریضی تا تمارض؟!

دکتر مصدّق، دارای کودکی پررنج و شکنجی بود: مرگ زود هنگام پدر و تربیت مصدّق با نظارت و سرپرستی مادرش، دعوای و رقابت‌های مادرش با دیگر زنان و فرزندان پدری، همه و همه، از مصدّق انسانی عصبی و ناآرام، رنجور و بیمار ساخته بود، مسئله‌ای که - دست‌کم یکبار - باعث شد تا مصدّق دست به خودکشی بزند [۲۶]. طبیعی بود که این بیماری‌ها در زندگی و حیات سیاسی مصدّق تأثیر داشته و دکتر مصدّق، گاه از این بیماری‌ها - بعنوان سَپری برای پوشاندن ضعف‌های سیاسی خویش - استفاده می‌کرد. مهندس زیرک‌زاده (یکی از نزدیک‌ترین یاران مصدّق) می‌نویسد:

- «دکتر مصدّق در تغییر قیافه دادن مهارت خاصی دارد، به موقع، خود را به گری می‌زند، عصبانی می‌شود، یا قاه‌قاه می‌خندد. حتّی اگر بخواهد، حالش بهم می‌خورد، مریض می‌شود و غش می‌کند. روزی (مصدّق) به من گفت: «نخست وزیر مملکتی حقیر و بیچاره، باید ضعیف و رنجور بنظر بیاید و از این هنر، در پیش بردن مقاصد سیاسی خود استفاده کند.» [۲۷]

وقتی به دعوت ترومن [۲۸]، دکتر مصدّق به واشنگتن رسید، آچسون (وزیر امور خارجه آمریکا)، مک‌گی (معاون او) و سه تن دیگر، از مصدّق و همراهان او استقبال کردند:

«آچسون، پیشاپیش دیگر استقبال‌کنندگان بود و هم او گفته است: وقتی مصدّق از قطار می‌خواست پایین بیاید، حالت پیرمرد بیمار و ضعیفی را داشت که روی بازوی پسرش تکیه کرده، با زحمت به کمک عصا راه می‌رفت، ولی وقتی مرا شناخت، راست ایستاد و عصای خود را به دست یکی از همراهانش داد و با چابکی از قطار بیرون پرید» [۲۹]

امیر تیمور کلّالی، وزیر کار و جانشین وزیر کشور دولت مصدّق، در ذکر مریض‌نمائی وی به‌نگام عزیمت به آمریکا یادآور می‌شود:

«دکتر مصدّق ... همین که از اتومبیل پیاده شد، فوری خودش را به بیحالی زده بود و ضعف کرده، وانمود می‌کرد که همه بگویند: «با این رنجوری و ناخوشی، آماده خدمت شده است»، در صورتی که خدا می‌داند و همه اشخاص تیزبین می‌فهمند که این ادعا صرفاً یک تظاهر است» [۳۰]

به‌نگام نطق رزم‌آرا (نخست‌وزیر) در مجلس و کوبیدن نمایندگان مخالف بر میز و صندلی‌های مجلس و بی‌اعتنائی رزم‌آرا به این هیاهوها، به روایت دکتر مظفر بقائی:

«مکّی پهلوی من نشسته بود، آقای دکتر مصدّق آنور ... دیدیم مکّی به مصدّق گفت: آقا! غش کنید! دیگر کاری نمی‌شود کرد. یک دفعه دکتر مصدّق غش کرد ... حالت غش و رعشه و اینها و بعد، کریم‌پور [شیرازی مدیر روزنامه شورش] خودش را از توی تماشاچی‌ها انداخت پائین که پدر ملت را کشتند ... من این غش‌های دکتر مصدّق را فکر می‌کردم واقعاً یک حالت صرعی چیزی است [که] به او دست می‌دهد، بعداً دانستیم که این [غش کردن‌ها] فرمایشی است» [۳۱]

در انتخابات دوره هفدهم و انتخاب بازرس ناظر از قضات دادگستری برای هر حوزه انتخابی، به‌نگام معارفه با دکتر مصدّق، به نوشته محمد حسین موسوی (قاضی دادگستری):

- «وقتی بازرسان قضائی انتخاب شدند، در روز مُعارفه، دکتر مصدّق - در پاسخ به سؤال مستشار دیوان کشور- بدون کوچک‌ترین تأملی، همزمان که لب به سخن می‌گشود، دست در جیب کرد و دستمالی در آورد و بلند گریه کرد، طوری که به زحمت می‌شد گفته‌هایش را فهمید... صدای گریه نخست وزیر و عدم تعادل وی برای سرپا ایستادن، وزراء و دیگران را به گرفتن مصدّق واداشت تا او زمین نخورد... بدین ترتیب دکتر مصدّق را به اطاق خود بردند و مراسم مُعارفه و آشنائی پایان یافت.» [۳۲]

جنبه دیگری از این مریضی یا تمارض، مواضع سیّال مصدّق در لحظات حسّاس زندگی سیاسی او بود. به عبارت دیگر، روحیه ناآرام مصدّق و تقابل و تعامل، خاموشی و خروش و تهاجم و تمکین وی در لحظات حسّاس، درک انگیزه‌ها و علل عملکردهای مصدّق را دشوار می‌سازند: استعفای مصدّق در ۲۵ تیرماه و انفعال غیرمنتظره وی در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، انفعال و عقب‌نشینی حیرت‌انگیز او در روز ۲۸ مرداد ۳۲ و بعد، حضور قاطعانه وی در محکمه نظامی، نمونه‌هایی از این مواضع سیّال است.

باتوجه به اینکه از نظر قانونی، «سالم و مدیر و مدبّر بودن» جزو صفات ذاتی نخست وزیر است، پرسیدنی است که با آن ضعف‌ها و مریضی‌ها و تمارض‌ها، آیا- اساساً- دکتر مصدّق باخانه نشینی و خلوت‌گزینی می‌توانست مشکلات کشور را مدیریت کند؟

۸ - مصدّق در جلسات هیأت دولت

به علت ضعف، پیری و بیماری مصدّق و ترس شدید او از کشته شدن، جلسات هیأت وزیران، غالباً در خانه مصدّق برگزار می‌شد و او، پیژامه به تن، روی تخت خواب آهنی در زیر یک پتو یا ملافه، دراز می‌کشید یا می‌نشست و دیدارهای رسمی را -عمدتاً- در همان اطاق و روی همان تخت خواب انجام می‌داد که البته برای خارجیان بسیار عجیب می‌نمود. وی در جلسات هیأت وزیران، کمتر شرکت می‌کرد و در موارد استثنائی هم که در هیأت وزیران شرکت می‌نمود، عموماً با عبا حضور می‌یافت. او، گاه، حتی با پیژامه و دم‌پایی در جلسات هیأت دولت و مجلس

شورای ملی شرکت می‌کرد، هم از این رو، او را «نخست وزیر پیژامه پوش» می‌نامیده‌اند. این امر، شاید نشانه‌ای دیگری از خصلت پوپولیستی مصدق بود.

پانویس ها:

- ۱- نامهء سرتیپ ریاحی به ابوالحسن ابتهاج، در: خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ج ۲، ص ۲۹۱؛ مقایسه کنید با نظر عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری مصدق: مصدق در محکمهء نظامی، ج ۱، صص ۴۹-۵۰
- ۲- ابراهامیان مصدق را «فرزند عصر روشنگری» دانسته است. نگاه کنید به:

<http://tarikhirani.ir/fa/files/33/bodyView/666>

- ۳- مذاکرات مجلس، دورهء چهاردهم، چهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۲
- ۴- مصدق، صص ۲۴۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳؛ اطلاعات، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰
- ۵- حسینیان، روح الله، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، صص ۱۰۰-۱۰۴
- ۶- نگاه کنید به: حسینیان، صص ۱۰۰-۱۰۴، ۱۰۸-۱۰۹ و ۳۰۴؛ عراقی، صص ۷۲-۷۷؛ نجاتی، ص ۹۰
- ۷- روزنامهء اطلاعات، ۲۵ آبان و ۵ بهمن ۱۳۳۱؛ ترکمان، ص ۳۹۶
- ۸- نگاه کنید به: رهنما، صص ۳۹۰-۴۰۰
- ۹- در بارهء پیدایش «ملی - مذهبی‌ها» در عرصهء سیاسی ایران، نگاه کنید به: رهنما، صص ۹۹-۱۲۶
- ۱۰- نگاه کنید به: سبحانی، عزت الله [زیر نظر]، دولت ملی، مصدق و کودتا، مقالهء «دین و عالمان دینی در اندیشه و کردار دکتر مصدق»، نشر طرح نو، تهران، ۱۳۸۱، صص ۴۰۱-۴۱۷
- ۱۱- برای نمونه نگاه کنید به: مکی، صص ۴۶۲ و ۴۶۳؛ متینی، صص ۲۶۹-۲۷۱

۱۲- زیرک زاده، ص ۳۴۳

۱۳- مصدّق، صص ۱۲۴-۱۲۵، ۳۴۱-۳۴۲

۱۴- بزرگمهر، ناگفته‌ها و کم‌گفته‌ها از دکتر محمد مصدّق، ص ۹۲

۱۵- مصدّق، ص ۲۵۱

۱۶- مصدّق، ص ۲۲۸

۱۷- به راستی! کدام ساختار سیاسی - اجتماعی ایران شبیه به انگلیس یا سوئد بود تا پادشاه آن باشد؟ از این گذشته، عملکردهای شخص مصدّق در مقابله با شاه و مجلس، کسب فرماندهی ارتش (وزارت جنگ) و سرانجام، انحلال مجلس شورای ملی در یک رفراندوم غیردموکراتیک و بی‌سابقه، به عملکردهای کدامیک از نخست وزیران انگلیس یا سوئد شباهت داشت؟

۱۸- نگاه کنیده: باختر امروز، شماره های ۲ و ۶ تیرماه ۱۳۳۲

۱۹ - موسوی، محمدحسین، یادمانده‌ها از برباد رفته‌ها، نشر مهر، کُن آلمان، ۲۰۰۳، صص ۱۶۴-۱۵۶

۲۰- نامه‌های دکتر مصدّق، ص ۱۶۵؛ مصدّق، خاطرات....، ص ۳۷۴؛ اطلاعات، ۱۹ بهمن‌ماه ۱۳۳۱

۲۱- بهزادی، شبه خاطرات، صص ۵۲۶-۵۲۸

۲۲- برای آگاهی از بحث‌های مربوط به قانون مطبوعات نگاه کنید به: کوهستانی نژاد، مسعود، اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدّق، صص ۴۲۵-۴۳۰

۲۳ - بهزادی، علی، ص ۶۴۰

۲۴ - حدّادی، بهمن، «مطبوعات توده‌ای» در: حزب توده ایران، ج ۲، صص ۲۵۶-۲۸۶

۲۵ - برای نمونه نگاه کنید به: باختر امروز، ۱۸-۲۵ اسفند ۱۳۳۴؛ شورش (کریم پور شیرازی، هوادار مصدّق)، ۳ مرداد ۱۳۳۲؛ روزنامهء شلّاق (مخالف دولت مصدّق)، ۶ مرداد ۳۲؛ سرود زندگی (هوادار حزب توده)، ۸ مرداد ۳۲

۲۶- کاتوزیان، صص ۱۱ و ۱۳

۲۷- زیرک زاده، ص ۱۲۴

۲۸- Truman

۲۹- Acheson.D: Present at the Creation, New York, 1969, p. 510

همچنین نگاه کنید به: متینی، ص ۲۶۴ به نقل از: صفائی، ص ۲۰۰

۳۰- کلالی امیر تیمور، ناگفته‌هائی ...، ص ۲۰۷.

۳۱- خاطرات دکتر مظفر بقائی، صص ۱۳۱-۱۳۲

۳۲- موسوی، صص ۱۵۰-۱۵۱، مقایسه کنید با روایت مکی؛ خاطرات سیاسی، ص ۴۸۹، بهار، محمّد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۲، صص ۱۰۷ و ۱۳۹؛ مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۴۷۰

... که عشق، آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها!

ملّی شدن صنعت نفت «به نام سعادت ملّت ایران» آغاز شده بود، اما اسناد و مباحثات موجود نشان می‌دهند که عموم رهبران سیاسی ایران در این باره، فاقد دوراندیشی اقتصادی و واقع‌بینی سیاسی بودند. مصدّق که ملّی شدن صنعت نفت را «یگانه راه علاج دردهای بی‌درمان ایران» می‌دانست [۱]، بجای واقع‌بینی سیاسی، بیشتر بر شور و احساسات ضدانگلیسی مردم تکیه داشت و این آرمان‌گرایی، او را از واقعیّت‌های موجود در عرصه مناسبات بین‌المللی بازمی‌داشت بطوریکه روزی در پاسخ به این سؤال که: «اگر توافقی با شرکت نفت ایران و انگلیس، حاصل نشد، چگونه می‌خواهید نفت را بفروشید؟» مصدّق جواب داده بود:

«احتیاج دنیا به نفت ایران به حدّی زیاد است که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد، دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندکی نگرانی از این بابت در بین نیست» [۲].

یاران و همکاران نزدیک مصدّق (از مهندس حسینی و فاطمی و بقائی و مکّی تا الهیار صالح، شایگان و مهندس بازرگان) نیز خیال می‌کردند که: مشتری‌ها در اسکله‌های بنادر ایران «مثل دکان نانوائی» ازدحام خواهند کرد و ... در حالیکه این تصوّر (همانگونه که رزم آرا پیش‌بینی کرده بود) کاملاً نادرست بود زیرا بقول یکی از یاران مصدّق، محمد نمازی:

«نفت را ملّی کرده ایم ولی نه توانائی اداره کردن آن را داریم، نه متخصصین فنّی، نه نفتکش، و در فروش آن عاجزیم و باید از شوروی یا آمریکا یا انگلیس به ناچار کمک بخواهیم»... [۳]

بدین ترتیب: شاید سخن «اریک دریک» [۴] (مدیر شرکت نفت انگلیس در آبادان) خالی از واقعیّت نبود که هیأت ایرانی شرکت نفت را همانند مسافران بی‌تجربه هواپیما می‌دانست که می‌خواهند کنترل پرواز را در دست گیرند بی‌آنکه به پیامدهای فاجعه‌بار آن آگاهی داشته باشند [۵].

دکتر پرویز مینا (کارشناس نفت) ضمن تأکید بر بی اطلاعی عمیق مهندس مهدی بازرگان، مهندس حسینی و علی شایگان و دیگر همکاران مصدق از پیچیدگی های صنعت نفت و جایگاه آن در مناسبات بین المللی می گوید:

«متأسفانه در دوران مصدق در واقع سه نفر در تصمیم گیری های او از نظر مذاکرات نفتی فوق العاده مؤثر بودند، یکی [مهدی] بازرگان بود، یکی مهندس [کاظم] حسینی بود، و یکی دکتر [علی] شایگان. بنده از آنچه که بعداً از مطالعه پرونده ها و مذاکرات و گفتگوهای که شده بود استنباط کردم اینست که هیچ کدام از این آقایان متأسفانه کوچکترین اطلاعی از وضع صنعت نفت در خارج از ایران نداشتند...» [۶]

مصدق که چند سال پیش به این دلیل حقوقی که «هر قراردادی، دو طرف دارد، لذا تا طرفین، رضایت ندهند، قرارداد ملغی نمی شود»، با پیشنهاد غلامحسین رحیمیان، برای «الغای قرارداد نفت جنوب» مخالفت کرده بود [۷]، اینک بر آتش احساسات ضدانگلیسی مردم چنان دمیده بود که این احساسات راه هرگونه اعتدال و عقلانیت سیاسی را فرو می بست و هرگونه مذاکره مناسب و مقدوری را با شکست روبرو می ساخت. هریمن [۸]، فرستاده مخصوص رئیس جمهور آمریکا که پیشنهاد ترومن، مبنی بر تقسیم ۵۰/۵۰ سود حاصله از فروش نفت را به همراه داشت، در ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ وارد تهران شد به این امید که بتواند مذاکرات موجود را از بُن بست عواطف و احساسات حاکم بر جامعه خارج کند. [۹]، پس از بازگشت از ایران تأکید کرد:

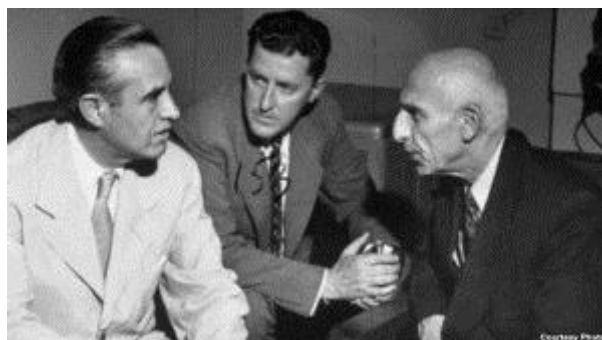
«احساسات شدیدی که اکنون در ایران حکم فرماست، مذاکره و بحث را بسیار دشوار ساخته است. عامل دیگری هم که به این دشواری اضافه گشته، این است که دولت ایران، مشاورین مطلع و کار آزموده - که در امور بازرگانی نفت و وسعت عمل جهانی آن، اطلاعات کافی داشته باشند - ندارد» [۱۰].

روزنامه نیویورک تایمز در همین زمان درباره احساسات حاکم بر جامعه ایران نوشت:

- «برای کسانی که بامنطق سروکار دارند درک این مطلب بسیار مشکل است که چگونه عدم مسئولیت اشخاص وانبوه مردم باعث شده که ایران درچنین وضع نامطلوبی قرارگیرد. احساسات ملی پُرشور، عامل مهمی درسیاست جهان می باشد مشروط برآنکه مثبت و سودمند باشد، ولی هنگامی که احساسات مزبور تبدیل به یک انتحار دست جمعی شود، از مرحله سلامت خارج شده و وارد مرحله بیماری روحی می گردد... عناصری در این صحنه [ایران] نمودار گشته اند که رقص مرگ را یادآوری می کنند. بطور قطع، قانون و نظم و آراستگی و منطق، رخت بر بسته است. این وضع، حاکی از احساسات ملی نیست بلکه دیوانگی می باشد.» [۱۱]

این «احساسات شدید» و تعلق خاطر مصدق به «وجاهت ملی» باعث شد تا در عرصه مذاکرات، مصدق نتواند با دست باز، بازی کند. از این گذشته: او که در سال های پیش، رضاشاه، تقی زاده و رزم آرا را بخاطر انعقاد قرارداد با کمپانی های نفتی به «سازش» و «خیانت» متهم کرده بود، اینک در بیم از اتهام سازش و خیانت و آلوده شدن «وجاهت ملی» اش، با بن بست مذاکرات، می کوشید مانند یک «قهرمان مظلوم» ظاهر شود. والترز [۱۲] - مترجمی که همراه هریمن و مک گی [۱۳] در مذاکرات با مصدق شرکت داشت - از قول دکتر مصدق آورده است که گفت:

- «شما متوجه نیستید! من با بازگشت دست خالی از آمریکا به ایران، موضع قوی تری خواهم داشت تا با مراجعت با یک سازش که به بهای از دست دادن طرفدارانم تمام شود. [۱۴]



مصدق و هریمن. نفروسط، والترز، مترجم

در این میان، طرح شکایت دولت انگلیس علیه ایران در سازمان ملل (۶ مهرماه ۱۳۳۰) فرصتی شد تا در اوج هیجانات و احساسات حاکم بر جامعه، ضمن اعلام «آتش بس موقت» توسط مخالفان، [۱۵] مصدق نیز بدنبال راه های دیگری باشد.

پانوشته ها:

[۱] - مذاکرات مجلس، دوره شانزدهم، ۸ دی ماه ۱۳۲۹

[۲] - فاتح، ص ۵۲۹؛ مقایسه کنید با: فرمانفرمائی، ص ۳۴۶ و ۶۸۲

[۳] - متینی، ص ۲۵۴، به نقل از: صفائی، ص ۱۷۵، برای آگاهی از پیشنهادات محمد نمازی در باره نفت، نگاه کنید به نامهء مفصل او:

<http://www.tarikhirani.ir/fa/files/73/bodyView/765>

همچنین به: زهتاب فرد، افسانهء مصدق، صص ۴۸۸ - ۵۰۶؛ روزنامهء اطلاعات، ۱ خردادماه ۱۳۳۱

[۴] - Eric Drake

[۵] - مرتضوی، محمد علی، یک ماه مأموریت تاریخی در خوزستان برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، صص ۲۱-۲۵.

[۶] - تحوّل صنعت نفت ایران: نگاهی از درون، مصاحبه با پرویز مینا، بکوشش غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، آمریکا، ۱۳۷۷، صص ۸ - ۱۰

[۷] - روزنامهء داد، شماره ۳۲۲، ۱۴ آذر ۱۳۲۳؛ کی استوان، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۳

[۸] - Harriman, Averell

[۹] - باختر امروز، ۲۷ تیرماه ۱۳۳۰

[۱۰] - فاتح، ص ۵۶۲؛ مقایسه کنید با نظر فرمانفرمائی، ص ۶۸۲؛ کلالی، ص ۱۱۵

[۱۱] - نیویورک تایمز، ۳ مردادماه ۱۳۳۱، به نقل از: فاتح، ص ۶۰۹؛ مقایسه کنید با گزارش روزنامهء تایمز لندن در همین باره: فاتح، ص ۶۰۸

Walters – [۱۲]

Mc Ghee – [۱۳]

McGhee : Envoy to the Middle World, p. 399 – [۱۴]

موحد، ج ۱، ص ۳۴۹؛ [جیمز بیل..]، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی (مجموعه مقالات)، ص ۴۸۰؛ متنی، صص ۲۷۲-۲۷۳ مقایسه کنید با روایت ناصر قشقائی، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۷

[۱۵] باختر امروز، ۹ مهرماه ۱۳۳۰

ترور مقدّس!

بسیاری از رهبران جبههٔ ملی (مانند دکتر بقائی و مهندس حسیبی) که در گذشتهٔ نزدیک، اصل ۵۰/۵۰ را بهترین راه حلّ برای مسئلهٔ نفت می‌دانستند [۱] اینک نگران بودند که مبدا رزم‌آرا با طرح خود، پیشدستی کرده و عرصه را از چنگ عناصر جبههٔ ملی بدر آرد تا خود - بعنوان پیشگام در حل مسئلهٔ نفت - دارای وجاهت سیاسی و ملی گردد. در چنان فضائی، شخصیت حقوقدان و برجسته‌ای مانند دکتر مصدّق از تربیون مجلس خطاب به رزم‌آرا فریاد کرد:

«به وحدانیّت حق، خون می‌کنیم! خون می‌کنیم! می‌زنیم و کشته می‌شویم! اگر شما نظامی هستید، من از شما نظامی ترم. می‌کشم! در همین مجلس شما را می‌کشم!» [۲]

در برابر تهدید و توهین مصدّق و یاران او در مجلس، جمال امامی خطاب به مصدّق گفت:

«من از آقای مصدّق تعجب می‌کنم! مجلس جای استدلال و بحث است نه جای منازعه و مشاجره و فحش. اگر جای فحش بود، چند نفر چاله‌میدانی می‌آمدند اینجا!» [۳]

عبدالقدیرآزاد، یکی از بنیانگذاران اصلی جبههٔ ملی، نمایندهٔ سبزوار در مجلس و از مخالفان سرسخت رزم‌آرا نیز از «ضرورت گلوله و هفت تیر در کشتن خائن‌ها» سخن گفت [۴] بطوریکه بقول غلامرضا فولادوند، نمایندهٔ شاهرود تأکید کرد:

«صحبت کردن در این مجلس بسیار خطرناک است زیرا جماعتی که تظاهر به وطن‌پرستی می‌کنند، اگر یک وکیل واقعاً وطن‌پرست خواست در اینجا، حقایقی را به اطلاع مردم ایران برساند، به انواع و اقسام [وسائل] بیاناتش را تحریف می‌کنند و آبرویش را می‌برند...» [۵]

هرچند که برخی منابع از رابطهٔ مستقیم مصدّق با رهبر فدائیان اسلام یاد می‌کنند [۶]، اما این ادّعا را نمی‌توان با قاطعیّت پذیرفت، با اینحال می‌توان گفت که به قول نواب صفوی: صراحت کلام دکتر مصدّق در تجویز کردن قتل رزم‌آرا، عامل مهمی برای کشتن رزم‌آرا بدست فدائیان اسلام بود [۷].

به روایت دو تن از اعضای برجسته فداییان اسلام: رهبران جبههء ملی برای جلوگیری از اقدامات رزم‌آرا، از فداییان اسلام درخواست می‌کنند که رزم‌آرا از سر راه نهضت ملی برداشته شود [۸]. در جلسه‌ای با حضور نواب صفوی، از طرف جبههء ملی: بقایی، فاطمی، نریمان آزاد، حائری‌زاده و مکی حضور می‌یابند و دکتر فاطمی تأکید می‌کند که من اصالتاً از طرف خودم هستم و وکالتاً از طرف مصدّق (چون کسالت داشت) و ایشان (دکتر مصدّق) گفته‌اند: هر تصمیمی که در این جلسه گرفته شود برای خود من هم لازم‌الاجرا است [۹]. نواب صفوی طی دو جلسهء طولانی «به شرط اجرای احکام اسلام در صورت به قدرت رسیدن جبههء ملی»، پیشنهاد اعدام انقلابی رزم‌آرا را پذیرفت و جبههء ملی نیز متعهد شد که در صورت موفقیت، خواسته‌های فداییان اسلام برای اجرای احکام اسلامی را عملی نماید [۱۰]. در حالیکه خلیل طهماسبی (قاتل رزم‌آرا) در بازجویی‌های خود صریحاً به جلسات مزبور با حضور رهبران جبههء ملی اعتراف کرده، ولی فقط از مکی، بقایی، کاشانی و فاطمی نام برده و از بقیهء افراد با عنوان «وکلاء اقلیت که نامشان در خاطر من نیست» یاد نموده است [۱۱].



رزم‌آرا با اعضای خانواده‌اش

قتل رزم آرا بدست فدائیان اسلام، با جشن و شادمانی عموم رهبران جبههء ملی (و از جمله مصدق) همراه بود بطوریکه در تظاهرات جشنواره ۷۰ هزار نفری میدان بهارستان به مناسبت قتل رزم آرا (۱۸ اسفند ۱۳۲۹) عموم رهبران جبههء ملی حضور داشتند [۱۲] دکتر حسین فاطمی در سرمقالهء نشریهء «باختر امروز» ضمن تأیید شادمانهء قتل رزم آرا، قتل او و هژیر (وزیر دربار) توسط فدائیان اسلام را «دو نمونه از علاقهء مردم رشید پایتخت به آزادی آراء و عقاید خویش» اعلام کرد [۱۳].

قتل رزم آرا بدست فدائیان اسلام و سپس اعلامیهء تهدیدآمیز آنان خطاب به «ای پسر پهلوی!» (۱۸ اسفند ۱۳۲۹)، شاه جوان را شدیداً وحشت زده و هراسان ساخت [۱۴] و بدین ترتیب: جامعهء ایران از آشوبی به آشوبی دیگر و از عصبیّتی به عصبیّتی دیگر پرتاب گردید.

بررسی روزنامه‌ها، نطق‌ها و مباحثات سیاسی این دوران، گوشهء دیگری از عصبیّت‌های تاریخی‌مان را آشکار می‌کند:

ائتلاف‌های متغیّر، مواضع سیّال و تغییر آسان سیاست‌ها و مواضع احزاب و نمایندگان مجلس و نیز دشنام‌ها و جنجال‌های روزمرهء احزاب و روزنامه‌ها، چنانکه گفته‌ایم تأییدکنندهء سخن ناظران و دیپلمات‌های غربی در این دوران است:

«مباحثات سیاسی در ایران، چیزی جز خشم و هیاهوی ذهن‌های توسعه نیافته نیست!» [۱۵]

رضا زادهء شفق - از رهبران حزب ایران طرفدار مصدق - نیز تأکید می‌کند:

«نمایندگان ما - بخصوص در مجلس چهاردهم و پانزدهم که من در آنها حضور داشتم - چنان رفتار می‌کردند که گوئی دشمنان شمشیر کشیدهء وزرایند... من با ناظران غربی موافقم که ایران را ملّتی از افراد آنارشویست توصیف می‌کنند. در کشور ما هر کس خود را رهبر می‌شمارد، اهداف خود را طی می‌کند، راه خود را می‌رود و بدون پشیمانی، دیگران را پایمال می‌سازد، به دلیل این روانشناسی فردی است که صدها حزبِ قطعه قطعه شده و تفرقه افکن، صحنهء سیاسی ما را آشفته کرده است» [۱۶].

در چنین فضائی از دشنه‌ها و دشنام‌ها، «قهرمان» به راحتی به «ضد قهرمان» بدل می‌شد و «سرباز فداکار وطن» - به راحتی - به «سرباز خطاکار وطن» سقوط می‌کرد، نمونه اش سرنوشت حسین مکی است که تا روزی که با مصدق و در کنار مصدق بود «سرباز فداکار وطن» لقب یافت آنچنانکه شهر تهران در استقبال از او به نحو بی‌سابقه‌ای تعطیل شد، اما همین مکی از روزی که از مصدق جدا گردید و به صف مخالفان پیوست، به خیانت و سازش متهم شد و... [۱۷]

معنای دیگر آن فضای عصبی و پُرجنجال این بود که آزادی، دموکراسی و مشروطهء پارلمانی مقوله‌هائی بودند تاریخی و درازمدت و برای قوام و دوام آنها به ساختارهای اجتماعی و نهادسازی‌های سیاسی-فرهنگی متناسب نیاز بود.

پانویس ها:

۱- نگاه کنید به: روزنامهء صغیر (بجای شاهد)، ۲۳ فروردین ۱۳۲۹؛ روزنامهء شاهد، ۱۲ شهریور

۱۳۲۹

۲ - مذاکرات مجلس شانزدهم، ۸ تیرماه ۱۳۲۹؛ روزنامهء شاهد، ۱۲ تیرماه ۱۳۲۹؛ مکی، ج ۳،

ص ۸۲

۳ - مذاکرات مجلس شانزدهم، ۸ تیرماه ۱۳۲۹؛ مکی، ج ۳، صص ۷۶-۸۰، خصوصاً ۸۲-۸۳

۴ - نگاه کنید به: مذاکرات مجلس شانزدهم، ۵ دی ماه ۱۳۲۹

۵- همان

۶ - نگاه کنید به: امینی، داوود، جمعیت فدائیان اسلام، صص ۲۶۷ و ۲۷۴؛ ترکمان، محمد، اسرار

قتل رزم آرا، صص ۳۹۹-۴۰۰

۷ - نگاه کنید به: ترکمان، ص ۴۰۰.

۸- عراقی، صص ۷۲-۷۷؛ خوش‌نیت، سید حسین، سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها و مبارزات و شهادت او، ص ۵۱. برای آگاهی از رابطه سیاسی مصدق با سید حسین امامی (قاتل هژیر، نخست‌وزیر و سپس، وزیر دربار شاه) نگاه کنید به: عراقی، صص ۳۸-۴۰.

۹- عراقی، صص ۷۲-۷۴؛ مقایسه کنید با: خسروشاهی، سید هادی، فداییان اسلام، ص ۱۱۳؛ اعترافات نواب صفوی، در: ترکمان، صص ۲۲۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴ و ۴۰۹؛ سحابی، عزت‌الله، نیم قرن خاطره و تجربه، ص ۲۱؛ تربتی سنجابی، محمود، احزاب سیاسی ایران، قربانیان باور، ص ۳۶۷.

۱۰- عراقی، صص ۷۲-۷۵.

۱۱ - گل محمدی، احمد، جمعیت فداییان اسلام به روایت اسناد، ج ۲، صص ۶۶۶-۶۶۹.

۱۲ - باختر امروز، ۲۰ اسفند ۱۳۲۹

۱۳ - باختر امروز، ۲۰ اسفند ۱۳۲۹

۱۴- نگاه کنید به: عراقی، ص ۸۵، مقایسه کنید با روایت حسنین هیکل، ایران روایتی که ناگفته ماند، صص ۱۱۲-۱۱۳.

۱۵ - آبراهامیان، ص ۱۸۰.

۱۶- خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟، صص ۳-۴. برای آگاهی از فضای عصبی و پُردشنام این دوران نگاه کنید به: مذاکرات مجلس، شهریورتاآبان ماه ۱۳۳۰؛ مکی، کتاب سیاه، ج ۳ (خلع ید)، صص ۷۴-۸۰؛ ج ۴ (پس از خلع ید)، صص ۳۲۰-۳۶۰ و ۳۷۸-۴۴۰؛ موحّد، ج ۲، صص ۸۸۷-۸۹۰؛ زهتاب‌فر، خاطرات و مشاهدات، ص ۱۳؛ کلّالی، ناگفته‌هائی از دولت مصدق، صص ۱۶۹-۱۷۰ و مقایسه کنید با روایت احتشام‌السلطنه در باره فضای سیاسی بعد از مشروطیت: خاطرات احتشام‌السلطنه، صص ۶۷۷-۶۷۸.

۱۷ - برای آگاهی از ارج و اعتبار حسین مکی در دیده و دیدگاه مصدق، نگاه کنید به: سنجابی، امیدها و ناامیدی‌ها، ص ۱۸۵. همچنین نگاه کنید به نمونه نامه‌های دکتر مصدق به حسین مکی: متنی، صص ۱۸۵-۱۸۶. برای نمونه‌هایی از سرمقالات ستایش‌آمیز روزنامهء باختر امروز (دکتر حسین فاطمی) در بارهء حسین مکی نگاه کنید به: سال‌های نهضت ملی (کتاب سیاه)، ج ۶، صص ۱۵۷-۱۶۴.

جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و سقوط دولت مصدق (۱)

* به نظر ریچارد کاتم: «آمریکائی‌ها تا سر حدِ جنون از کمونیسم وحشت داشتند و مصدق ترجیح می‌داد تا از حضور حزب توده - بعنوان «مترسک» یا «لولویِ سرخرمن» - استفاده کند».

* مصدق خطاب به هندرسون (سفیر آمریکا در ایران): «بدون کمک های مالی آمریکا، به فاصله سی روز، ایران سقوط خواهد کرد و چه بسا حزب توده قدرت را بدست گیرد»!

اشاره:

شصتمین سالگرد سقوط آسان و حیرت انگیز دولت دکتر محمد مصدق، منظره ها و مناظره های تازه ای را در میان ایرانیان داخل و خارج از کشور پدید آورده که هریک می تواند روشنگر این ماجرای مهم و پُر ابهام باشد، اما آنچه که کمتر به آن توجه شده، جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و تأثیرات داخلی و خارجی آن در سقوط دولت مصدق می باشد. مقاله زیر، مقدمه ای است درباره این موضوع اساسی. این مقاله از کتاب «دکتر محمد مصدق، آسیب شناسی یک شکست» (چاپ چهارم) استخراج و در سه بخش تنظیم شده است که امیدوارم پرتوی بر این بحث بسیار مهم بشمار آید. تأمل در اسناد و روایت های ارائه شده نشان می دهد که چرا سازمان «سیا» طرح براندازی دولت مصدق را «ت.پ. آژاکس» (پاکسازی ایران از حزب توده) نامیده بود.

م.ع

ایران، بخاطر موقعیت استراتژیک و حساس خود در منطقه - از دیرباز - مورد طمع و طعنه روسیه و تزاری و سپس اتحاد جماهیر شوروی بود. ماجرای نفت شمال (۱۳۲۳) و غائله آذربایجان (۱۳۲۴) ایران را به یکی از اصلی ترین میدان های جنگ سرد بین شوروی و آمریکا بدل ساخته بود. تضاد ایدئولوژیک جهان کمونیست (شوروی) با جهان آزاد غرب (آمریکا) تضاد میان این دو قُطب را دوچندان می کرد، هم از این روست که گفته ایم: سرنوشت ایران معاصر را

دو مسئله اساسی رقم زده است، یکی، نفت و دیگری، همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

در سال‌های ۳۰-۳۲، بحران مالی و وخامت اوضاع اقتصادی دولت مصدّق، بن‌بست مذاکرات نفت بین ایران و انگلیس، بروز آشفتگی‌های اجتماعی و گسترش فعالیت‌های حزب توده در شهرها و روستاهای ایران، آمریکا را نسبت به امکان قدرت‌گیری حزب توده عمیقاً نگران ساخت، از این رو دولت آمریکا با دادن کمک‌های مالی، عمرانی و بهداشتی - از طریق طرح «اصل چهار» (۱) - ضمن تقویت دولت مصدّق، کوشید تا از توجّه ایران به شوروی یا از نفوذ آن کشور در ایران جلوگیری کند، در این راستا، تنها در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) علاوه بر کمک‌های مالی، بهداشتی و عمرانی، دولت آمریکا تعداد ۴۲ تانک شرمین به دولت مصدّق تحویل داد و بیش از ۳۰۰ افسر ایرانی را برای دیدن آموزش نظامی، به آمریکا دعوت کرد.



در این دوران، در دیده و دیدگاه سیاستمداران ایران (خصوصاً دکتر مصدّق، دکتر فاطمی، دکتر بقائی، مکی و دیگران) آمریکا، نه تنها «بهترین دوست ایران» بود، بلکه این کشور «مهد آزادی» و «قبله‌گاهِ آزادیخواهان و ملیون ایران» بشمار می‌رفت که «باید ایران را از این مرگ و فنا نجات دهد» (۲). با چنین جایگاهی، در اختلافات نفتی بین ایران و انگلیس و تهدیدات دولت انگلیس

برای حمله نظامی به ایران و یا در پاسخ به اولین پیشنهاد انگلیس در انجام کودتا برای سرنگون کردن دولت مصدق، آمریکا نه تنها مخالف اقدامات نظامی انگلیس علیه ایران و نیز مخالف طرح کودتا علیه دولت مصدق بود، بلکه عموم سیاستمداران این کشور با کمک‌های مالی، نظامی و عمرانی به تقویت و تحکیم دولت مصدق مصمم بودند زیرا که در این دوران، حمایت از ناسیونالیسم و دولت‌های ملی از هدف‌های استراتژیک آمریکا در مقابله با نفوذ کمونیسم بود. هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) در گزارش ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱ (۶ مهرماه ۱۳۳۰) به مقامات وزارت امور خارجه آمریکا توصیه می‌کند:

«۱ - اطمینان دارم که وزارت امور خارجه، هیچ‌گاه به فشاری که ظاهراً به ایالات متحده وارد می‌شود تا بریتانیا برای دستیابی به برخی اهداف خود در ایران، از نیروهای نظامی یا تهدید در بکارگیری آن استفاده کند، تن در نخواهد داد... این حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت که ورود نیروهای ارتش انگلیس به ایران در این مقطع زمانی... چیز دیگری جز تجاوز مسلحانه محسوب نمی‌گردد.

۲ - سیاست خارجی ما، در پنج ساله گذشته به طور کلی مبتنی بر مخالفت با تجاوز بوده است. ما کمک‌های مالی عظیمی در اختیار ملت‌های مختلف گذاشته‌ایم تا آنها را قادر سازیم در مقابل تجاوز، بهتر مقاومت کنند. ما جان بسیاری از آمریکائی‌ها را قربانی کردیم و با صرف منابع فراوان، بسیاری از ملت‌ها را نیز در کشور گره به فداکاری‌های مشابه تشویق کرده‌ایم تا از تجاوز جلوگیری کنند، حال اگر ما به تجاوز از سوی یکی از متفقین و دوستان خویش تن در دهیم، نزد جهانیان، اعتباری را که برای پشتیبانی از آرمان‌گرایی کسب کرده‌ایم، کاملاً از دست خواهیم داد و مسلماً به بزرگ‌ترین ریاکاری و دورویی متهم خواهیم شد. [در صورت تسلیم به خواست انگلیس] پرچم اصولی را که برافراشته‌ایم و تاکنون توانسته‌ایم اکثر ملل جهان را به دور آن گرد آوریم، بدور خواهیم افکند...» (۳)

چنین بود که در اختلاف بین ایران و انگلیس و خصوصاً پس از قطع رابطه دیپلماتیک بین دو کشور، آمریکا در نقش یک «میانجی» کوشید تا جای خالی انگلیس را در مقابله با «وحشت سرخ»

(کمونیسم) پُرکند. برخلاف دولت انگلیس، دولتمردان آمریکا در آن دوران معتقد بودند: بی توجهی به گرایش‌ها و آرمان‌های ملی در منطقه خاورمیانه، باعث رانده شدن مردمان این منطقه به سوی اردوگاه شوروی می‌شود. آنان اعتقاد داشتند که ناسیونالیسم در کشورهای خاورمیانه، برج و باروی مستحکمی در مقابله با کمونیسم شوروی می‌باشد. با چنین اعتقادی بود که دولتمردان آمریکا ضمن مخالفت شدید از حمله نظامی انگلیس به ایران، این کشور را به ادامه مذاکره با مصدق تشویق کردند (۴)

هندرسون، در گزارشی به وزیر امور خارجه آمریکا، ضمن ارائه ارزیابی مشترک خود و همتای انگلیسی خویش، درباره اوضاع ایران تأکید می‌کند:

«۱ - فرض ما بر این است که هدف مشترک، فوری و تعیین کننده آمریکا و انگلیس در ایران، جلوگیری از افتادن این کشور در چنگال کمونیسم است ... پیگیری این هدف باید پایه همه کوشش‌های دولتین آمریکا و انگلیس در ایران بشمار آید. اگر تصور شود که به خطر افتادن منافع تجاری ما - مانند به خطر افتادن منافع حاصل از نفت ایران یا اجرای شیوه ۵۰/۵۰ در تقسیم سود حاصله از فروش نفت - ممکن است تحقق یافتن این هدف اساسی آمریکا و انگلیس را در درازمدت به خطر اندازد، اینگونه منافع تجاری احتمالاً در درجه دوم اهمیت قرار دارند. باید به خاطر آورد که عامل نوینی در صحنه خاورمیانه وارد شده است. تبلیغات شوروی و سازمان‌های کمونیستی تلاش می‌کنند تا رهبری نهضت‌های ملی را به چنگ آورند.

۲ - اگر هدف اساسی آمریکا و انگلیس می‌باید تحقق یابد، لازم است تا در ایران حکومتی درستکار و کارآمد - با برنامه اصلاحات مثبت - بر سر کار آید تا از جذبه حزب توده بکاهد.» (۵)

کودتای کمونیست‌ها در چکسلواکی (فوریه ۱۹۴۸)، پیروزی‌های کمونیست‌ها در چین (۱۹۴۹) و سپس جنگ کُره (۱۹۵۰) این نگرانی را در میان سیاستمداران آمریکا تقویت کرد که دولت

مسکو نه تنها از طریق جنگ، بلکه از طریق بسترسازی‌های محلی، ایجاد جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های داخلی و نفوذ در دولت‌ها، می‌تواند به توسعه نفوذ خود و سرانجام، تسلط بر کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه ادامه دهد.

سازمان C.I.A که در سال ۱۹۴۷ تشکیل شده بود، در سال ۱۹۵۰ هنوز تجربه‌ای در عملیات خرابکارانه و تبلیغات ضدکمونیستی نداشت، اما جنگ کُره و تحولات جاری در ایران و هشدار روزافزون مأموران آمریکائی درباره «خطر استیلای وحشت سرخ بر ایران» باعث گردید تا ترومن دموکرات در سال ۱۹۵۲ با یک تجدید نظر آشکار، «اقدام به جنگ به خاطر ایران» را در سرلوحه سیاست‌های منطقه‌ای خود قرار دهد. هندرسون در گزارش ۱۵ آبان ۱۳۳۱ نگرانی خویش را از نفوذ حزب توده در دستگاه دولت مصدق چنین ابراز کرد:

«حزب توده اگر نه آشکارا، اما آنچنان نفوذی بر دولت (مصدق) اعمال می‌کند که ما را تحت تأثیر قرار داده است... شایع است که بعضی از اعضای کابینه مصدق - شامل وزیر داد گستری و معاون او، معاونان وزارتخانه‌های کار و کشور - طرفدار حزب توده هستند و گفته می‌شود که وزیر فرهنگ نیز عامل حزب توده است» (۶)

اینگونه گزارش‌ها درباره کم و کیف قدرت و نفوذ حزب توده، بقول برخی از پژوهشگران، هرچند خالی از اغراق نبوده (۷)، اما، گزارش‌های مستندی که در زیر خواهیم دید و نیز تهدیدها و تلقین‌های شخص مصدق در مذاکره با مقامات آمریکائی و نیز تظاهرات و اقدامات رادیکال حزب توده - بعنوان بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین سازمان کمونیستی در خاورمیانه - احتمال تسلط حزب توده بر ایران و نگرانی‌های دولت آمریکا را تقویت می‌کرد، در این باره کافی است بدانیم که در تظاهرات علیه هریمن، فرستاده مخصوص دولت آمریکا به تهران (۲۳ تیرماه ۱۳۳۰) حدود ده هزار تن از هواداران حزب توده در تهران شرکت داشتند که منجر به کشته شدن بیش از ۲۴ نفر و مجروح شدن بیش از ۲۰۰ نفر گردید. در شمار کشته‌شدگان، چهار تن از نیروهای انتظامی بودند (۸). امیر تیمور کلالی (سرپرست وزارت کشور دولت مصدق) با لحنی انتقادآمیز نسبت به مصدق می‌گوید: دکتر مصدق با «معاذیر باطلی که دموکراسی اجازه نمی‌دهد»، از

تظاهرات توده‌ای‌ها جلوگیری نکرد (۹)، در حالیکه رهبری حزب توده در باره سفر هریمن به تهران و حادثه ۲۳ تیر معتقد بود:

«جبهه ملی، عوام‌فریبانه کباده مبارزه با شرکت نفت را می‌کشد... و دکتر مصدق، مقصد و منظوری جز تسلیم منابع نفتی کشور به امپریالیست‌های آمریکائی ندارد... دولت ضد ملی دکتر مصدق در راه ملت‌گشی، فاشیسم، دروغگوئی و اطاعت از سیاست استعماری آمریکا گام نهاده است» (۱۰)



همچنین در فاصله ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲، ده‌ها اعتصاب و تظاهرات مهم کارگری و شهری در ایران تحت رهبری یا هدایت حزب توده انجام شد (۱۱). از این گذشته، حضور افراد رادیکالی مانند زیرک‌زاده، احمد رضوی، مهندس حسینی و حسین فاطمی در کنار مصدق و سوابق سیاسی برخی از این افراد و احزاب، باعث تشدید نگرانی‌های دولت آمریکا بود. مهندس کاظم حسینی، دکتر سنجابی، مهندس زیرک‌زاده و سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش دکتر مصدق) از رهبران «حزب ایران» بودند که - در واقع - دولت مصدق را هدایت و رهبری می‌کردند. این حزب در تیرماه ۱۳۲۵ با حزب توده ائتلاف کرده بود، به روایت مهندس زیرک‌زاده:

«تبلیغات ما، تفسیرات ما بیش و کم، نزدیک به افکار حزب توده بود». (۱۲)

به نظر ریچارد کاتم: آمریکائی‌ها تا سر حدِ جنون از کمونیسم وحشت داشتند و مصدق ترجیح می‌داد تا از حضور حزب توده - بعنوان «مترسک» یا «لولوی سرخرمن» - استفاده کند (۱۳)

در مورد تهدیدها و تلقین‌های شخصِ مصدّق درباره خطر استیلای کمونیسم، یادآور می‌شویم که مصدّق در دیدار از آمریکا و گفتگو با ترومن و اچسن (وزیر امور خارجه آمریکا) در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱ ضمن اشاره به اوضاع بسیار بد اقتصادی ایران، تأکید کرد:

«نیروهای مسلّح و پلیس ایران مدت ۲ ماه است که هیچگونه حقوقی دریافت نکرده‌اند و خود این امر، به تنهایی خطر مهمی بشمار می‌رود. بودجه دولت، با کسری حدود چهارصد میلیون تومان روبرو است و فقر و آشوب در سراسر کشور، گسترده است. معلّمین مدارس، حقوق ماهیانه‌ای به مبلغ یکصد تومان - که معادل ۲۵ دلار است - دریافت می‌کنند، این مبلغ به دشواری هزینه پرداخت اجاره یک اتاق را در ماه کفایت می‌کند، در نتیجه: بسیاری از معلّمین، هوادار و متمایل به کمونیسم شده‌اند، و این افکار را در سراسر مدارس کشور ترویج می‌دهند.» (۱۴)

مصدّق در مذاکرات متعدّد با هندرسون نیز چنین وانمود می‌کرد که: دولت آمریکا بین دولت او (مصدّق) و استقرار کمونیسم در ایران، باید یکی را انتخاب کند، مثلاً: در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۵۲ (۲۲ دی ماه ۱۳۳۱) مصدّق، ضمن دیدار با هندرسون، درخواست کمک مالی فوری آمریکا برای ترمیم کسر بودجه جاری دولت - به میزان تقریبی ماهی ده میلیون دلار - را به سفیر آمریکا تسلیم کرد. مصدّق در این دیدار با لحنی تهدیدآمیز گفت:

- «بدون این کمک مالی، به فاصله سی روز، ایران سقوط خواهد کرد و چه بسا حزب توده قدرت را بدست گیرد». مصدّق افزود: «هرگاه او از دریافت کمک آمریکا - فوراً - اطمینان نیابد، پس از ۵ روز، وی ناچار به شوری متوسّل خواهد شد.»

هندرسون در برابر این «اولتیماتوم مصدّق»، در گزارش مفصّل خود به وزارت امور خارجه آمریکا نوشت:

«۱ - ما نسبت به مسئله و اوضاع کنونی ایران - که سریعاً در حال فروپاشی است - به ویژه درباره سخنان مصدّق که بدون دریافت کمک مالی خارجی در سی روز آینده، ایران با انقلاب مواجه خواهد شد، توجه و تأمل بسیار کرده ایم. ما معتقدیم که مصدّق اینک دست به بزرگترین

قمار خویش زده است که یا برنده همه چیز یا بازنده همه چیز می گردد. مصدق می گوید این امید را دارد که اگر بتواند از آمریکا کمک مالی دریافت کند، تبدیل به یک قهرمان ملی - حتی بزرگتر - شود و یک بار دیگر بر انگلیس پیروز گردد... اگر هیچ کمک خارجی دریافت نشود، وی ممکن است در لحظات آخر توسط یک مجلس، مرعوب و یا بر اثر نوعی کودتا ساقط گردد، و یا ممکن است ایران به سوی هرج و مرج و بی نظمی برود و امکان دارد که این بی نظمی به پیدایش رژیم های مختلفی که به احتمال قوی تحت کنترل اتحاد شوروی باشند، بیانجامد. مصدق مشغول پروراندن این فکر در سر است تا در صورت عدم کمک مالی آمریکا یا عدم توافق با انگلیس، روس ها را برای کمک به ایران ترغیب نماید... مصدق تشخیص می دهد که روس ها - بدون هزینه و صرف هیچ منابعی - فرصت و شانس خوبی برای تسلط بر ایران را دارند، با این حال، اگر مصدق امید دریافت فوری کمک های مالی آمریکا را از دست بدهد، صرف نظر از عواقب نهائی آن، احتمالاً در انجام معامله با روس ها - که بتوانند دولت وی را برای مدتی سر پا نگهدارند - تردیدی نخواهد کرد.

.....

۳ - ما باور داریم که مصدق با روحیه کنونی اش، هرج و مرج و انقلاب را - به راحتی - بر آنچه که وی به مفهوم «تسلیم به انگلیس» تلقی می کند، ترجیح می دهد. خواسته های او در طول زمان به سرعت از حد خود فراتر رفته است و به نظر نمی رسد که او عقب نشینی نماید، بلکه درست برعکس، ما عقیده داریم که وی بیشتر از پیش به اقدامات ضدانگلیسی و ضدبیگانه به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجه مردم از نقاط ضعف دولت خود، روی می آورد.

.....

۱۰ - ما تردید داریم که وزارت امور خارجه [آمریکا] در فاصله ۵ روز اعلام شده توسط مصدق بتواند پاسخی کامل و اساسی تهیه کند... اگر مصدق هیچ پاسخی در فاصله ۵ روز دریافت ندارد، ما نمی توانیم این احتمال را که وی دست به یک اقدام نسنجیده غیرقابل برگشت بزند، ندیده بگیریم...» (۱۵)

پانویس ها:

۱- «اصل چهار» از چهارمین اصل سخنرانی ترومن در نطق افتتاحیه دور دوم ریاست جمهوری او - در سال ۱۹۴۹ - اخذ شده که طرحی برای کمک‌ها و کارهای عمرانی، کشاورزی، جنگلبانی و بهداشتی در کشورهای عقب‌مانده بود. این طرح، خدمات شایانی در ایران انجام داد و خصوصاً در ریشه‌کنی مالاریا در ایران نقش اساسی داشت.

۲- برای نمونه نگاه کنید به: باختر امروز، مقاله حسین فاطمی، شماره ۳، دوشنبه ۱۰ مردادماه ۱۳۲۸

۳- Henderson to the Department of State, september 27, 1951, telegram 888,2553/9-2751

۴- کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۲۶۷

۵- Henderson to Acheson in Paris, November 6, 1951, telegram 23- 888,2553//11-651 and telegram October 22, 1951, 1478- 888,2553/10-2251

۶- Henderson to The Department of State, November 5, 1952, telegram 1850, 788.00/11-552

۷- نگاه کنید به: بهروز، مازیار، در: مصدق و کودتا، صص ۱۲۲-۱۲۵؛ آبراهامیان، تجربه مصدق...، صص ۱۷۸-۱۷۹؛ عظیمی، صص ۱۵۱-۱۵۲

۸- موحد، محمدعلی، خواب آشفته نفت، ج ۱، صص ۲۲۰-۲۲۱؛ مهربان، رسول، تاریخ معاصر ایران، صص ۳۰۸-۳۱۲

۹- کلالی، ص ۱۰۸

۱۰- نگاه کنید به: بسوی آینده، شماره ۲۷۵، ۱۳۳۰/۲/۳۱؛ صلح پایدار (بجای بسوی آینده)، شماره ۳، ۱۳۳۰/۴/۲۲؛ بسوی آینده، شماره ۳۳۱، ۱۳۳۰/۵/۹؛ بسوی آینده، شماره ۳۵۷، ۱۳۳۰/۶/۱۰ (سرمقاله)، به نقل از: گذشته، چراغ راه آینده، صص ۶۱۰، ۶۱۶

۱۱- برای شرح دقیقی از چند اعتصاب مهم کارگری در این دوران، نگاه کنید به: ارسال پوریا (عضو کمیته ایالتی حزب توده)، صص ۲۷۱، ۴۰۲-۴۰۶، ۴۶۸-۴۷۴ و صفحات دیگر.

۱۲- نگاه کنید به: زیرک زاده، پرسش های بی پاسخ در سال های استثنائی، ص ۹۳، برای ائتلاف حزب ایران با حزب توده نگاه کنید به صفحات ۴۸۶-۴۸۹ و ۴۹۴-۴۹۶

۱۳- کاتم، ص ۲۷۴

۱۴- Foreign relations of the United States, vol. X, n° 147, p. 328

۱۵- Henderson to the Department of State, January 15, 1952, telegram 2640-888, 10/1-1552

جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و سقوط دولت مصدّق (۲)

* کیانوری (دبیر کلّ حزب توده): «عناصر حزب توده در تمام واحدهای عملیّاتی ارتش و حتّی در گارد شاهنشاهی حضور داشتند»!

* سروان ماشالله ورقا - عضو سازمان افسران حزب توده و رئیس بخش مراقبت اداره اطلاعات شهربانی - مأمور حفظ و نگهبانی جان شاه و افراد خانواده سلطنتی در تشریفات رسمی و دیگر بازدیدها بود!

* زیرک زاده، از رهبران برجسته جبههء ملّی: «از اواخر سال ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۳۲ حزب توده، هر وقت می خواست، می توانست با یک کودتا تهران را تصرف کند».

اشاره:

شصتمین سالگرد سقوط آسان و حیرت انگیز دولت دکتر محمد مصدّق، منظره ها و مناظره های تازه ای را در میان ایرانیان داخل و خارج از کشور پدید آورده که هریک می تواند روشنگر این ماجرای مهم و پُر ابهام باشد، اما آنچه که کمتر به آن توجه شده، جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و تأثیرات داخلی و خارجی آن در سقوط دولت مصدّق می باشد. مقالهء زیر، مقدمه ای است درباره این موضوع اساسی. این مقاله از کتاب «دکتر محمد مصدّق، آسیب شناسی یک شکست» (چاپ چهارم) استخراج و در سه بخش تنظیم شده است که امیدوارم پرتوی بر این بحث بسیار مهم و اساسی بشمار آید. تأمل در اسناد و روایت های ارائه شده نشان می دهد که چرا سازمان «سیا» طرح براندازی دولت مصدّق را «ت.پ. آژاکس» (پاکسازی ایران از حزب توده) نامیده بود.

م.ع

ساختار سُنّتی ارتش هر چند که - اساساً - در حمایت از شاه و شاهدوستی شکل گرفته بود، اما باید دانست که بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با قبضه کردن وزارت جنگ و فرماندهی وزارت دفاع توسط

مصدق، نیروهای ارتشی - خصوصاً سران و فرماندهان ارتش - در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲ به چهار بخش تقسیم شده بودند:

۱ - سازمان افسران حزب توده و نیروهای تحت فرمان آن،

۲ - طرفداران شاه،

۳ - طرفداران مصدق،

۴ - بی طرف‌ها،

عظیمی - بدرستی - تأکید می‌کند:

«برای نخستین بار در تاریخ ایران و به رغم دشواری‌های بسیار، حکومتی غیرنظامی توانسته بود به اندازه‌ای ارتش را در مهار خود بگیرد که نه تنها [سرلشکر] زاهدی بلکه شاه نیز نمی‌توانست با اطمینان بر حمایت محسوس نظامیان تکیه کند» (۱)

حمله ارتش‌های متفقین به ایران و تارومار شدن ارتش نوپای کشور در سَوم شهریور ۱۳۲۰، روحیه شکست و شرمساری را در میان ارتشیان ایران پدید آورد و باعث خشم و نارضایتی افسران جوان نسبت به اوضاع نابسامان سیاسی - اجتماعی موجود گردید. این افسران با ایجاد محفل‌هایی، به «کانون افسران ناسیونالیست ایران» تبدیل گردیدند. اما پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم هیتلری و «حماسه استالینگراد»، برای بسیاری از افسران جوان ایرانی، شکوهمند و الهام‌بخش بود و لذا با توجه به حضور «ارتش سرخ» در ایران و نفوذ روزافزون حزب توده و شعارهای میهن‌پرستانه این حزب در اوایل سال‌های ۱۳۲۰، بخشی از افسران آرمانخواه و عدالتجوی ایران بتدریج به حزب توده پیوستند و «سازمان افسران حزب توده ایران» را پدید آوردند (۲). حزب توده در نخستین اساسنامه خود (اسفند ۱۳۲۰) بعنوان یک حزب ملی و میهنی، جلوه نمود و بهمین جهت بسیاری از هنرمندان، نویسندگان و روشنفکران ترقیخواه ایران را بخود جلب کرده و از این طریق، باعث نوآوری در هنر و ادبیات ایران شده بود. این امر و نیز «مبارزه برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، برقراری آزادی و دموکراسی، تأمین

حقوق فردی، اصلاحات اجتماعی، مبارزه با فقر و فساد و پیکار با امپریالیسم انگلیس و...» (۳) حزب توده را به پایگاهی برای نیروهای میهن پرست و ترقیخواه تبدیل کرده بود، هم از این رو، رهبران حزب توده، گاه، حزب توده را «تجلی اراده ملت ایران» می دانستند و «حزب ما» را مترادف «ملت ما» بشمار می آوردند (۴). اما با سیطره جناح هوادار شوروی، این حزب - بتدریج - به ابزاری در خدمت منافع دولت شوروی بدل شد که طی آن، منافع ملی ایران قربانی مصالح انترناسیونالیستی اردوگاه شوروی گردید. در پائیز سال ۱۳۳۱ حزب توده با انتشار «برنامه ای، رسماً خواستار برانداختن نظام سلطنتی، تغییر قانون اساسی ... و استقرار «دموکراسی توده ای» گردید (۵).

آزادسازی غیررسمی حزب توده در زمان مصدق، باعث تحركات گسترده این حزب گردیده و حزب توده را به اوج قدرت خویش رسانده بود، بطوریکه در اوایل سال ۱۳۳۲، حزب توده تنها در سازمان ایالتی تهران بالغ بر ۲۰ هزار عضو داشت (۶). این حزب غیرقانونی از طریق اتحادیه ها، سازمان ها، سندیکاها، متعدد و با حدود ۱۰۰ روزنامه و نشریه در سراسر ایران، دارای توان تجهیز نیروهای عظیمی بود. به روایت مهندس زیرک زاده:

«حتی بدون کمک اتحادیه های کارگری، حزب توده با این عده عضو در ایران آن روز، از قدرت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده است و مرا عقیده بر این بود که از اواخر سال ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۳۲ حزب توده، هر وقت می خواست، می توانست با یک کودتا، تهران را تصرف کند» (۷). با اینحال، به روایت یکی از رهبران حزب توده:

«مصدق در طی ۲۵ سال از تاریخ تشکیل حزب توده تا مرگ خود «تقریباً هیچ سخنی علیه حزب ما نگفت ... و در تمام دوران نخست وزیری خود، هرگز حاضر نشد به حزب ما بتازد» (۸). چنین شرایطی - البته - بهترین زمینه برای رشد و گسترش سازمان نظامی حزب توده بود. سرگرد اکتشافی - سرگرد نیروی هوایی و عضو برجسته سازمان افسران حزب توده - تأکید می کند:

«مصدق [که] بر سر کار آمد قدرت حزب [توده] و سازمان نظامی بیشتر شد. سازمان نظامی، بخصوص در واحد نیروی زمینی توسعه پیدا کرد... همه این‌ها به توسعه سازمان نظامی [در زمان مصدق] کمک می‌کرد. سازمان نظامی بخصوص در نیروی زمینی پیش از مصدق آنقدر توسعه نداشت و از زمان مصدق توسعه پیدا کرد، ولی سازمان نظامی در نیروی هوایی پیش از دوران مصدق به اندازه کافی توسعه یافته بود».(۹)

سرگرد جعفر وکیلی، یکی از مسئولان برجسته سازمان افسران حزب توده تأکید می‌کند که: «ما به طور متوسط سالی صد نفر را جلب می‌کردیم»(۱۰) در اینصورت می‌توان گفت که در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲، شاخه نظامی حزب توده حدود ۶۰۰ عضو رسمی و صدها افسر هوادار داشت که بسیاری از آنان در مقام و موقعیت فرماندهی، نیروهای فراوانی را تحت پوشش و فرماندهی خود داشتند. بر شبکه افسران، باید «سازمان درجه‌داران حزب توده» را نیز افزود که در تاریخ سازمان نظامی حزب توده، ناشناخته است(۱۱). بنابراین، امیرخسروی (عضو کمیته مرکزی حزب توده) بدرستی می‌نویسد:

«رهبری حزب «از حمایت چند صد افسر مبارز و از جان گذشته متشکل در سازمان آهنین نظامی - که امکانات قابل توجهی داشت - برخوردار بود»(۱۲).

کیانوری (دبیر کل حزب توده) تأکید می‌کند:

«عناصر حزب توده در تمام واحدهای عملیاتی ارتش و حتی در گارد شاهنشاهی حضور داشتند»(۱۳).



سرگرد مهدی همایونی، عضو سازمان افسران حزب توده، فرمانده نگهبانان دکتر مصدق در دادگاه نظامی

بسیاری از اعضاء برجسته سازمان افسری حزب توده، از نخبگان و نوابغ ارتش ایران بودند و به جرأت می‌توان گفت که در تاریخ سازمان‌های سیاسی ایران معاصر، هیچ سازمان مبارزاتی، اینهمه انسان‌های شریف، شجاع، تحصیلکرده و پاک‌باخته را در خود گرد نیاورده بود، با این حال گفتنی است که بسیاری از این افسران عدالت‌جو و آرمانخواه - با وجود پاکدامنی و شرافت اخلاقی - بخاطر اعتقاد به خطّ مشی رهبری حزب توده، فاقد دلبستگی‌های ملی و میهنی بودند. ستوان روح‌الله عبّاسی، افسر متخصص توپخانه و نویسنده کتاب «خاطرات یک افسر توده‌ای»، در گفتگو با نگارنده تأکید می‌کند:

«بخاطر همان اعتقادات انترناسیونالیستی - کمونیستی، بسیاری از ما حاضر بودیم که بی‌هیچ مقاومتی، مرزهای ایران را به روی سربازان ارتش سرخ بگشائیم و...» (۱۴).

به عبارت دیگر: اعضاء این سازمان پاک‌باخته و عدالتخواه، توسط ایدئولوژی انقلابی حزب توده مسخ شده بودند، حزبی که رهبران آن بقول سرگرد جعفر وکیلی: «در اغراض خصوصی و حسابگری‌ها غوطه‌ور بودند و منافع نهضت را اغلب زیر پا می‌گذاشتند و آن را تحت‌الشعاع منافع خصوصی می‌ساختند» (۱۵).

بابک امیر خسروی که از سازمان افسران حزب توده بعنوان «سپاه عظیم و رزم‌دیده توده‌ای‌ها» یاد می‌کند (۱۶)، ضمن گزارش دقیق و مفصّل خود، از جمله می‌نویسد:

«تقسیم‌بندی افسران حزب توده به رسته‌هایی چون هوایی، توپخانه، سوار، پیاده، ژاندارمری، شهربانی، دانشجوی افسری و... بیانگر آنست که حزب توده در همه ارکان و زوایای ارتش - حتی گارد جاویدان شاهی - رخنه کرده بود. آنچه واقعاً اهمیت دارد، بررسی این امر است که پشت سر این ارقام: ۱۲۵ افسر توپخانه، ۱۸۰ افسر پیاده، ۵۹ افسر شهربانی و غیره، چه مقدار تانک و نیروی زرهی و امکانات فرماندهی و مواضع حساس و اطلاعاتی نهفته بود... با اطمینان می‌توان گفت که در تاریخ جنبش‌های سیاسی در جهان، هرگز هیچ حزب و سازمان سیاسی سراغ نداریم که توانسته باشد آن همه افسر را در یک حزب غیر قانونی با ایدئولوژی کمونیستی گرد آورده باشد... سازمان افسران از یک جهت، واقعاً افسانه بود، البته نه به معنای قصه و داستان بلکه به علت امکانات و قدرت واقعاً فوق‌العاده و باورنکردنی‌اش به افسانه‌ای حماسی می‌ماند. وقتی سازمان (افسری) کشف شد، حتی توده‌ای‌ها را به حیرت انداخت... درصد قابل توجهی از افسران جوان رزمی، فرماندهان تانک‌های «شرمن» به اضافه برخی فرماندهان رده‌ء بالاتر ارباب جنگی، از اعضاء سازمان افسری بودند...» (۱۷)

ستوان محمد علی عموی نیز تأکید می‌کند:

«در یک کلام، ظرفیت و توان سازمان نظامی بیش از آن بود که تنها بر آمار و ارقام افسران صف یا قابلیت یک واحد رزمی تکیه شود، و این ناشی از موقعیت ویژه‌ای بود که آن سازمان در قلب ارتش داشت و اعضایش در موقعیت‌های حساس بودند. آنان که بر واحدهای رزمی، فرماندهی داشتند می‌توانستند در صف مقدم قیام قرار گیرند و با آتش سلاح‌های خود، راه پیشرفت توده مردم را هموار کنند، و آنان که در ادارات بودند، بسته به محل کار و پستی که داشتند، قادر بودند وابستگان به کودتا - حتی مغزهای رهبری کننده آن - را خنثی کنند» (۱۸)

سرگرد فریدون آذرنور (عضو بلندپایه سازمان افسران) تعداد افسران سازمان یافته در شبکه را نزدیک به ۵۰۰ نفر می‌داند (از میان تقریباً ۶ هزار افسر ارتش) که «از نظر کمی، رقم بزرگ و از نظر کیفی در سطح فوق‌العاده بالائی بود که در لحظه عمل می‌توانست ستون فقرات نیروهای مسلح را خرد کند» (۱۹). به نظر می‌رسد که این تعداد، غیر از نام صدها افسری است که هنوز

در دوره آزمایشی و مقدماتی بودند و لذا، نام‌شان در دفتر اعضاء رسمی سازمان افسران، ثبت و ضبط نشده بود.

علاوه بر تشکیلات سازمان افسری، اندکی بیش از هزار تن از افسران - به ویژه افسران جوان - به حزب توده گرایش داشتند و آماده همکاری و رویارویی با کودتا بودند، علاوه بر آن، رابطه بسیار خوبی میان افسران سازمان حزب توده با سربازان و گروهبانان و افسران همکار در یگان‌ها برقرار بود که در لحظات بحرانی می‌توانست نقش مثبتی ایفا کند (۲۰).

در باره شبکه افسران شهربانی، سرگرد آذرنور توضیح می‌دهد:

«درباره نقش افسران شهربانی عضو سازمان که هرکدام از آنها منشاء عملیات مهم شدند و غالباً موقعیت ممتازی داشتند، تاکنون سکوت شده است. تعداد آنها در تهران ۲۴ نفر و در تمام کشور ۴۷ نفر بود. دو نمونه‌ای که از نزدیک با آنها آشنا شده‌ام بیان می‌کنم: مثلاً سروان جواد درمیشیان - یکی از اعضاء سابقه‌دار سازمان نظامی (حزب توده) و رئیس کلانتری ناحیه شاپور (سبزه میدان) دارای نفوذ فراوانی بر روی شعبان بی‌مخ بود که دستورات او را کودکانه اجرا می‌کرد، و یا تظاهرات اوباش در ناحیه ۱۰ صورت می‌گرفت که ریاست آن به عهده سروان جواد صادقی - یکی از افسران با اتوریته، قدرت فرماندهی و مدیریت استثنائی - بود که علاوه بر عضویت فعال در سازمان افسران، یکی از طرفداران و ارادتمندان پر و پا قرص دکتر مصدق بود...» (۲۱)

فرماندهی تانک‌های مستقر در اطراف منزل دکتر مصدق بر عهده علی اشرف شجاعیان (عضو سازمان افسران حزب توده) بود (۲۲). فرمانده تانک‌های مستقر در فرستنده رادیو تهران نیز سروان کلالی (افسر سازمان نظامی حزب توده) بود که می‌توانست عوامل کودتا و خصوصاً شخص سرلشکر زاهدی را در بعد از ظهر ۲۸ مرداد دستگیر کند و یا ایستگاه رادیو را با تانک و توپ درهم بکوبد (۲۳).

ستوان یکم ایرج ایروانی عضو سازمان افسران حزب توده، فرماندهی بخشی از تانک را بر عهده داشت. وی روز ۲۸ مرداد، بدون اینکه دستوری از حزب دریافت کند، در خیابان‌های تهران سرگردان بود و عاقبت وقتی کار آشوبگران بالا گرفت، تانک او نیز در خدمت کودتایان قرار می‌گیرد و در یورش به خانه مصدق به کار می‌رود. (۲۴)

فریدون آذر نور (که در آن ایام مسئول ایالتی سازمان افسران حزب توده در آذربایجان بود) در سخن از طرح تدارک قیام مسلحانه در تبریز می‌نویسد:

«سازمان افسران می‌توانست با کمک ۵۰۰ توده‌ای ژبده، با چند عملیات هماهنگ، تبریز را بطور کامل تسخیر کند... این تعهد سنگین بر این اساس به عمل آمده بود که از یک گردان مستقل توپخانه که از ۴ آتشبار تشکیل می‌شد، سه نفر از فرماندهان از جمله ستوان یکم توپخانه کریم زندوانی، عضو سازمان افسری بودند و نفر چهارم، افسر بکلی بیطرفی بود. از یگانه هنگ رزمی در تبریز، چهار فرمانده گروهان، از جمله گروهان مأمور دژبان شهر (سروان پیاده حسن سیدی و حسین زاده صدیقی) و فرودگاه، فرمانده واحد کوماندو (سرگرد فریدون آذر نور)، واحد زرهپوش هنگ را رفیق ما سروان محمد صادق دلیر آذر فرماندهی می‌کردند. فرمانده ارباب‌های جنگی از هواخواهان ما و معاون دژبان که افسر بانفوذی در شهر و درعین حال فرمانده واحد دژبان، عضو سازمان افسری بودند. فرمانده گروهان مهندسی لشکر (سروان مهندس ابوالقاسم اویسی) و سه نفر از افسران شهربانی از جمله ستوان یکم عباس افراخته و مقدم - رئیس رمز شهربانی - عضو سازمان افسری بودند و دو نفر دیگر هرکدام بنوبه، از مسئولین نگهبانی زندانیانی بودند که تسلیح ۴۵۰ زندانی فرقه [منظور زندانیان فرقه دموکرات آذربایجان پس از شکست آن در آذر ۱۳۲۵ است] و آماده نمودن آنها برای هرگونه عملیاتی بعهدہ آنان بود. چهار نفر از افسران کادر فرماندهی نیز جزو اعضای آزمایشی و یا هوادار [سازمان افسران حزب توده] بودند» (۲۵).

آذر نور سپس اطلاعات کوتاهی در مورد لشکر ارومیه می‌دهد:

«اضافه بر فرماندهان واحدهای کوچک - که اغلب آنها عضو سازمان افسری حزب توده بودند - می توان سرهنگ ستاد صدیق یحیوی (فرمانده هنگ سوار و پادگان سلماس)، سرگرد یعقوبی (فرمانده گردان و پادگان قره تپه)، سرهنگ دوّم صالح نجات (فرمانده هنگ پیاده رزمی ارومیه) و سرهنگ جاوید (رئیس رکن ۲ لشکر رضائیه و آجودان مخصوص شاه) را نام برد...» (۲۶)

نفوذ و موقعیت افسران حزب توده در دستگاه سلطنتی آنچنان بود که سرگرد عبدالصمد خیرخواه - از افسران عضو سازمان نظامی حزب توده - فرمانده گردان گارد جاویدان شاهنشاهی و مأمور حفاظت از کاخ های سلطنتی بود! (۲۷) و سروان ماشاالله ورقا - عضو سازمان افسران حزب توده و رئیس بخش مراقبت اداره اطلاعات شهربانی - مأمور حفظ و نگهبانی جان شاه و افراد خانواده سلطنتی در تشریفات رسمی و دیگر بازدیدها بود (۲۸).

سروان محمد جعفر محمدی در تأیید نظر سرگرد آذرنور بر نیرومندی سازمان افسری، چند مورد دیگر را که خود بر آنها آگاهی دارد، می افزاید و می نویسد:

«چهار نفر از افسران سازمان با درجات سرهنگ دوّم پیاده (فتح الله پهلوان)، سرگرد پیاده (عنایت الله پهلوان)، ستوان یکم توپخانه (قدرت الله پهلوان) و ستوان یکم هوایی (کامبیز دادستان) از خاندان سلطنتی بودند. سروان مهدی همایونی (از گارد سلطنتی شاه) از افراد نفوذی در میان کودتاچیان بود ... سروان پولاد دژ، از افسران برجسته رکن دو (اطلاعات) و از همکاران نزدیک سرتیپ تیمور بختیار و بسیار مورد اعتماد و مشیر و مشاور او بود ... همچنین، سرگرد رستمی فرمانده گردان تیمور بختیار (قبل از ۲۸ مرداد در کرمانشاه) بود که سرلشکر زاهدی و دیگر مخالفان مصدّق به آن بسیار امید داشتند. ستوان یکم عبدالله مهاجرانی از اعضای سازمان افسری با واحد تحت فرماندهی اش، محافظ سرلشکر زاهدی بود و خود او را اسکورت می کرد. مهاجرانی پس از لو رفتن سازمان، در زندان می گفت: «هر موقع زاهدی می خواست بخوابد، مرا صدا می کرد و می گفت عبدالله من نیاز دارم دو سه ساعتی استراحت کنم، تو آماده هستی؟ و من جواب می دادم: «بخواب تیمسار! راحت باش!» و تیمسار با آرامش کامل بخواب می رفت و من روی صندلی پشت اتاق او تا ساعت بیداری اش می نشستم و از او مراقبت می کردم» (۲۹).

هنگامی که سرلشکر زاهدی همراه با اسکورتش به اصفهان رفته بود، لیست افسران سازمان نظامی کشف می‌شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در شمار آنان بود. از تهران به اصفهان تلگرافی دستور داده می‌شود تا عبدالله مهاجرانی بازداشت شود. زاهدی متوحش می‌شود و تصور می‌کند که علیه او کودتائی رخ داده و لذا از بازداشت مهاجرانی جلوگیری می‌کند. سپس از تهران تلگراف حضوری می‌شود و سرلشکر زاهدی در تلگراف‌خانه حضور می‌یابد و از جریان دستیابی به دفتر رمز اسامی افسران سازمان نظامی آگاه می‌شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در آن ثبت بود. همان لحظه زاهدی از مهاجرانی سؤال می‌کند: «جریان چیست، دستور بازداشت تو را می‌دهند؟ اگر چیزی هست الآن بگو تا کمکت کنم». مهاجرانی جواب می‌دهد: «تیمسار! من در هیچ جریان و سازمانی نیستم، سوء تفاهم است برطرف می‌شود» (۳۰).

ستوان یکم مهاجرانی می‌گوید:

«تقریباً یک ماه بعد از ۲۸ مرداد با یک دسته از ژاندارمری، مأمور حفاظت سرلشکر زاهدی شدم، ولی محافظین نخست‌وزیر کودتا از سه نیرو تأمین می‌شدند: لشکر گارد، شهربانی و ژاندارمری. من موقعی که زاهدی در باشگاه افسران مستقر شده بود مأمور آنجا شدم. سازمان نظامی از مأموریت من باخبر بود، بخاطر ندارم که در باره زاهدی به سازمان نظامی مطلبی گفته باشم، لکن با ایمانی که به هدف خود و حزب داشتم، اگر دستوری در این مورد می‌رسید اجرا می‌کردم. مثلاً بعضی اوقات جلسه هیأت وزیران در باغی - در قیطریه - تشکیل می‌شد که همگی در فضای باز، دُور میزی می‌نشستند و من روی تپه‌ای که مُشرف به باغ بود، پشت مسلسل موضع‌گیری کرده و هیأت وزیران و نخست‌وزیر در تیررس آتش من بودند. و یا اینکه در سفری که [سرلشکر] زاهدی به اصفهان داشت، هنگام شب در منزل کازرونی بیتوته کرد و من تا صبح، سلاح در دست، پشت اطاق خوابش کشیک می‌دادم» (۳۱).

در باره قدرت و نفوذ حیرت‌انگیز سازمان افسران حزب توده، در فصل «مرا ببوس! برای آخرین بار...» نیز سخن خواهیم گفت، اما وزارت امور خارجه آمریکا پس از بررسی گزارش‌های

هندرسون در رابطه با حوادث منجر به ۹ اسفند ۱۳۳۱، از «افزایش احتمال در دست گرفتن قدرت توسط کمونیست‌های حزب توده» ابراز نگرانی کرد:

«۱- هدف حزب توده حذف شاه است و بدین منظور در حال حاضر با مصدق همراهی می‌کند تا پس از حذف شاه، تغییر موضع داده و برای حذف مصدق کوشش نماید و فرصت به دست گرفتن قدرت توسط خود را افزایش دهد.

۲- مصدق برای حذف شاه، ناگزیر به همراهی با حزب توده خواهد بود و بعد خود را در مقابل حزب توده ناتوان خواهد دید.

.....

۵- در صورتی که مصدق قادر به حفظ قدرت خود شود، احتمال حذف شاه از صحنه سیاسی ایران زیاد است و این به معنای برهم خوردن فوری روابط ایران و غرب و افزایش احتمال در دست گرفتن قدرت توسط کمونیست‌ها می‌باشد» (۳۲).

۱- عظیمی، ص ۱۹۳

۲- در این باره نگاه کنیده خسروپناه، محمد حسین: سازمان افسران حزب توده ایران (۱۳۲۳-۱۳۳۳)، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸؛ خسروپناه، محمد حسین (به کوشش): سازمان افسران حزب توده ایران از درون، تهران، انتشارات پیام امروز، ۱۳۸۳؛ عباسی، روح‌الله: خاطرات یک افسر توده‌ای (۱۳۲۰-۱۳۳۵)، کانادا، نشر فرهنگ، ۱۹۸۹؛ عمویی، محمد علی: دُرد زمانه، تهران، نشر آرزان، ۱۳۷۷؛ خاطرات سرگردهوایی، پرویز اکتشافی، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۱. برای روایت رسمی و دولتی از سازمان افسران حزب توده و آگاهی از متن بازجوئی‌های افسران نگاه کنیده: کتاب سیاه، در باره سازمان افسری توده، چاپ مطبوعات، تهران، ۱۳۳۴؛ سیر کمونیسم در ایران، تهران، چاپخانه کیهان، ۱۳۳۶؛ مبصر، محسن، نقدی بر کتاب خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست و گزیده‌هایی

از یادمانده‌های نویسنده، کتاب ایران، لندن، ۱۹۹۶؛ سازمان افسران حزب توده (به روایت اسناد ساواک)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰

۳ - کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری در ایران، ص ۵۲

۴ - نگاه کنید به: روزنامهء مردم، ۲۷ خردادماه ۱۳۲۹

۵ - گذشته، چراغ راه آینده، ص ۶۳۳

۶ - امیر خسروی، ص ۸۷۲ مقایسه کنید با: آبراهامیان، ص ۲۹۰

۷ - زیرک زاده، ص ۳۲۳

۸ - جوانشیر، تجربهء ۲۸ مرداد، ص ۳۵

۹ - اکتشافی، صص ۶-۶۶

۱۰ - خسروپناه، ص ۲۹۶

۱۱ - نگاه کنید به خسروپناه، صص ۳۳۷-۳۵۲

۱۲ - امیر خسروی، ص ۶۵۲، مقایسه کنید با نظر عموی، ص ۷۲

۱۳ - کیانوری، خاطرات، ص ۲۶۴

۱۴ - نمونه‌هایی از این سرسپردگی‌ها و دل‌بستگی‌های صادقانه‌ء افسران حزب توده را در کتاب «خاطرات یک افسر توده‌ای» می‌توان یافت. همچنین نگاه کنید به: عموی، صص ۲۸، ۴۲، ۴۵ و ۵۳-۵۴؛ آوانسیان، صص ۴۶۹-۴۷۱؛ اکتشافی، ص ۵۴. در بارهء علل و عوامل ایدئولوژیک وابستگی حزب توده به شوروی نگاه کنید به: شیرازی، اصغر، مدرنیته، شبهه و دموکراسی (بر مبنای یک بررسی موردی در بارهء حزب توده ایران)، خصوصاً فصل ۵، صص ۳۱۹-۳۶۱

۱۵ - نامهء سرگرد جعفر وکیلی به همسرش، ۱۴ آبان‌ماه ۱۳۳۳، کتاب جمعه، شمارهء ۳۵، ۲۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹، صص ۱۲۹-۱۳۰

۱۶- امیر خسروی، ص ۷۴۳

۱۷- امیر خسروی، صص ۷۰۸-۷۰۹؛ مقایسه کنید با روایت عموی، ص ۷۳

۱۸- عموی، ص ۷۳، مقایسه کنید به روایت سرگرد آذرنور: خسروپناه، صص ۴۹-۵۰

۱۹- خسروپناه، صص ۴۹-۵۰؛ کیانوری وادعاهایش، گردآورنده فریده خلعتبری، ص ۲۶۳

۲۰- امیر خسروی، ص ۷۱۷، مقایسه کنید با روایت محمد علی عموی، ص ۷۲

۲۱- امیر خسروی، ص ۷۱۲

۲۲- امیر خسروی، ص ۷۱۱؛ عموی، ص ۷۳

۲۳- عموی، ص ۷۳

۲۴- امیر خسروی، ص ۷۱۲

۲۵- امیر خسروی، ص ۷۱۳، مقایسه کنید با: عموی، صص ۴۶-۴۷

۲۶- امیر خسروی، ص ۷۱۳، مقایسه کنید با: عموی، صص ۹۴-۹۵

۲۷- ترکمان، محمد: «اسناد کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲»، بخش ۸، روزنامه اطلاعات، ۴ شهریورماه

۱۳۷۴؛ امیر خسروی، ص ۶۳۸

۲۸- ورقا، ناگفته هائی پیرامون فروریزی حکومت مصدق و نقش حزب توده ایران، ص ۲۴۹

۲۹- امیر خسروی، صص ۷۱۴-۷۱۵ و ۷۱۸

۳۰- امیر خسروی، ص ۷۱۵

۳۱- امیر خسروی، ص ۷۱۶. مقایسه کنید با روایت عموی، ص ۷۳؛ ورقا، صص ۲۴۹-۲۵۰. برای

روایت های دیگری از کم و کیف قدرت حزب توده نگاه کنید به: ورقا، ماشاالله، در سایه بیم

و امید (رویدادهائی از سازمان افسران وابسته به حزب توده ایران)، انتشارات بازتاب

نگار، تهران، ۱۳۸۲، ص ۶۵؛ عظیمی، صص ۱۵۱-۱۵۲

Dulles to Henderson, March 2, 1953, telegram 2266-788.00/3-253 –۳۲

جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و سقوط دولت مصدق (۳)

* سازمان نظامی حزب توده، قبل از ۲۸ مرداد، نقشه و کروکی دقیق پادگان‌های باغشاه، عشرت‌آباد، دانشکده افسری و کاخ سعدآباد را با ذکر دقیق محلّ اسلحه‌خانه‌ها، موتورخانه‌ها، انبار سوخت و ... تهیه کرده بود.

* بابک امیر خسروی: «وقتی سازمان افسران حزب توده کشف شد، حتی توده‌ای‌ها را نیز به حیرت انداخت!».

* تبلیغات دیرپای حزب توده و تأثیرات عمیق آن بر روان سیاسی روشنفکران ایران، رویداد ۲۸ مرداد را - بعنوان یک «کربلا» - در حافظه تاریخی جامعه ما تثبیت کرد.

* * *

اشاره:

شصتمین سالگرد سقوط آسان و حیرت انگیز دولت دکتر محمد مصدق، منظره‌ها و مناظره‌های تازه ای را در میان ایرانیان داخل و خارج از کشور پدید آورده که هریک می‌تواند روشنگر این ماجرای مهم و پُر ابهام باشد، اما آنچه که کمتر به آن توجه شده، جایگاه سیاسی - نظامی حزب توده و تأثیرات داخلی و خارجی آن در سقوط دولت مصدق می‌باشد. مقاله زیر، مقدمه ای است درباره این موضوع اساسی. این مقاله از کتاب «دکتر محمد مصدق، آسیب شناسی یک شکست» (چاپ چهارم) استخراج و در سه بخش تنظیم شده است که امیدوارم پرتوی بر این بحث بسیار مهم و اساسی بشمار آید. تأمل در اسناد و روایت‌های ارائه شده نشان می‌دهد که چرا سازمان «سیا» طرح براندازی دولت مصدق را «ت.پ. آژاکس» (پاکسازی ایران از حزب توده) نامیده بود.

م.ع

«پیروزی، کینه می‌آفریند»

چون شکست خوردگان ناخشنودند»

سقوط آسان دولت مصدّق و کشف سازمان نظامی حزب توده و گستره حیرت‌انگیز آن در عالی‌ترین سطوح نظامی، انتظامی و سیاسی کشور، نگرانی‌های دولت آمریکا در احتمال «استیلای وحشت سرخ بر ایران» و در نتیجه، تدوین طرح TP-Ajax برای «پاکسازی ایران از حزب کمونیست توده» را پذیرفتنی ساخت. کشف شبکه نظامی حزب توده - همچنین - دل‌نگرانی‌ها و دغدغه‌های سیاستمدارانی مانند خلیل ملکی و دکتر بقائی در باره خطر استیلای حزب توده - به عنوان «بزرگ‌ترین خطری که ایران و نهضت ملی را تهدید می‌کند» را تأیید کرد (۱)

چنانکه دیدیم: امیر خسروی در گزارش دقیق خود از نفوذ اعضاء سازمان افسران حزب توده در عالی‌ترین سطوح نظامی و انتظامی کشور، از کثرت تعداد افسران حزب توده در این زمان بعنوان «اردوی عظیم حزب توده» و «سپاه عظیم و رزم‌دیده توده‌ای‌ها» یاد کرده است (۲). این «سپاه عظیم و رزم‌دیده» منتظر بود تا در فرصتی مناسب، برای تغییر رژیم سلطنتی وارد عمل شود و گویا با چنین سودائی، ماه‌ها پیش از ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده در تدارک تهیّه سلاح و مسلّح کردن نیروهای خود و انجام عملیات خرابکاری برای تضعیف ارتش ایران بود، بطوریکه تشکیلات نارنجک‌سازی سازمان افسران حزب توده به مسئولیت و نظارت نورالدین کیانوری و با معاونت و شرکت سروان محقّق‌زاده، مهدی ابوالفتحی، سرگرد لطفعلی مظفری، سرگرد هوئی پرویز اکتشافی، سروان مهندس مختار بانی سعید، ستوان یکم هوئی منوچهر مختاری و ... فعال گردیده بود (۳). در این راستا، قبل از ۲۸ مرداد، نقشه و کروکی دقیق پادگان‌های باغشاه، عشرت‌آباد، دانشکده افسری و کاخ سعدآباد را با ذکر دقیق محلّ اسلحه‌خانه‌ها، موتورخانه‌ها، انبار سوخت و ... تهیّه کرده بودند. (۴)

سازمان نظامی حزب توده - بلافاصله بعد از ۲۸ مرداد - در تدارک مبارزه مسلحانه و خرابکاری در شبکه‌های ارتش بود که خرابکاری در فرودگاه «قلعه مرغی» تهران و تهیه و ساخت هزاران نارنجک جنگی از آنجمله بود. (۵)

اطلاعات چهارشنبه اول مهرماه ۱۳۳۲

دیشب دو نفر افسر نگهبان

فرودگاه قلعه مرغی قصد داشتند انبارترین فرودگاه

را آتش زنند

دیشب در فرودگاه قلعه مرغی دو افسر نگهبان بانیانی یکدیگر میخواستند انبارترین را آتش زنند ولی در اثر آگاهی و تعرض پاسدار موفق با اجرای نقشه خود نشده و فرار اختیار کردند. شرح این واقعه را یکی از افسران فرودگاه قلعه مرغی برای خبرنگار ما برادرزیر تعریف کرد:

دیشب سر کردا کتشافی افسر سر-نگهبان و ستوان یکم رستنی افسر نگهبان فرودگاه قلعه مرغی بودند. این دو نفر که متایل بدست جات، فراطی میباشند از قرار معلوم از مدتی قبل با هم تیانی کرده و تصمیم داشتند در اولین فرصت مبادرت بخرابکاری نمایند.

دیشب هینکه پاسی از شب گذشت و جز پاسدارها کسی در محوطه فرودگاه باقی نماند ستوان رستنی طبق قرار قبلی سراغ سر کردا کتشافی میروند تا نقشه خود را اجرا نمایند. اتفاقا در این موقع رانده جیبی آماده که در محل خدمت خود حاضر بوده است متوجه تصمیم آنها میشود ولی در همین لحظه ستوان رستنی راننده مرپور را در اطاعتی معیوس میکند و در رابروی او قفل مینماید.

آتش دو انبارترین

سر کردا کتشافی و ستوان رستنی

بقرار اطلاع ستاد ارتش قصد دارد ظرف امروز یا فردا در این زمینه اعلامیه‌ای انتشار داده و بدین طریق صحت و جریبان واقعی حادثه دیشب را با اطلاع عامه برسانند.

کلیشهء روزنامهء اطلاعات: خرابکاری سازمان افسران حزب توده در فرودگاه قلعه مرغی

دستگیری سروان ابوالحسن عباسی (۲۱ مرداد ۱۳۳۳) و سپس بی‌مسئولیّتی و عدم تحرّک مسئولان حزب توده و در نتیجه: کشف «دفترچهء رمز سازمان افسران حزب توده» (۶)، نشان داد که این سازمان شگفت‌انگیز حتّی تا درون گارد شاهنشاهی، کاخ سلطنتی، اطاق خواب سرلشکر زاهدی، دفتر فرماندار نظامی تهران (تیمور بختیار)، دفتر دادستانی ارتش، دفتر تجسّس و اطلاعات رکن دو ارتش، بخش اطلاعات و مراقبت شهربانی کلّ کشور و... نفوذی گسترده داشت و می‌توانست تغییرات مهمّی در نظام سیاسی ایران پدید آورَد بطوریکه بقول امیرخسروی:

-«وقتی سازمان افسران حزب توده کشف شد، حتّی توده‌ای‌ها را نیز به حیرت انداخت» (۷)

کشف این سازمان نظامی، حتّی «رهبران بسیار دیرباور جبههء ملّی» را نیز دچار شگفتی و وحشت کرده بود (۸) زیرا که سرهنگ مبشری و سرهنگ حبیب‌الله فضل‌الهی (از اعضاء برجستهء سازمان افسران) در مقام دادیار دادگاه نظامی و معاون سرتیپ آزموده، مسؤل رسیدگی به پرونده‌های دستگیرشدگان توده‌ای بودند (۹). سرهنگ فضل‌الهی و سروان محمّد پولاددژ (مبّهوت) عضو دیگر سازمان افسران حزب توده و همکار نزدیک سرهنگ مبصر در ادارهء تجسّس و اطلاعات ارتش برای شکار افسران توده‌ای (۱۰) جزو مأمورینی بودند که در جریان بازرسی از خانه‌های حزبی و سازمانی افسران توده‌ای «هرچه توانستند اسناد و مدارکی را که می‌توانست اسرار و مشخصّات اعضاء سازمان افسران را برملا کند، از بین بردند» و بدین ترتیب «تقریباً همهء ضررها و خطرات احتمالی که موجودیّت سازمان [نظامی حزب توده] را تهدید می‌کردند، خنثی شدند» (۱۱)

با چنین امکاناتی بود که به قول سرگرد مهدی همایونی (عضو سازمان افسران حزب توده و فرماندهء نگهبانان زندان دکتر مصدّق) و ماشاءالله ورقا (رئیس ادارهء اطلاعات و مراقبت شهربانی کلّ کشور و عضو سازمان افسران حزب توده): در دورانی که مصدّق در بازداشتگاه لشکر ۲ زرهی بسر می‌برد، سازمان افسران حزب توده به صورت منظم، اطلاعات، اخبار و مدارک و اسنادی که مورد نیاز مصدّق بود، به وی می‌رساند و حتّی به ابتکار خسرو روزبه به مصدّق پیشنهاد شد که سازمان افسران حزب توده، قادر است مصدّق را از زندان برهاند و تعهّد کند که وی را

به سلامت به هر کشوری که مصدّق انتخاب کند، برساند، امّا مصدّق با اظهار سپاس، این پیشنهاد را نپذیرفت (۱۲)



سرگرد مهدی همایونی، عضو سازمان افسران حزب توده و فرمانده نگرهبانان زندان دکتر مصدّق در دادگاه نظامی.



سرگرد مهدی همایونی، عضو سازمان افسران حزب توده، داروی دکتر مصدّق را در فنجان می ریزد

چند هفته پس از سقوط دولت مصدّق، بیست و یک شبکهء حزب توده در تهران کشف گردید (۱۳). در ماه‌های مهر، آبان و دی ۱۳۳۳، چاپخانه‌های اصلی و انبار مهمّات حزب توده در خیابان‌های روزولت و داودیّه تهران کشف شده و ۱۲ هزار نارنجک و ۹۰۰ بمب آتش‌زا بدست آمد. پیش از این نیز انبار دیگری از سلاح‌ها و مهمّات حزب توده در خیابان دلگشا کشف گردیده بود (۱۴).



کشف انبار مهمّات سازمان افسران حزب توده



با کشف این مهمات و دستگیری رهبران برجسته سازمان نظامی و اعضاء کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب توده، حیات تشکیلاتی حزب توده رو به زوال نهاد آنچنانکه «اردوی عظیم حزب توده» و «سپاه عظیم و رزم‌دیده توده‌ای‌ها» (۱۵) که در زمان مصدق تنها در سازمان ایالتی تهران، بالغ بر ۲۰ هزار عضو داشت، در پایان سال ۱۳۳۳ به کمتر از صد نفر کاهش یافت. حدود ۴۰ نفر از کادرها و اعضای برجسته حزب و ۳۷ تن از اعضاء و کادرهای مهم سازمان افسران حزب توده نیز به روسیه شوروی گریختند (۱۶) چنین ضربات سهمگینی هرچند که حزب توده و سازمان نظامی آن را از عرصه سیاسی ایران حذف کرد، اما تأثیرات سیاسی - ایدئولوژیک این حزب، سال‌های سال بر حافظه سیاسی - فرهنگی روشنفکران ایران باقی ماند.

پایگاه اصلی حزب توده، طبقه متوسط شهری بود (۱۷) که هزاران کارمند و دانشجو را مجذوب خود کرده بود بطوریکه مجله هفتگی و پرفروش «تهران مصور» در اواسط سال ۱۳۳۰ گزارش داد که ۲۵٪ دانشجویان دانشگاه‌ها، عضو مخفی حزب توده و ۵۰٪ دیگر هوادار حزب‌اند (۱۸). دیپلمات‌های غربی مقیم ایران در این زمان اقرار می‌کنند که ۳۰٪ روشنفکران ایران در حزب توده فعالیت دارند و بقیه - به استثنای معدود کسان هوادار انگلستان و آمریکا - هوادار آن حزب‌اند (۱۹). در این زمان حزب توده در لفافه احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی، فرهنگی، هنری و اجتماعی مختلف، با جذب روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان بسیار، در تهران و شهرستان‌ها، حدود ۱۰۰ روزنامه و مجله و نشریه منتشر می‌ساخت (۲۰) با این «ارتش فرهنگی»، حزب توده در جامعه ایران افکار عمومی ساخت که تأثیرات آن - خصوصاً در باره رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ - هنوز نیز ادامه دارد.

اگر تراژدی را تقابل واقعیت (آنچه هست) با حقیقت (آنچه باید باشد) بدانیم، شکست سیاسی دکتر مصدق را می‌توان نوعی تراژدی بشمار آورد یعنی: تقابل واقعیت (ضعف‌های شخصی دکتر مصدق، محدودیت‌های تاریخی و ضعف ساختارهای سیاسی - اجتماعی جامعه ایران) با حقیقت (آرمان‌خواهی و استقلال‌طلبی مصدق)، و اگر بپذیریم که «مظلومیت» از عناصر اساسی تراژدی بشمار می‌رود و اگر این «مظلومیت» را با پیشوا سازی و شیعه‌گرایی تاریخی‌مان

به هم آمیزیم، آنگاه به راز تداوم «کربلای ۲۸ مرداد» در ذهن و زبان رهبران سیاسی و روشنفکران ما آگاه‌تر می‌شویم.

محاکمه ناروا و شتابزده دکتر مصدق و سپس استفاده هنرمندانه وی از تریبون آزاد این محکمه نظامی، جلوه دیگری از مواضع سیال و خصلت دوگانه مصدق برای «مظلومیت»، «قربانی بودن» و «قهرمان شدن» را به نمایش گذاشت. مصدق که با اراده، آگاهی و انفعال کامل در ۲۸ مرداد، راه سقوط آسان دولت خویش را هموار کرده و سپس در برخورد با سرلشکر زاهدی، ضمن روبوسی، پیروزی وی را به او تبریک گفته بود، اینک، در فضائی مساعد و متفاوت، خود را بسان قهرمانی احساس می‌کرد تا شکست‌ها و ناکامی‌های خویش را بپوشاند و...

تبلیغات دیرپای حزب توده - که با رویداد ۲۸ مرداد، امید ایجاد «ایرانستان» وابسته به شوروی را بر باد رفته می‌دید - و سپس تیرباران ۲۶ تن از افسران سازمان نظامی حزب توده و نیز شاعر و نویسنده محبوب مرتضی کیوان (۲۱) و تأثیرات عمیق آن بر روان سیاسی روشنفکران ایران... همه و همه، رویداد ۲۸ مرداد را - بعنوان یک «کربلا» - در حافظه تاریخی جامعه ما تثبیت کرد و ترانه رشک‌انگیز «مرا ببوس!» حدیث عشق‌های آتش گرفته و امیدها و آرزوهای بر باد رفته روشنفکران ایران گردید. گفته می‌شد که ترانه «مرا ببوس» با صدای حسن گلنراقی، در سوگ برخی افسران سازمان نظامی حزب توده سروده و خوانده شده است درحالی‌که این ترانه ۴ سال پیش از دستگیری و اعدام افسران حزب توده، در سال ۱۳۲۹ در مجموعه اشعار «آسمان اشک» حیدر رقابی (هاله) چاپ و بوسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شده بود. این ترانه سپس توسط مجید وفادار (آهنگساز برجسته) و خواننده معروف آن زمان (خانم پروانه) ترانه متن یک فیلم اجتماعی بنام «اتهام» گردید (۱۳۳۵). حیدر رقابی (هاله) متمایل به جبهه ملی بود که در سال ۱۳۳۲ فقط ۲۰ سال داشت و در همان سال عازم کشور آلمان گردید. (۲۲).

از این زمان، زمستان فکر و اندیشهء سیاسی در ایران آغاز شد و بار دیگر، «تاریخ» به «تقویم» بدل گردید و اندیشهء سیاسی، به آئین‌ها و عزاداری‌های مذهبی تبدیل شد آنچنانکه بقول فروغ فرخزاد:

«مرداب‌های الکل

انبوه بی تحرک روشن‌فکران را

به ژرفنای خویش کشیدند

در دیدگان آینه‌هاگوئی

حرکات و رنگ‌ها و تصاویر

وارونه منعکس می‌گشت

دیگر کسی به عشق نیاندیشید

و هیچکس، دیگر به هیچ چیز

نیاندیشید.»

هم از این روست که گفته‌ایم: انقلاب اسلامی ایران را- از جمله- می توان محصول کینه‌ها و کدورت‌ها و عصبیت‌های روشن‌فکران و رهبران سیاسی ایران بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ بشمار آورد...

پانویس ها:

۱ - نگاه کنید به: علم و زندگی، شماره ۳، خردادماه ۱۳۳۲، صص ۲۰۳-۲۰۶ و ۲۹۱-۲۹۵؛ روزنامهء شاهد، شماره‌های ۲۰ فروردین ۱۳۳۲ و ۷-۱۵ و ۲۳-۲۵ مرداد ۱۳۳۲

- امیرخسروی، صص ۷۴۳ و ۸۷۲۲

۳- نگاه کنید به: اکتشافی، صص ۸۴-۱۰۶؛ بانی سعید، مختار، «سازمان افسران حزب توده ایران و تشکیلات نارنجک‌سازی»، خسروپناه، صص ۱۱۲-۱۱۴؛ نصیری، نصرالله، «ماجرای خرابکاری در پادگان هوایی قلعه مرغی» (۳۱ شهریورماه ۱۳۳۲)، خسروپناه، صص ۱۰۳-۱۰۵؛ سیر کمونیسم در ایران، صص ۱۰۳-۱۰۴، ۴۳۳ و ۶۳۵-۶۳۶

۴- نگاه کنید به عموئی، ص ۶۹

۵ - نگاه کنید به: اکتشافی، صص ۷۶-۹۷

۶- نگاه کنید به: عباسی، صص ۱۲۳-۱۲۹؛ عموئی، صص ۴۷-۴۸ و ۸۲-۹۱؛ مبصر، صص ۳۲۳-۳۳۷

۷- امیرخسروی، ص ۷۰۹

۸- سپهر ذبیح، ایران در دوران مصدق، ص ۲۰۷

۹ - سرهنگ مبشری در جریان دادرسی و محاکمه دکتر مصدق، معاون سرتیپ آزموده و سرهنگ فضل‌الهی از جمله بازپرسان دکتر مصدق بوده است. روزنامه اطلاعات، ۶ مهرماه ۱۳۳۲؛ خواندنیها، شماره ۳، ۱۰ مهرماه ۱۳۳۳، ص ۱۴ به نقل از: خسروپناه، ص ۲۰۰

۱۰ - نگاه کنید به مبصر، صص ۳۱۰-۳۱۸

۱۱- عموئی، صص ۴۷-۴۸. مقایسه کنید با روایت سرگرد فریدون آذرنور، در خسروپناه، ص ۳۹

۱۲- ورقا، ص ۶۵؛ خامه‌ای، انور، خاطرات سیاسی، صص ۱۰۴۰-۱۰۴۱؛ خسروپناه، صص ۱۹۸-۲۰۱

۱۳ - تهران مصور، شماره ۵۲۶، ۲۰ شهریورماه ۱۳۳۲

۱۴- تهران مصور، شماره ۵۹۵، ۸ بهمن ۱۳۳۳

۱۵ - امیرخسروی، صص ۷۴۳ و ۸۷۲

۱۶ - امیر خسروی، صص ۸۷۰ و ۸۷۲

۱۷ - نگاه کنید به نمودار پایگاه طبقاتی حزب توده، آبراهامیان، صص ۲۹۸-۲۹۹

۱۸ - آبراهامیان، ص ۳۰۲

۱۹ - آبراهامیان، صص ۳۰۲-۳۰۵

۲۰ - حدّادی، بهمن، «مطبوعات توده‌ای» در: حزب توده ایران، ج ۲، صص ۲۵۶-۲۸۶

۲۱ - نگاه کنید به: مرتضی کیوان، بکوشش شاهرخ مسکوب، تهران، نشر نادر، ۱۳۸۲

۲۲ - نگاه کنید به: گفتگو با مجید وفادار، مجله تهران مصور، شماره ۱۴۱۸، ۱۱ آذرماه ۱۳۴۹؛

نواب صفا، اسماعیل، قصه شمع (خاطرات هنری ۵۰ سال موسیقی معاصر)، صص ۱۰۴-۱۰۵؛

خطیبی، پرویز، خاطراتی از هنرمندان، ص ۷۷؛ انقطاع، ناصر، صص ۹۰-۹۳

تأملاتی درباره جنبش مشروطیت

سفارت مآبا!

... وسعت ملک فرنگستان چقدر است؟ ثانیاً: فرنگستان عبارت از چند ایل‌نشین یا چادرنشین است؟ خوانین و سرکردگان ایشان کیانند؟ (آیا) فرانسه هم یکی از ایلات فرنگ است؟ بناپارت نام کافری که خود را پادشاه فرانسه می‌داند کیست و چکاره است؟ ... اینکه می‌گویند (مردم انگلیس) در جزیره‌ای ساکنند و بیلاق و قشلاق ندارند راست است یا نه؟ آیا لندن جزئی از انگلستان است یا انگلستان جزئی از لندن؟ احسن طُرُق برای هدایت فرنگیان گمراه به شاهراه اسلام و بازداشتن ایشان از اکل میّت و لحم خنزیر کدام است؟ ...» (۱)

این، سخن فتحعلی شاه قاجار در نامه‌ای به سفیرش در استانبول، بی‌خبری سلاطین قاجار از تحولات عظیم «فرنگستان» (غرب) در اواسط قرن نوزدهم را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر: در قرن نوزدهم میلادی که اروپا مراحل تازه‌ای از پیشرفت و تمدن و اکتشافات و اختراعات علمی را پشت سر می‌گذاشت، شناخت سلاطین قبیله‌ای قاجار از جهان آنچنان محدود و عقب‌مانده بود که فکر می‌کردند اروپا و آمریکا در عمق زمین قرار دارند بطوریکه فتحعلی شاه قاجار بهنگام شرفیابی قنصل انگلیس از او می‌پرسد: «چند ذرع باید زمین را کند تا به ینگه‌دunia (آمریکا) رسید؟».



با چنین گذشته‌های ایللی و روان فرهنگی - مذهبی، جامعه‌های ایران به آستانه‌های قرن بیستم قدم گذاشت. در واقع - غیر از دوران سامانیان و یکی دو دوره دیگر - تا آستانه‌های انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶) بخاطر استیلای حکومت‌های ایللی و قبیله‌ای، جامعه‌های ایران - عمیقاً - در گذشته‌های ایللی و قرون وسطایی بسر می‌برد و با چشم‌های پرحسرت و حیرت، در افق‌های دور، نظاره‌گر تحولات عظیم غرب بود.

هر چند که نشانه‌های فراوانی از مفهوم «آگاهی ملی»، وطن دوستی و «هویت ملی» در تاریخ و ادبیات ایران وجود دارد (۲)، اما باید دانست که در ایران هیچگاه مفهوم دولت - ملت (۳) به معنای اروپایی آن، شکل نگرفت و هم از این روست که مفاهیم «دولتی» و «ملی» در جامعه‌های ما، معنایی متفاوت با آنچه که در اروپا رایج است دارند.

بخاطر ساختار ایللی - قبیله‌ای حکومت‌ها و عدم شکل‌گیری طبقات اجتماعی در یک روند هزار و چهار صد ساله بعد از اسلام، در ایران (برخلاف اروپا) هر قشر و صنفی برای پیشبرد اهداف سیاسی یا اقتصادی خویش، خود را به سلطان (حکومت و دولت) وابسته می‌کرد بطوریکه سلطان - بعنوان «قبله‌های عالم» و «ظل الله» - مالک جان و مال و حیثیت مردم بود و در این میان حتی درباریان و اشراف و اعیان و خصوصاً تجار و بازرگانان نیز امنیت نداشتند و چه بسا با اشاره انگشتی یا با صدور فرمانی، جان‌شان بر باد می‌رفت و یا اموال و دارائی‌شان، مصادره می‌شد.

این وضع در سراسر دوره‌های تاریخ ایران تا جنبش مشروطیت ادامه داشت. «گاسپار دروویل» (۴) - که در عصر فتحعلی شاه در ایران بوده - می‌نویسد:

«اراده شاه بمنزله قانون بود. مردم ایران - جملگی - رعایای شاه محسوب می‌شدند و شاه با آنها به هر وضعی که می‌خواست، رفتار می‌کرد. عنوان «قلی» (بنده و غلام) ضمیمه نام بسیاری از اشراف و درباریان بود و هنگامیکه شاه، فرمانی بعنوان قانون صادر می‌کرد، وزراء آن را مستقیماً به حکام ولایات ابلاغ می‌کردند در حالیکه روح مردم از این قانون‌گذاری، بی‌خبر بود.» (۵)

بنابراین: روشن می‌شود که چرا اولین شعارهای رهبران و روشنفکران جنبش مشروطیت، حکومت قانون و محدود و مشروط کردن اختیارات شاه بود.

بافت اقتصادی ایران در آستانه مشروطیت یک بافت پیش‌سرمایه‌داری و اساساً ایلی - روستائی بود. ۸۰٪ از جمعیت ۸-۹ میلیون نفری ایران در آن هنگام روستائیان و ایلات و عشایر بودند و سرمایه‌داری صنعتی و تجاری، تنها ۳٪ را تشکیل می‌داد. ۱۷٪ دیگر را کارگران تولیدات یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا، بازاریان، گروه‌های کارمندان شهری و طلاب تشکیل می‌دادند.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی کوشش‌هایی برای تأسیس کارخانه‌های بلورسازی، پارچه‌بافی، نخ‌ریسی، کبریت‌سازی، صابون‌سازی و قند کهریزک در تهران و تبریز و اصفهان و رشت صورت گرفت اما بخاطر نفوذ دولت‌های روس و انگلیس و در نتیجه هجوم تولیدات خارجی به ایران، این صنایع نوپا تاب مقاومت در برابر کالاهای خارجی را نیافتند و بزودی ورشکست یا تعطیل شدند. بسیاری از تجار و بازرگانان غمده - پس از مقاومت‌های اولیه، مثلاً در جنبش تنباکو (۴ ژانویه ۱۸۹۲) سرانجام با نزدیک شدن به دو قدرت سیاسی آن روز، به «دلال» کالاهای روسی و انگلیسی تبدیل شدند.

ایجاد کارخانه‌های بلورسازی، نخ‌ریسی، صابون‌سازی، پارچه‌بافی و کبریت‌سازی در شهرهای تهران، تبریز و رشت و اصفهان، باعث پیدایش و رشد کمی کارگران یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا و بازاریان گردید. بنابراین شگفت نیست که این شهرها در جریان جنبش مشروطه پایگاه‌های اصلی مجاهدان و مبارزان علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی بودند، با این حال بخاطر ضعف‌ها و محدودیت‌های موجود، کارگران یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا و بازاریان و بطور کلی طبقه متوسط شهری، فاقد گستردگی و آگاهی‌های لازم سیاسی بودند و لذا - بتدریج - طعمه و وعده‌ها و وعظ‌های دشمنان مشروطیت (که اینک دیگر لباس مشروطه‌خواهی پوشیده بودند) شدند.

شکست ایران در دو جنگ با روسیه در اوایل قرن نوزدهم و تحمیل معاهده‌های اسارت‌بار «گلستان» و «ترکمن‌چای» که در نتیجه آنها، ۱۷ شهر قفقاز و نیز بعضی از شهرهای شمال شرقی، از ایران جدا و ضمیمه خاک روسیه شدند، در واقع باروتی بود که حس نهفته ملی ایرانیان را منفجر کرد و برای اولین بار جامعه ایران و خصوصاً روشنفکران ایران را با «چرا؟» و «چه باید کرد؟» روبرو ساخت. برای اولین بار، ایرانیان وطن دوست متوجه شدند که برخلاف اعتقاد آیات عظام، با آیه و استخاره و دعا و روزه و روضه نمی‌توان به جنگ توپ و تفنگ‌های «کفار» رفت. جامعه و خصوصاً روشنفکران ایران، عامل اصلی این دو شکست اسارت‌بار را، هم در حکومت مطلقه ایللی و بی‌تدبیری سیاسی قاجارها می‌دانستند و هم در سلطه بلامنازع علمای مذهبی می‌دیدند که در واقع «یار غار» حکومت و آتش‌یار جنگ‌های ایران و روسیه بودند و با هرگونه نوآوری و نوسازی اجتماعی - سیاسی مخالفت می‌کردند.

در این میان، داد و ستدهای بازرگانی و مسافرت ایرانیان به روسیه و بعضی کشورهای اروپایی و خصوصاً آگاهی از تحولات فکری و سیاسی - اجتماعی انگلیس و فرانسه، بطور کلی ذهنیت ایرانیان را تغییر داد. بدین ترتیب: محدود کردن یا مشروط کردن حکومت مطلقه سلطان و کوتاه کردن دست مآلها از نهادهای قضائی و آموزشی جامعه، وضع قانون و ایجاد عدلیه، به خواست عینی و اساسی مردم ایران - خصوصاً روشنفکران - بدل گردید.

به عبارت دیگر: پس از شکست ایران از روسیه و معاهده‌های ننگین گلستان و ترکمانچای و ضرورت تجهیز به سلاح‌های مدرن و آشنایی با دنیای غرب، نسیم آگاهی و پیشرفت و تمدن جدید در ایران احساس شد و سیستم ایللی - استبدادی قاجارها بر اثر مجموعه شرایط تاریخی - اجتماعی و بین‌المللی، ترک برداشت.

بنابراین، نهضت مشروطیت، اساساً، تداوم حکومت ایللی و استبدادی در ایران و مظهر عینی و ذهنی آن (یعنی قدرت مطلقه سلطان و سلطه بلامنازع علمای مذهبی) را مورد هجوم قرار داده بود.

انقلاب مشروطیت در واقع انفجاری بود در مرز انحطاط و پوسیدگی، هم در حوزه ذهن (اندیشه و جهان بینی) و هم در حوزه زبان (شعر و ادبیات). این انقلاب، جامعه ایران را پس از قرن ها سکوت و سکون ناشی از تحجر و استبداد، ناگهان بخود آورد. با اینحال بخاطر سلطهء مناسبات ایلی - «فئودالی» و تفکیک نشدن اقتصاد شهری از اقتصاد روستایی، فقدان سرمایه داری صنعتی و ادغام منافع «فئودال» ها و بورژوازی تجاری دلال و ضعف نیروهای نوین اجتماعی (طبقهء متوسط شهری، پیشه وران و کارگران)، در یک مصالحهء سیاسی بین اشراف درباری، بورژوازی تجاری دلال و روحانیت حاکم (مصالحه بین مشروطه خواهان و مشروطه خواهان) انقلاب مشروطیت نتوانست به بسیاری از هدف های اساسی خود توفیق یابد، بنابراین عجیب نیست که نخستین رؤسای دولت های مشروطه، «فئودال» و از شاهزادگان مستبد قاجار بودند!

جنبش مشروطیت (۱۹۰۶) بعنوان بزرگ ترین جنبش اصلاح طلبانهء تاریخ معاصر ایران، براساس قانون و حاکمیت مردم استوار بود. فلسفهء سیاسی این جنبش با احکام شرعی (مبنی بر ولایت مطلق یا مشروط فقها و حاکمیت قوانین الهی) تعارض ذاتی داشت. قانون اساسی مشروطیت و متمم آن، با تأکید بر تساوی همهء افراد جامعه در برابر قانون، امنیت جانی، مالی و عقیدتی و مصونیت از بازداشت های خودسرانه، آزادی انتشار روزنامه ها و تشکیل انجمن ها را تضمین می کرد و ضمن نفی حکومت مطلقه (چه دینی و چه دولتی)، حاکمیت ملی را هدف اصلی خویش قرار داده بود و ارادهء مردم را منشاء قدرت دولت، و سلطنت را اگرچه «ودیع و موهبتی الهی» اما آنرا «از طرف ملت به شخص شاه، مفوض شده» می دانست.

روشنفکران جنبش مشروطیت

جنبش مشروطیت ایران، در حقیقت تبلور اجتماعی مقابلهء «بدعت» (تجدید) با «سنت» (شریعت) بود. متفکران مشروطه برای اولین بار کوشیدند تا «رعیت» را به «ملت» و هویت ملی را جایگزین هویت اسلامی نمایند. از این دوران است که ما از یک «جامعهء ایلی» به یک «جامعهء ملی» متحول شدیم.

روشنفکران عصر مشروطه با وجود ضعف‌ها و محدودیت‌های تاریخی و تعداد اندک‌شان، نقشی کارساز در ارتقاء آگاهی و پیشبرد شعارهای اساسی جنبش داشتند. نگاهی به روزنامه‌ها و نشریات و شعارها و اعلامیه‌های دوران مشروطیت نشان می‌دهد که فضای عمومی جنبش مشروطیت - غالباً - فضای غیرمذهبی (سکولار) بود. انزوای «مشروع‌خواهان» (به رهبری فقیه معروف و برجسته‌ای مانند شیخ فضل‌الله نوری) آنچنان بود که چاپخانه‌های تهران و دیگر شهرهای بزرگ از چاپ اعلامیه‌های‌شان خودداری می‌کردند. جالب است که برخلاف انقلاب ۵۷، هیچیک از روحانیون و رهبران بزرگ مذهبی، خواستار استقرار «حکومت اسلامی» نبودند. تلاش روحانیون معروفی مانند بهبهانی، طباطبائی، نائینی و آخوند خراسانی در بسیج مردم، هرچند بسیار مهم و کارساز بود اما باید دانست که (برخلاف نظر برخی از محققان) آنان درک روشنی از هدف‌های عرفی و غیراسلامی مشروطیت نداشتند چرا که فلسفه سیاسی مشروطیت، متأثر از فلسفه سیاسی غرب بود در حالیکه علمای مشروطه، عموماً، اطلاعی از فلسفه سیاسی غرب یا اروپا نداشتند، لذا بعد از قدرت‌گیری مجلس و طرح قوانین غیراسلامی، آنان بتدریج از جنبش دلسرد و جدا شدند. سخن آیت‌الله طباطبائی در این باره که می‌گفت: «سرکه ریختیم، شراب شد» بسیار پرمعناست. (۶)

نکته مهم اینست که روشنفکران و مبارزان عصر مشروطیت (به جز حیدر عموغلی و یارانش) عموماً اصلاح‌طلب بودند نه انقلابی. اکثر این متفکران، تحول‌جامعه‌ای ایران را بصورت گام‌به‌گام و خصوصاً از طریق مشروط کردن قدرت شاه، استقرار قانون و گسترش آموزش و پرورش نوین مد نظر داشتند، آنان اساساً در پی سرنگون کردن حکومت و کسب قدرت سیاسی نبودند. بدینجهت مشروطیت، هم به لحاظ شعارها و خواست‌ها و هم به لحاظ پایگاه و گستره اجتماعی، «انقلاب» (بمعنای تعریف شده و شناخته شده کلمه) نبود از این رو اطلاق «نهضت» یا «جنبش» به مشروطیت شاید درست‌تر باشد.

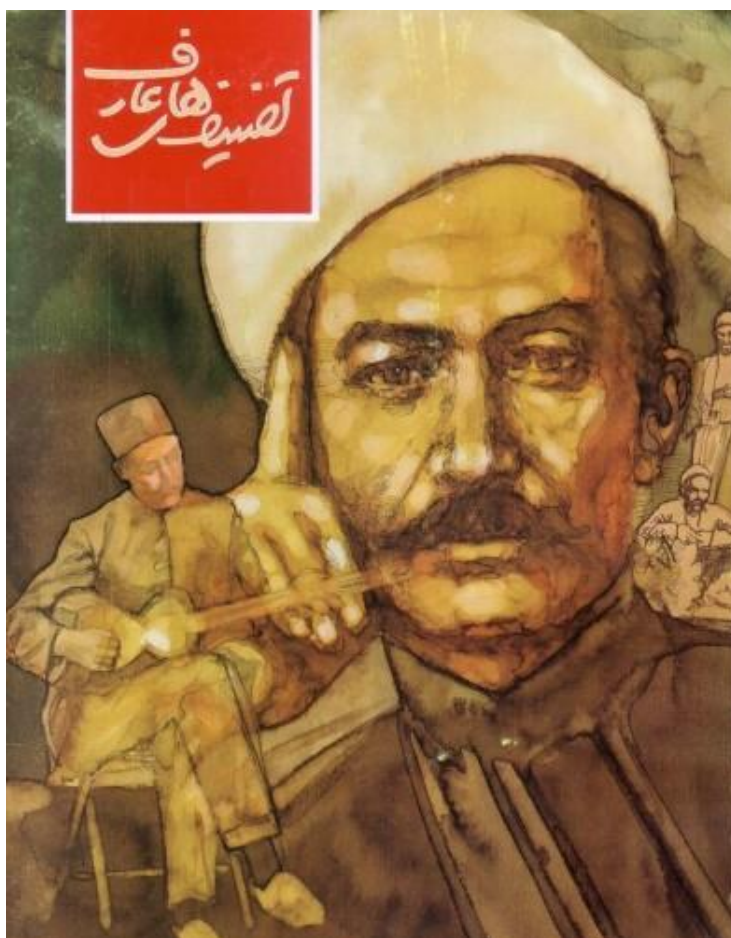
نوعی «رنسانس» (یعنی بازگشت به تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران باستان) در عقاید متفکران مشروطه (مانند میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده) وجود داشت که یادآور اندیشه‌های متفکران دوره رنسانس اروپا بود. متفکران دوره مشروطیت نیز مانند متفکران عصر رنسانس اروپا، معتقد بودند که رازِ رهایی جامعه از درماندگی و فلاکت تاریخی، آگاهی و گسترش آموزش و پرورش نوین و رهایی از سلطه خرافات است.

بنابراین شاعران و متفکران اصلی دوره «مشروطیت - اساساً - دارای سه مشخصه بودند:

۱ - ارجگذاری به میراث ملی و توجه به تاریخ و تمدن ایران باستان (ناسیونالیسم؟).

۲ - مبارزه بی‌پروا علیه دین و خرافه پرستی.

۳ - اعتقاد به جلب و جذب تمدن و پیشرفت‌های علمی اروپا.



عارف قزوینی

این سه مشخصه را در آثار «میرزا فتحعلی آخوندزاده»، «میرزا آقاخان کرمانی»، «عشقی» و «عارف قزوینی» می‌توان یافت. مثلاً: «عارف قزوینی» - شاعر ملی ایران و ترانه‌سرای بزرگ انقلاب مشروطیت - در مبارزه با «دین» و پاسداران و نمایندگان آن (شیخ، زاهد و واعظ) شعرهای بسیاری سرود. او که ابتداء به اصرار و تشویق پدرش، سه سالی «روضه‌خوان» شده بود، خیلی زود به ماهیت «دین» و «زاهدان ریائی» پی‌برد. خودش می‌گوید: «مرا زیر بارِ ننگینی بُردند یعنی عمامه بر سرم گذاشتند، اما همانطور که عمامه مرا شرمنده و رسوا کرد، من هم «عمامه» را پیش اهل علم، بصورت یک پول سیاهِ قلب، قلمداد کردم ... صُحبتِ کفر من، اندر سرِ منبرها شد ...» (۷) با چنین آگاهی و دانشی بود که «عارف» علیه قید و بندهای مذهبی و «مُلا»های زمانه‌اش شورید و چنین سرود:

کار با شیخ، حریفان! به مُدارا نشود

نشود یکسره، تا یکسره رسوا نشود

شده آن کار که باید بشود، می‌باید

کرد کاری که دگر بدتر از این‌ها نشود

در تزویر و ریا، باز شد این دفعه چنان -

بُست باید، که پس از بسته شدن، وا نشود

سلب آسایش ما مردم، از این‌هاست، چرا -

سلب آسایش و آرامش، از این‌ها نشود؟ (۸)

«عارف»، چنان از شریعت و شریعتمداران بیزار بود که حتی (برخلاف وصیت پدرش) دستور داد تا از باغ‌های انگوری که قرار بود درآمد آنها صرفِ روضه‌خوانی شود - شراب بگیرند و خود - هر ساله - از تهران به قصد خوردن «شراب خانگی» عازم قزوین می‌شد... (۹). «عارف قزوینی»، هم بعنوان شاعری غیرمذهبی و هم بعنوان یک ایران‌پرست پرشور می‌گفت:

«آنچنان به ایران علاقمندم که حتی تمامتِ «بهشت» را به یک وجب خاک ایران، معاوضه نمی‌کنم...» (۱۰)

* * *

برخلاف نظر برخی از محققان، جنبش مشروطیت یک «انقلاب بورژوا - دموکراتیک» نبود چرا که با توجه به ساختار اقتصادی - اجتماعی و محدودیت‌های فرهنگی جامعه، چنین انقلابی در ایران - اساساً - غیرممکن بود. با چنان ضعف‌های تاریخی و اجتماعی و با چنان دستگاه فکری و فرهنگی و خصوصاً التقاط اندیشه‌های عرفی روشنفکران با عقاید اسلامی، انقلاب مشروطیت نمی‌توانست به بسیاری از شعارها و آرمان‌های خویش برسد و تحقق جامعه مدنی، آزادی و دموکراسی در ایران غیرممکن بود. با اینحال باید تأکید کرد که جنبش مشروطیت، فضای ذهنی و روانی جامعه ایرانی را دگرگون کرد و شاید بتوان گفت که از ایرانی، انسان دیگری ساخت برخاسته از خاکستر قرون و اعصار. به عبارت دیگر: با جنبش مشروطیت، انسان ایرانی از پیله قرون وسطائی خود بدر آمد و چشم بر جهان معاصر گشود.

[۱] - روزنامهء باختر امروز، شمارهء ۱۷، چاپ خاورمیانه، مهرماه ۱۳۵۰.

[۲] - برای بحثی کوتاه در بارهء «آگاهی ملی» و مفهوم «وطن» در ایران نگاه کنید به: میرفطروس، علی، تاریخ در ادبیات، چاپ دوم، صص ۱۴۹-۱۵۳.

[۳] - Etat-Nation

[۴] - Drouville, Gaspard

[۵] - سفرنامهء دروویل، ص ۲۰۵

[۶]- در اینجا سخن از کمرنگ کردن نقش کارساز روحانیون مشروطه‌خواه در جنبش مشروطیت نیست بلکه منظور اینست که به فضای غالباً غیراسلامی جنبش مشروطه و نقش روشنفکران عرفی (سکولار) در ارتقاء آگاهی و سطح شعارهای جنبش تأکید کنیم.

[۷]- عارف قزوینی، شاعر ملی ایران، ص ۷۳

[۸]- کلیات دیوان عارف قزوینی، صص ۲۶۶-۲۶۷

[۹]- عارف قزوینی، ...، ص ۷۴

[۱۰]- همان، ص ۹۸

حکومت رضاشاه و «دستِ انگلیسی ها»!

* سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه ؛ نوشته دکتر هوشنگ صباحی ؛ ترجمه پروانه ستاری ؛ نشر گفتار ؛ ۳۶۶ صفحه ؛ تهران، ۱۳۷۹

* لورن (وزیر مختار وقت انگلیس در ایران): «رضاخان، میهن پرست تر از آن بود که هرگز آلت دستی سرسپرده شود» .

* دکتر کاتوزیان پس از بررسی اسناد وزارت امور خارجه انگلیس معتقد است: «بریتانیا نه نقشی در برآمدن رضا خان داشت و نه دخالتی در فرو افتادن احمد شاه».



ظهور رضاشاه، قدرت گیری و سپس حکومت ۲۰ ساله وی، شاید مهم ترین مباحثه یا منازعه سیاسی در تاریخ ۸۰ ساله اخیر ایران است. به جرأت می توان گفت که در تاریخ معاصر ایران، کمتر شخصیتی را بتوان یافت که اینهمه دشمنی و دشنام را نصیب خود کرده باشد. با توجه به اینکه رضاشاه را - به حق - می توان بنیانگذار «ایران نوین» نامید، حجم عظیم این دشمنی ها و دشنام ها، شگفت انگیز و شگرف می نماید. این تنفر سیاسی، اساساً از سوی حزب توده و نیز از سوی برخی گروه های سیاسی - مذهبی انتشار یافت که با حکومت رضا شاه، پایگاه حزبی و جایگاه اجتماعی خود را از دست داده بودند. اینک پس از گذشت ۸۰ سال و با فروپاشی

دیوارهای سیاسی - ایدئولوژیک و فرونشستن غبار های کینه و کدورت، می توان چهره رضا شاه را در «آئینه تاریخ» روشن تر دید و داوری منصفانه ای درباره وی داشت. ۱

یکی از موضوعات مهم در پیدایش و قدرت گیری رضاشاه، اعتقاد به «انگلیسی بودن کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ظهور رضاخان» است. جدا از عوامل و احزابی که منبع انتشار چنین اعتقادی بودند، باید گفت که این اعتقاد، در عین حال، ناشی از وجود «توهم توطئه» در اذهان عموم ایرانیان بود که طی آن، «دست انگلیسی ها» را در سیاست ایران، دخیل و سرنوشت ساز می دانستند. بخاطر حضور قاطع دولت استعماری انگلیس در حیات سیاسی ایران عصر قاجارها، این اعتقاد اگرچه رنگی از حقیقت دارد، اما ارتقای آن تا حد یک باور مطلق، نادرست و حتی مخرب می باشد. حداقل تأثیر مخرب این توهم، این است که اراده شخصیت ها برای سوداها سیاسی و کسب قدرت را ضعیف یا خوار و بی مقدار می نماید، سریال درخشان «دائی جان ناپلئون» و این نظر که: «آنکس که آورده، خود می برد»، نماینده این ضعف و زبونی است، در حالیکه می دانیم تاریخ ایران، سرشار از شخصیت هایی است که از «سربازی» به «سرداری» رسیده اند.

در آن زمان، ایران، بین دو سنگ آسیاب قدرت های روس و انگلیس هر روز خردتر و ضعیف تر شده بود، آنچنانکه یک روز، دولت روسیه فلان امتیاز را می گرفت و روز دیگر دولت انگلیس خواستار بهمان امتیاز و قرارداد بود. تقسیم ایران بین دو ابر قدرت روس و انگلیس (در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵) چیزی بنام ایران و ملت ایران باقی نگذاشته بود. انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و مسائل و مشکلات داخلی آن کشور، ایران را به «حیاط خلوت» یا مستعمره دولت انگلیس بدل کرده بود بطوریکه در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) برای اعاده استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران و در مخالفت با سلطه دولت انگلیس بر ایران، هیأت اعزامی ایران (باحضور محمدعلی فروغی و مشاورالملک) را به کنفرانس راه ندادند. ۲. وضع بگونه ای بود که بقول وزیر مختار انگلیس: «ایران ملک متروکی بود که به حراج گذاشته شده بود و هر دولتی که پول بیشتری یا

زور بیشتری داشت می توانست آنرا تصاحب کند» ... بی ثباتی های سیاسی و فقدان امنیّت اجتماعی، باعث شده بود تا هر یک از سران ایلات و رجال سیاسی برای حفظ منافع و موقعیّت خویش و مصون ماندن از تعرّضات و تجاوزات رایج، خود را تحت الحمايّه یکی از دو قدرت بزرگ (روس یا انگلیس) قرار دهند. رجال صدیق و موجهی (مانند مشیرالدوله و مستوفی) نیز یا مجبور به مصالحه و مماشات بودند و یا - اساساً - از سرپرستی و مسئولیّت دولت ها استعفاء می دادند و سکوت می کردند. حد متوسط دوام کابینه ها در این دوران، دو - سه ماه بود (تنها در ۱۰ سال اول مشروطیّت، ۳۶ بار کابینه عوض شد!) این دوران تا ظهور رضاشاه را - بدرستی - می توان «عصر سقوط کابینه ها» نامید. ۳

در چنان شرایطی، قدرت گیری رضاشاه، از یکطرف، ناشی از اوضاع آشفته ایران و ناتوانی دولتمردان قاجار بود، و از سوی دیگر، ناشی از حمایت اکثر رهبران سیاسی و روشنفکران ترقیخواه ایران از «شخصیّتی مقتدر». به عبارت دیگر: حمایت های مردمی و خصوصاً پشتیبانی عموم رهبران و روشنفکران ترقیخواه آن عصر (مانند سید احمد کسروی، عارف قزوینی، محمود افشار، علی دشتی، محمد تقی بهار، کاظم زاده ایرانشهر، ابراهیم پورداوود، محمد علی فروغی، علی اکبر سیاسی، ایرج میرزا، علی اکبر داور، سید حسن تقی زاده و سلیمان میرزا اسکندری (رهبر حزب سوسیالیست و پدر معنوی حزب توده ایران) و تا مدتی نیز دکتر محمد مصدّق، زمینه ساز قدرت گیری «سردار سپه» بود. در این دوران، همه در انتظار یک «شهسوار ناجی» بودند که آرامش و امنیّت را برقرار کند. ایرج میرزا، در همین زمان از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران چنین یاد کرده بود:

«زراعت نیست، صنعت نیست، ره نیست

امیدی جز به سردار سپه نیست.»

محمدتقی بهار نیز با تأکید بر شرایط آشفته سیاسی و اوضاع فلاکت بار اقتصادی و خصوصاً فقدان آرامش و امنیّت اجتماعی، ضمن یادآوری و انتقاد از تنزه طلبی های «رجال وجیه المله» می نویسد:

«... من از آن واقعه هرج و مرج مملکت (بعد از جنگ جهانی اول) ... که هر دو ماه، دولتی به روی کار می آمد و می افتاد، و حزب بازی و فحاشی و تهمت و ناسزاگوئی مخالفان مطلق هر چیز و هرکس، رواج کاملی یافته بود و نتیجه اش، ضعف حکومت مرکزی و قوت یافتن راهزنان و یاغیان در اقصای کشور و هزاران مفاسد دیگر بود ... از آن اوقات حس کردم و (در این حس خود) تنها نبودم که، مملکت با این وضع علی التحقیق رو به ویرانی خواهد رفت ... معتقد شدم و در جریده «نوبهار» مکرر نوشتم که باید یک حکومت مقتدر به روی کار آید ... باید حکومت مُشت و عدالت را که متکی به قانون و فضیلت باشد رواج داد ... دیکتاتور یا یک حکومت قوی یا هر چه ... در این فکر من تنها نبودم. این فکر طبقه با فکر و آشنا به وضعیات آن روز بود، همه، این را می خواستند تا آنکه رضاخان پهلوی پیدا شد و من به مرد تازه رسیده و شجاع و پرطاقت، اعتقادی شدید پیدا کردم ...» ۴

رضا خان با هوشیاری سیاسی، استفاده مناسب از موقعیت ها و بهره برداری از نیروهای سنتی و مدرن جامعه، توانست عموم احزاب و نیروهای سیاسی ایران را به سوی خود جلب کند.

پیروزی بلشویک ها در روسیه (۱۹۱۷) دولت انگلیس را از گسترش «وحشت سرخ» در جنبش های گیلان، آذربایجان و، خراسان و ... هراسان ساخت، این جنبش ها باعث ترس دولت انگلیس در برباد رفتن مناطق نفوذ آن کشور، خصوصاً در مناطق نفت خیز جنوب گردیده بود و رضا خان با دوراندیشی و واقع بینی توانست از این رقابت های موجود در جهت هدف های سیاسی خود استفاده کند.

پژوهش های اخیر، زوایای تاریک چگونگی قدرت گیری رضا خان را آشکار می کنند و نشان می دهند که در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاشاه، دولت انگلیس نه تنها نقشی نداشت، بلکه بسیاری از دولتمردان مهم انگلیس (مانند لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلیس) از وقوع کودتای رضاخان دچار حیرت شده بودند و لذا نمی دانستند که رهبران کودتا چه می خواهند و یا چه هدفی را دنبال می کنند. درباره «عدم مداخله واقعی انگلیس» در روی کار آمدن رضاشاه، جان فوران، فهرست بلندی از نظرات محققان خارجی را ارائه داده است. ۵ دکتر

سیروس غنی نیز در تحقیق پُر ارج خود به این مسئله پرداخته است.^۶ دکتر محمد علی همایون کاتوزیان نیز پس از بررسی اسناد وزارت امور خارجه انگلیس معتقد است: «بریتانیا نه نقشی در برآمدن رضا خان داشت و نه دخالتی در فرو افتادن احمد شاه»^۷

این پژوهش ها، نظریه «انگلیسی بودن رضا شاه» را قاطعانه رد می کنند، یکی از آخرین این پژوهش ها، کتاب «سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه»، نوشته دکتر هوشنگ صباحی است.^۸ این کتاب در واقع، رساله دکترای نویسنده در «مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن» است که با تکیه بر گزارش های رسمی مأموران انگلیسی و انبوهی از اسناد و مدارک جدید وزارت امور خارجه و وزارت جنگ انگلیس تألیف شده است.

نویسنده در بخش های اول تا سوم، با نشان دادن چگونگی تحکیم و تثبیت قدرت نظامی، مالی و سیاسی دولت انگلیس در ایران، از «دیپلماسی ارباب»، «توسل به زور» (صص ۳۱-۹۵)، رقابت های دولت های روس و انگلیس فرانسه برای سلطه بر منطقه، پیدایش حضور آمریکا و انجام «توافق امپریالیستی» (صص ۲۰۱-۲۲۰) یاد می کند.

انقلاب روسیه (۱۹۱۷) و پیشروی بلشویک ها و سلطه دوباره آنان بر نواحی قفقاز و سپس هجوم سربازان ارتش سرخ به بندر انزلی و «تأسیس جمهوری شوروی ایران» در جنبش گیلان و تأثیر آن بر جنبش های آذربایجان، خراسان و ... باعث شد تا دولت انگلیس «احساس خطر» کند. بنابراین:

با شکست طرح های سلطه جویانه دولت انگلیس در منطقه، این کشور خود را - به ناچار - در برابر «راه سوم» ی دید که در حضور و اقتدار شخصیتی بنام «رضاخان میرپنج» (سرتیپ) تجلی می یافت.

بنابر این: صعود برق آسای رضاخان از گمنامی به قدرت، بین فوریه و مه ۱۹۲۱ (اسفند و خرداد ۱۲۹۹-۱۳۰۰)، مصادف با تضعیف قدرت سفارت انگلیس در تهران برای تأثیرگذاری بر مسیر حوادث و تا حدودی ناشی از آن بود. (ص ۲۲۳)

واکنش انگلیسی ها در برابر قدرت گیری رضا خان

بخش چهارم کتاب، با استناد به گزارش ها و مکاتبات وزارت امور خارجه انگلیس، ما را با «واکنش بریتانیا در برابر به قدرت رسیدن رضا خان» آشنا می کند، از جمله:

«رضاخان و بسیاری دیگر از افسران قزاق، قویاً، با تصمیم سید ضیاء (طباطبائی) مبنی بر استخدام افسران انگلیسی و تفویض قدرت اجرائی به آنان، مخالف بودند. رضاخان اظهار داشت که این کار «معادل فروختن روح ملت، یعنی ارتش، به خارجی هاست» (ص ۲۲۵)

وابسته نظامی انگلیس با اینکه اذعان داشت که رضاخان از نفوذ زیادی بر سربازان برخوردار است و شخصیتی قوی و مصمم دارد، اما «او را به سبب بیسوادی و نداشتن دانش نظامی فراتر از میزان لازم برای صاحب منصبی جزء دیویزیون قزاق، برای این مقام، نامناسب می دانست». (ص ۲۲۵)

در اواسط ماه مه (اواخر اردیبهشت) سفارت انگلیس در ایران متوجه شد که سقوط سید ضیاء طباطبائی نزدیک است. نگرانی مقامات انگلیسی – که گمان می کردند سفارت روسیه در خفا به تشویق رضا خان و طرفدارانش پرداخته – رو به فزونی نهاد. سرپرسی نورمن (وزیر مختار انگلیس در ایران) دست به کار شد تا رئیس الوزراء (سید ضیاء) را که چشم امیدش بود، نجات دهد، لیکن «مסاعی مکرر او در پایان دادن به توطئه علیه سید ضیاء به جایی نرسید» چون به گفته نورمن: «وزیر جنگ (رضاخان) دیگر از ما واهمه ندارد»، لذا: سفارت انگلیس دیگر قدرت روی کار آوردن و برکنار کردن کابینه ها را نداشت. (ص ۲۲۶)

نورمن از سقوط رئیس الوزراء (سید ضیاء) که «قدرت، شرافت و مساعی سازنده اش بی نیاز از هرگونه ستایش» بود، ابراز تأسف کرد (ص ۲۲۶)، ولی جرج چرچیل (کارشناس وزارت امور خارجه در امور ایران) همه چیز را زیر سر وزیر مختار شوروی می دانست و نوشت: «ظاهراً رضاخان به دام دسیسه بازی های آقای روتشتاین (وزیر مختار شوروی در ایران) افتاده است» ... اخراج غیرمنتظره و بی مقدمه افسران انگلیسی از دیویزیون قزاق و به ویژه، روابط ظاهراً

خصوصی رضاخان با سفارت روسیه، سبب شد که انگلیسی ها او را خطری برای نفوذشان در تهران تلقی کنند. گهگاه به نظر نورمن می رسید که رضاخان «کاملاً طرفدار روس ها» است و حتی احتمال دارد که وزیرمختار شوروی با کمک وزیرجنگ (رضاخان) کابینه را سرنگون سازد تا کابینه «علناً خصمانه تری نسبت به دولت انگلیس و کاملاً سرسپرده روس ها» برسر کار آورد...

بنابراین: نورمن، قویاً از وزارت خارجه انگلیس خواست که هیچ گونه وامی به دولت ایران داده نشود تا رضاخان «کنار گذاشته شود». (ص ۲۲۷)

پیروزی قاطع رضاخان بر انقلابیون گیلان، وجهه او را در نظر انگلیسی ها بالا برد و از این زمان دولت انگلیس کوشید تا با «شخصیت خبیث رضاخان» کنار بیاید. عوامل دیگری نیز باعث شدند تا انگلیسی ها رضاخان را «به حساب بیاورند»، یکی از این عوامل این بود که رضا خان در فضائی سرشار از «ملی گرایی رو به رشد» و در جوئی عمیقاً ضد انگلیسی و با وجود مخالفت انگلیسی ها به قدرت رسیده بود آنچنانکه آبرونساید نیز نوشته بود که افسران ایرانی در دیویزیون قزاق، «مملو از احساسات ضدانگلیسی» هستند (ص ۹۴)، لذا به نظر سِرپرسی لورن (وزیر مختار جدید انگلیس در ایران): «بازگشت به سیاست مداخله در امور کشورهای دیگر که شرایط جنگی آن را میسر ساخته بود، به وضوح، غیر ممکن است». در واقع، انگلیسی ها دیگر در موقعیتی نبودند که نتیجه جنگ قدرت در تهران را تعیین کنند، لذا مجبور بودند خود را به گرفتن جانب برنده (رضاخان) راضی کنند. لورن - بعدها - بخود بالید که او رضاخان را به عنوان «اسب برنده در مسابقهء سیاسی، کمی پس از ورودش به تهران، شناسائی کرده است» و لذا، به وزارت امور خارجه انگلیس توصیه کرد تا برای اعاده وجهه و نفوذ انگلیس در ایران، تا حد ممکن در ارتباط با امور داخلی ایران، بی طرف بماند... برای زدودن خاطرات تلخ هفت سال گذشته در ذهن ایرانیان، «مقامات انگلیسی باید به زایل شدن نفوذ خود در ایران، رضایت دهند»... لُرد کرزن (وزیر امور خارجه مغرور انگلیس) از سیاست «دخالت ممنوع» لورن، دل خوشی نداشت، اما مجبور بود آن را بپذیرد. هنگامی که کرزن اصرار کرد که «ایرانیان نباید خواهان کمک و مشورت

ما باشند»، لورن پاسخ داد: «آنان هیچ یک را نمی خواهند». بنابراین: کرزن خود را با این امید که روزی ایرانیان «مجدداً بر درِ سفارت انگلیس خواهند کوفت» تسلی داد. (ص ۲۳۲)

بدین ترتیب، سرانجام، انگلیسی‌ها به سبب قطع امید کامل از طبقه‌ی حاکمه در تهران، ناچار شدند روی رضاخان حساب کنند. به عقیده‌ی لورن: عُمداً به سبب ظهور نامنتظرِ شخصیتِ قدرتمندی چون رضاخان» بود که در پیِ عقب‌نشینی قوای انگلیس، ایران به دامان هرج و مرج نیفتاده بود... کرزن، با حسرت و تلخکامی، احساس می‌کرد: «از بی‌کفایتی بی‌مانند، علاج‌ناپذیر و غیرقابل تصوّر سیاستمداران ایران، رودست خورده است» (ص ۲۳۳)... در چنین شرایطی، انگلیسی‌ها چاره‌ی دیگری نداشتند جز آنکه «به تماشای ستاره‌ی رضاخان بنشینند.» (ص ۲۳۵)

لورن امیدوار بود با آنکه رضاخان «فردی مستقل» است، «فشار بی‌امانِ شرایط» و به ویژه، دشمنی وی با بلشویسم، رضاخان را در نهایت «به اردوی ما» براند. (۲۳۶) با این حال، در سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) اگر حق انتخابی بین رضاخان و شیخ خزعل وجود می‌داشت، هم لورن و هم گُرد کرزن، احتمالاً شیخ خزعل را انتخاب می‌کردند، هرچند که لورن معتقد شده بود: با آنکه «رضاخان، میهن‌پرست‌تر از آن بود که هرگز آلت دستی سرسپرده شود»، اما می‌توانست «دوستی بسیار مفید» به شمار آید. (ص ۲۴۳) با این وجود، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس (گُرد کرزن) که ایران را ملک شخصی خود می‌پنداشت، سیاست‌های رضاخان را مغایر با منافع دولت انگلیس می‌دانست و لذا در سال ۱۳۰۲ (۱۹۲۳) به لورن نوشت: «به نظر می‌رسد که رضاخان، مصمّم به دنبال کردن سیاست‌هایی است که من پیوسته آن‌ها را تقبیح کرده‌ام. او باید تا به حال دانسته باشد که با مخالفت اعلیحضرت (انگلیس) روبرو خواهد شد»... جرج چرچیل نیز کم و بیش به همین اندازه با سیاست‌های حکومت مرکزی رضاخان مخالف بود.

در اکتبر ۱۹۲۳ (اوایل آبان ۱۳۰۲) رضاخان، احمد شاه قاجار را وادار کرد تا او را به مقام رئیس‌الوزرائی منصوب کند. نقش لورن در این ماجرا، فراتر از یک «میانجی بی‌میل» نبود، در حالی که گُرد کرزن هنوز رضاخان را «یک شخصیت خبیث» می‌نامید. (ص ۲۲۷)

با وجود هم‌صدائی لورن با کنسول انگلیس در اهواز و تحریک سران ایلات لر و بختیاری و خصوصاً شیخ خزعل برای برکناری یا سرنگونی «رضاخان ضد انگلیسی» در سال ۱۳۰۳ (۱۹۲۵) به نظر لورن چنین می‌رسید که «رضاخان شخصیتی بزرگ‌تر از آن است که بتوان همانند رئیس الوزراء‌های پیشین از مسند قدرت به زیرش آورد.» (ص ۲۵۵) آنچه که این نظر را به زودی در نزد کرزن و دیگران به یک «واقعیت تلخ» بدل ساخت، تصمیم ناگهانی و غیرمنتظره‌ی سرتیپ رضاخان و سرتیپ فضل‌الله زاهدی در حمله به خوزستان نفت‌خیز و سرکوب نیروهای شیخ خزعل (دست‌نشانده‌ی دولت انگلیس) بود، حمله‌ای که با کم‌ترین امکانات نظامی و تدارکاتی و با وجود خطرات فراوان، باعث شد تا پس از ۱۲ ساعت نبرد سنگین و نابرابر، مهم‌ترین منطقه‌ی استراتژیک و اقتصادی دولت انگلیس در ایران، از چنگ عوامل انگلیس، آزاد و به آغوش میهن بازگردد ...

* * *

کتاب «سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه»، با ترجمه‌ی خوب پروانه ستاری، در ۳۶۶ صفحه، از سوی نشر گفتار (تهران: ۱۳۷۹) منتشر شده است.

پانویس‌ها

۱. برای نگاهی دیگر درباره‌ی رضاشاه، به اینجا نگاه کنید. iranshahr.org/?p=981
۲. در این باره نگاه کنید به گزارشِ اندوه‌بارِ محمدعلی فروغی: مقالات فروغی، ج ۱، چاپ دوم، انتشارات توس، تهران: ۱۳۵۴، صص ۷۹-۶۱.
۳. برخی منظره‌ها و مناظره‌های فکری در ایران امروز، علی میرفطروس، چاپ دوم، ۲۰۰۵، ص ۳۶-۳۵.
۴. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، محمدتقی بهار، ج ۱، تهران: ۱۳۵۷.

۵. نگاه کنید به: مقاومت شکننده، ترجمه‌ی احمد تدین، چاپ دوم، انتشارات رسا، تهران: ۱۳۷۷، ص ۳۱۸.

۶. نگاه کنید به: ایران؛ برآمدن رضاخان؛ برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه‌ی حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، تهران: ۱۳۷۷، صص ۱۸۳-۱۶۷ و ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۸۳-۲۸۲، ۲۹۴-۲۸۹، ۳۰۵ و ...

۷. به اینجا نگاه کنید. iranshahr.org/?p=863

غوغای نفت!

در تاریخ معاصر، سرنوشت ایران را دو مسئله اساسی رقم زده است، یکی: نفت، و دیگری همسایگی با دولت روسیه (و بعد اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی)، بنابراین بی معنا نیست اگر بگوئیم که تاریخ معاصر ایران با «نفت» نوشته شده است!

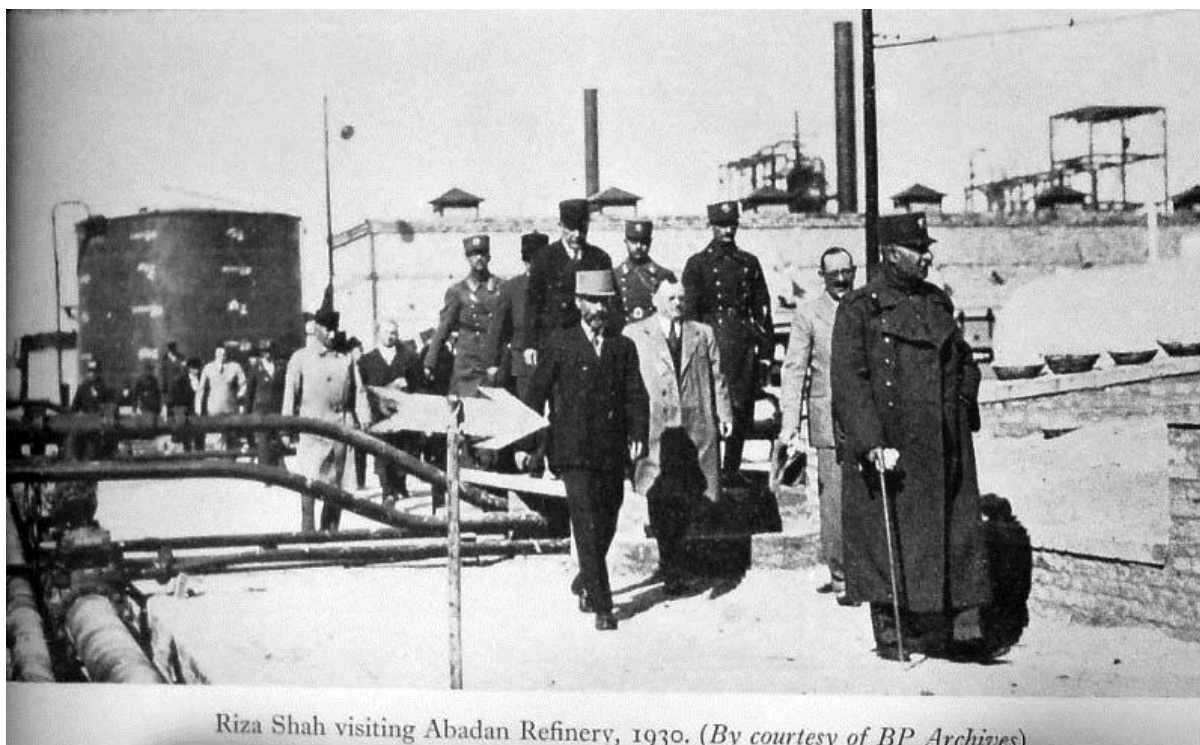
مسئله نفت و خصوصاً استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس از دیرباز آرزوی بسیاری از سیاستمداران ایران بوده (از رضاشاه تا ساعد و قوام السلطنه و رزم آراء و دکتر مصدق و محمد رضاشاه)، مثلاً رضاشاه در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ از طریق مصطفی فاتح به سرجان کدمن [۱] (رئیس شرکت نفت انگلیس) پیغام داده بود:

«ایران دیگر نمی تواند بیش از این تحمل کند که عواید سرشار نفت آن به جیب بیگانگان برود و خود، از آن محروم باشد.» [۲]

در ادامه این کشاکش ها، به سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ رضاشاه در جلسه هیأت وزیرانش با عصبانیت، متن قرارداد ۱۹۰۱ ویلیام ناکس داریسی [۳] را پاره کرد و در میان شعله های آتش انداخت [۴]، اقدامی که با رضایت مصدق نیز همراه بود [۵]. موضع رضاشاه علیه انگلیسی ها چنان تند و نامتعارف بود که در گفتگو با سفیر افغانستان تأکید می کند:

«حاضرَم کار با انگلیس به اسلحه بکشد ولو جانم در خطر باشد.» [۶]

در واقع اولین گلوله برای ملی شدن صنعت نفت از همین لحظه شلیک شد.



Riza Shah visiting Abadan Refinery, 1930. (By courtesy of BP Archives)

Iranian Historical Photographs Gallery : www.fouman.com

سرجان کدمن سرانجام پیشنهاد کرد که شرکت نفت ۲۰ درصد از سهام را بطور رایگان به ایران واگذار کند و بابت هر تن نفت تولید شده، دو شلینگ به ایران پرداخت نماید. از این گذشته، متعهد شد که منطقه امتیاز استخراج نفت را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و در عوض، خواست که مدت امتیاز، سی سال افزایش یابد.

پیشنهاد سرجان کدمن با مخالفت شدید هیأت نمایندگی دولت ایران (به سرپرستی سید حسن تقی‌زاده، وزیر دارائی) روبرو گردید بطوریکه اعلام شد که دولت ایران قرارداد ۱۹۰۱ داری را - یکطرفه - لغو خواهد کرد زیرا که منافع ایران را تأمین نمی‌کند [۷]. با این تهدید، دولت انگلیس طی یادداشت تندی ضمن اعتراض به دولت ایران، رضاشاه را به اقدامات نظامی تهدید کرد و حتی به آرایش ناوگان جنگی خود در خلیج فارس پرداخت و کوشید تا اعراب جنوب ایران را به شورش و طغیان وادارد. این تهدیدات و تحریکات نظامی، رضاشاه را هراسان ساخت و با توجه به نیازهای مالی دولت ایران، در مذاکرات بعدی، خود رضا شاه سرپرستی مذاکرات را بر عهده گرفت و در نهایت - برخلاف میل خود [۸] - پیشنهاد انگلیسی‌ها را پذیرفت. در این قرارداد (که به قرارداد ۱۳۱۲/ ۱۹۳۳ معروف است) با اینکه ایران توانست به سهم بیشتری دست یابد

و منطقه‌ء عملیات شرکت نفت را نیز از ۵۰۰ هزار مایل مربع به ۱۰۰ هزار مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری شرکت نفت انگلیس را در ساختن لوله‌های نفت تا سواحل خلیج فارس لغو کند، و با تأکید بر آموزش و حضور مهندسان و متخصصان ایرانی در صنعت نفت، مقدمات تأسیس «دانشکدهء صنعت نفت آبادان» را مهیا کرد، اما تمدید مدت قرارداد تا ۳۰ سال دیگر، اقدامات رضاشاه را بصورت یک اشتباه بزرگ جلوه‌گر ساخت [۹].

باید توجه داشت که در این هنگام، ایران در بین دو سنگ آسیاب قدرت‌های استعماری (روس و انگلیس) قرار داشت و هرگونه قراردادی با توجه به موقعیت و ملاحظات سیاسی این دو قدرت بزرگ استعماری انجام می‌گرفت، بنابراین مواضع سیاسی سیاستمداران وقت می‌بایستی در کادر فشارهای این «دو سنگ آسیاب» درک گردد و اگر بپذیریم که سیاست را «هنر تحقق ممکنات» تعریف کرده‌اند، با توجه به سلطهء سیاسی - نظامی روسیه و انگلیس، بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان ایران در آن دوران بدنبال تحقق «ممکنات» بوده‌اند و نه «مطلوبات» و آنان که خواسته‌اند درهاله‌ای از آرمان‌گرایی و مطلوب‌خواهی عمل کنند، نه تنها خود، بلکه جامعهء ایران را به پرتگاه‌های بی‌بازگشت سوق داده‌اند، وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ و سرنوشت دکتر مصدق و نتایج بعدی آن، نمونه‌ای از این «آرمان‌گرایی» و «مطلوب‌خواهی» می‌تواند باشد.

بعد از رضاشاه، مسئلهء استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس در دولت‌های ساعد، قوام، رزم آرا و مصدق دنبال گردید. شاید بتوان گفت که اولین «تحریم مذاکرات نفت» و سیاست «موازنهء منفی» (که بعدها به سیاست اصلی مصدق در بارهء نفت بدل گردید) از نخست وزیری ساعد مراغه‌ای آغاز شد [۱۰]. او ضمن مخالفت شدید با تقاضای شوروی‌ها در بارهء امتیاز نفت شمال (در سال ۱۳۲۳)، بررسی پیشنهادات شرکت‌های نفتی کشورهای دیگر را نیز به بعد از خروج نیروهای متفقین از ایران موکول کرد. در آن زمان، سی هزار سرباز روسی در ایران مستقر بودند [۱۱].

رد تقاضای دولت شوروی از طرف ساعد مراغه‌ای (که زمانی نیز سفیر ایران در مسکو بود) به یک جنجال بزرگ سیاسی تبدیل شد بطوریکه «کافتارادزه» [۱۲] (فرستادهء مخصوص دولت

شوروی به ایران) برخلاف اصول دیپلماتیک و بدون رعایت آداب یک میهمان در ایران، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران، ساعد را مورد توهین و انتقاد قرار داد [۱۳] و بدنبال توهین و تهاجم «کافتارادزه»، حزب توده نیز با براه انداختن تظاهرات گسترده (زیر چتر حمایت سربازان مسلح شوروی) با شعار «مرگ بر ساعد فاشیست!» خواستار «نفت شمال برای شوروی» گردید. جالب است که در این تظاهرات گسترده، بسیاری از شرکت‌کنندگان ناآگاه، شعار «مرگ بر ساعد فاشیست!» را «مرگ بر ساعت فاشیست!» تلفظ می‌کردند... در این میانه، دکتر مصدق نیز از حملات و توهین‌های نشریات حزب توده در امان نماند بلکه او را نیز (بخاطر مخالفت شجاعانه‌اش با تقاضای شوروی‌ها) «سمبل اشرافیت پوسیده»، «سیاستمدار مرتجع و کهنه‌پرست» و «عامل امپریالیسم» نامیدن



ساعد مراغه‌ای

ساعد مراغه‌ای کوشید تا سود حاصله از فروش نفت، ۵۰/۵۰ بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس تقسیم شود، اما با سرسختی شرکت انگلیس و خصوصاً ترس و نگرانی محمد رضا شاه از توطئه انگلیسی‌ها و در نتیجه، با فشار بر ساعد مراغه‌ای، لایحه الحاقی «گس» [۱۵] - گلشائیان» به مجلس ارائه گردید. [۱۶]

لایحه الحاقی «گس - گلشائیان» زمانی از طرف دولت ساعد به مجلس ارائه شد که فقط ۵ روز به پایان دوره پانزدهم مجلس باقی مانده بود. آیا این مسئله، آگاهانه یا عامدانه و ناشی از

هوشیاری سیاسی ساعد مراغه‌ای بود؟ با توجه به فشار انگلیسی‌ها و شاه، آیا ساعد در کشمکش‌ها و بحث‌های مجلس، می‌خواست عمر چند روزه مجلس پایان رسد تا او از فشار دولت انگلیس در تحمیل قرارداد «گس - گلشائیان» رهائی یابد؟ در هر حال، در این جریان، مصدق در نامه خود به مجلس، نه از رد قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» سخنی گفت و نه از ملی شدن نفت [۱۷]، ولی با سخنرانی ۴ روزه حسین مکی در مجلس و در نتیجه، با پایان رسیدن عمر مجلس پانزدهم، این قرارداد فرصت تصویب یا رد نیافت و به رأی گذاشته نشد.

* * *

نخست‌وزیر جدید، سرلشکر رزم آرا (شوهر خواهر صادق هدایت)، تحصیل‌کرده مدرسه معروف نظامی Saint Syr فرانسه، مؤلف کتاب مهم «جغرافیای نظامی ایران و کشورهای همجوار» (در ۱۸ مجلد) «باسوادترین افسر ارتش» [۱۸] و «فوق‌العاده شجاع و قاطع، با حافظه‌ای قوی» [۱۹] بود. رزم‌آرا در باره ملی شدن صنعت نفت معتقد بود که با توجه به فقدان پرسنل و امکانات فنی و تدارکاتی و فقر مالی ایران، پذیرفتن مسئولیت اداره صنعت عظیم نفت، یک اشتباه و لذا: ملی کردن شتابزده صنعت نفت، بزرگترین خیانت است. [۲۰]



رزم‌آرا

ظاهراً رزم‌آرا، دو مرحله‌ای بودن ملی شدن صنعت نفت را در نظر داشت:

۱ - دوره مقدماتی، برای کسب آموزش‌های لازم فنی و حرفه‌ای توسط مهندسين ایرانی

۲ - مرحله نهائی، ملی شدن صنعت نفت، با رعایت اصول قوانین بین‌المللی.

در این راستا، در دوم اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آرا در برابر نمایندگان کمیسیون نفت اظهار داشت که به شرط خودداری از شتابزدگی، با فکر ملی کردن صنعت نفت مخالفتی ندارد [۲۱].

رزم‌آرا در کشاکش بین دولت‌های روسیه و انگلیس، بدنبال نیروی سومی (آمریکا) بود [۲۲]، او با اجرای اصلاحات گسترده اداری و اجتماعی (از جمله مبارزه با فساد و سوء استفاده‌های مالی مقامات دولتی، افزایش مالیات ثروتمندان و خصوصاً تقسیم اراضی دولتی بین روستائیان و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی مشروطیت) در مسئله نفت نیز ضمن پذیرفتن پیشنهاد انگلیسی‌ها مبنی بر نصف‌انصف (۵۰/۵۰) سود حاصله از درآمد نفت [۲۳]، بر آموزش ده ساله ایرانیان در امور فنی صنعت نفت و کاهش تعداد کارکنان انگلیسی و هندی شرکت نفت تأکید ورزید. این طرح با حمایت و همدلی آمریکائی‌ها (که در آن زمان - واقعاً - از دوستان و حامیان ایران بودند) همراه بود و براساس آن برای اولین بار، ایران اجازه می‌یافت تا دفاتر شرکت نفت را بازرسی کند و صادرات شرکت نفت انگلیس را در بنادر ایران زیر نظر داشته باشد. شاه در چندین نوبت کوشید که مصدق را برای پذیرفتن مسئولیت نخست‌وزیری راضی کند تا مصدق را مشروعیت‌بخش معامله ۵۰/۵۰ سازد، اما مصدق از این امر خودداری کرد [۲۴]. بدین ترتیب: این طرح مقدور و ممکن (و نه مطلوب) در ترس و بیم‌های سیاسی حاکم، امکان ارائه نیافت.

مصدق و جبهه ملی همصدا با حزب توده، آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، دولت رزم‌آرا را «شبه کودتا» نامیدند که فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارد تا هرگاه لازم آید، مجلسین را منحل نماید [۲۵]. لذا این نیروها از آغاز، در صف مخالفان سرسخت دولت رزم‌آرا قرار گرفتند.

رزم‌آرا - با وجود شخصیت مقتدر نظامی‌اش - با انعطاف و اخلاق و مدارای یک شخصیت سیاسی کوشید تا جبههء ملی را به اهمیت موضوع و حساس بودن شرایط، آگاه کند و در برابر این سؤال که «چرا با وجود اینکه تهران در رژیم حکومت نظامی است، شما مانع میتینگ جبههء ملی نمی‌شوید که اینطور احساسات عمومی را علیه دولت [شما] تحریک می‌کند و حل مشکل نفت را پیچیده‌تر می‌سازد» با لبخندی جواب داد:

« - بگذار آنها [جبههء ملی] کار خود را بکنند تا ما بیشتر بتوانیم به نفع مملکت، با انگلیسی‌ها چانه بزنیم و منافع خودتان را بیشتر سازیم» [۲۶].

[۱] - Cadman, John.

۲- فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۲۸۶

۳ - D'Arcy, William Knox.

۴- هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، ص ۳۹۵.

۵- مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۹۲.

۶- هدایت (مخبرالسلطنه)، ص ۳۹۶.

۷- نگاه کنید به: فرمانفرمائی‌ان، از تهران تا کاراکاس (نفت و سیاست در ایران) صص ۴۴۸-۴۴۹

۸- فاتح، ص ۳۰۲.

۹ - در بارهء مواد و مزایای این قرارداد نگاه کنید به: فاتح، صص ۲۹۸-۳۰۳ و ۳۰۵-۳۱۳. برای نگاهی به اسناد این موضوع، نگاه کنید به: نفت در دورهء رضاشاه، اسنادی از تجدیدنظر در امتیازنامهء داری (قرارداد ۱۹۳۳)، مرکز اسناد ریاست جمهوری ایران، تهران، ۱۳۷۸، خصوصاً اسناد شمارهء ۱۱۲-۱۳۰

۱۰ - نگاه کنید به: ساعد مراغه‌ای، خاطرات، ص ۲۰۸-۲۱۰

۱۱- مصدّق، ضمن اینکه طرح «تحریم مذاکرات نفت» را «طرح من» می‌داند، می‌گوید: «این فکر [تحریم مذاکرات نفت] را دو روز بعد از نطقی که راجع به امتیاز نمودم، یکی از آقایان نمایندگان مجلس که اجازه ندارم نامش را بگویم، به من داد» (کی استوان، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۰۰)، در حالیکه دکتر امیر اصلان افشار (دولتمرد خوشنام و داماد ساعد مراغه‌ای) در گفتگو با نگارنده، به روایت از ساعد مراغه‌ای تأکید می‌کند که «این طرح، از طرف ساعد به دست مصدّق رسیده است»: خاطرات امیر اصلان افشار، در گفتگو با علی میرفطروس، نشر فرهنگ، کانادا، ۲۰۱۲، ص ۱۴۷

۱۲- Kavtaradze, Sergei.

۱۳ - برای بخش‌هایی از کنفرانس مطبوعاتی «کافتارادزه»، نگاه کنید به: ساعد مراغه‌ای، صص ۱۸۵-۱۸۹

۱۴- در باره موضوع حزب توده در مورد نفت شمال، نگاه کنید به مقاله احسان طبری، «مسئله نفت» در: نشریه مردم برای روشنفکران، شماره ۱۲، ۱۹ آبان ۱۳۲۳؛ مقایسه کنید با نظر محمد امینی (م.الف. جاوید): دموکراسی ناقص (تحلیل اوضاع اقتصادی-سیاسی سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲)، صص ۸۵-۸۷

۱۵- Gass, N.A

۱۶- در باره این قرارداد نگاه کنید به: فاتح، صص ۳۸۸-۴۰۳. برای نظر گلشائیان در باره این قرارداد، نگاه کنید به نامه او به دکتر قاسم غنی: یادداشت‌ها، ج ۶، صص ۵۳۳-۵۳۴؛ ساعد مراغه‌ای، صص ۲۹۰-۲۹۴

۱۷- برای متن نامه مصدّق، نگاه کنید به: مکی، ص ۸۷

۱۸ - کیانوری، ص ۹۳

۱۹ - فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۱۶۴

۲۰ - نگاه کنید به: مگّی، کتاب سیاه، ج ۱، ص ۶۱۱؛ عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، ج ۱، ص ۴۴۱؛ عراقی، صص ۶۵-۶۹. مقایسه کنید با نظر امیر تیمور کلّالی (وزیر دولت مصدّق)، خاطرات، ص ۱۲۰

۲۱- موحّد، ج ۲، ص ۱۰۴۱

۲۲ - مورّخ الدوله (سپهر)، خواندنیها، سوم مهرماه ۱۳۴۱

۲۳- فاتح، ص ۴۰۵

۲۴- مصدّق، صص ۱۷۷-۱۷۸ و ۳۶۱-۳۶۲؛ مصدّق، نطقها و مکتوبات، ج ۸، انتشارات مصدّق، پاریس، ۱۳۵۰، ص ۱۵۴

۲۵- مذاکرات مجلس، سه‌شنبه ۶ تیرماه ۱۳۲۹

۲۶- عمیدی نوری، یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار، ج ۲، صص ۲۸۰-۲۸۱